

گفتار عاشورا



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه»





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



۱۶

گفتار عاشورا

— / ۲۴۲۷۵۰

آزاد قایان :

دکتر محمد ابراهیم آیتی
سید محمد بهشتی
سید محمود طالقانی
مرتضی مطهری

هوا الحق
اهدایی مرحوم استاد محدس
منوچهر میرزا سالور قاجار

شرکت سهامی انتشار

فهرست

موضوع	سخنران	تاریخ	صفحه
موجباتی که امام حسین (ع) را وادار به قیام کرد	آقای دکتر محمد ابراهیم آیتی	شب هشتم محرم ۲۷ تا ۲۸	
مبارزه پیروز	آقای سید محمد	بهبشتی نهم محرم ۲۸ تا ۲۹	
خطابه و منبر	آقای مرتضی مطهری	دهم محرم ۲۹ تا ۳۰	
جهاد و شهات	آقای سید محمود طالقانی	۱۲ محرم ۹۳ تا ۱۱۹	
انگیزه قیام امام حسین (ع)	آقای دکتر ابراهیم آیتی	۱۳ محرم ۱۲۰ تا ۱۴۲	

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

پورش

از اینکه عنوان سخنرانیها در ابتدای هر سخنرانی ذکر نگردید
از خوانندگان محترم پوزش میخواهیم.

شرکت سهامی انتشار

تهران خیابان باب همایون سرای سبا تلفن ۳۰۳۹۱۱

از این کتاب ۲۰۰۰ نسخه توسط چاپخانه موسوی در شهر یوردسال ۱۳۴۱ بطبع رسید.

عاشورای حسینی بنا بر روایات و بنا به سنت معمول یکی از افتخارات و امتیازات اسلام و تشیع بشمار میرود .
واقعه‌ای که روز اول بلحاظ تاریخی بسیار جزئی و کوچک مینمود، در اثر جوهر خالص و حقیقتی که در برداشت و انطباقی که با واقعیات عمیق مبارزه حق و باطل میکرد با گذشت زمان هر سال وسعت و عظمت و تأثیرات روزافزون یافت .
در باره شهادت حسین «ع» خیلی چیزها گفته و نوشته‌اند و باز خواهند گفت و نوشت .
خاطره کر بلا مانند پدیده‌ای جاری یا شبیه موجود زنده است که علاوه بر حفظ و رشد دائمی جلوه‌های تازه و فزاینده گیهای نوظهوری بروز میدهد و با زمان پیش میرود . در کشور ایران و میان ملل شیعه عزاداری سیدالشهداء بفراخور اوضاع و زمان و جریان افکار و احوال شیعیان پیوسته در تحول و توسعه بوده است که بعضی از صور آن مشروع و مطلوب مؤسس اصلی است و بعضی دیگر انحرافی و خرافی .

دوران اخیر تجدد و روشنفکری ایران نیز از این جریان برکنار نبوده تحولهای گوناگونی در سبک‌عزاداری عاشورا بوجود آورده است. از آنجمله با پیشقدمی انجمن اسلامی مهندسين ایران بعضی از مجالس سوگواری بصورت مجمع سخنرانی محققانه و متین دینی در آمده است که هم مستمعین با دعوت و اطلاع قبلی از موضوعهای مورد بحث، وهم گویندگان با تدارک قبلی سخنرانی خود، بر طبق برنامه تنظیم شده در مجلسی که بنام سیدالشهداء برای رضای خدا و ارشاد خلق تشکیل میگردد روبرو میشوند.

در سال جاری این مجلس در شب متوالی از هشتم تا سیزدهم محرم سال ۱۳۸۲ هـ. ق در کوچه قائم‌منزل آقای نوید با مشارکت مکتب توحید و انجمن اسلامی مهندسين منعقد گردید که نه تنها مورد استقبال بلکه مورد هجوم طبقات مختلف پایتخت مخصوصاً جوانان دانشگاه و بازار و ادارات واقع شد. جمعیتی قریب به ۱۵۰۰ نفر تا آنجا که صحن حیاط و اطرافها گنجایش داشت شرکت میکردند. در خانه آقای نوید دو سال است مرتباً يك مجلس ماهانه ارزنده و آموزنده دیگری تشکیل میشود که متن چاپ شده سخنرانیها در مجلس بعد توزیع میگردد.



شرکت انتشار با اجازه بنیان مجلس و گویندگان آن و با توجه بعمق و ارزش سخنرانیها در صدد برآمد با چاپ آنها افادۀ مجلس را عام نمود، بصورت نشریه حاضر در دسترس همگان قرار دهد. باشد که مقبول در گاه حق و مفید در راه هدایت و خدمت بخلق واقع گردد.

شرکت سهامی انتشار

هو الحق
 ابدایی مرحوم استاد مهندس
 منوچهر میرزا سالور قاجار



الحمد لله رب العالمين باري الخلاق اجمعين والصلوة والسلام على خاتم النبيين ابي القاسم محمد وآله الطاهرين . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون .

موضوع سخن رانی امشب بطوریکه در روزنامه دیروز و امروز ملاحظه فرموده اید عبارت است از « موجباتی که امام حسین علیه السلام را بقیام و ادار کردن یعنی چه شد که حسین بن علی علیه السلام چنان تشخیص داد که « اگر خاموش بنشیند گناه است ». در مقدمه صحبت باید عرض کنم موجبات قیام حسین بن علی علیه السلام یکباره و دفعی فراهم نشد یعنی چنان نبود که بعد از مرگ معاویه بن ابی سفیان در ماه رجب سال ۶۰ از هجرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله یکدفعه یکوضع خاصی برای جامعه اسلامی فراهم شود و پدید آید و پیدایش این وضع خاص حسین بن علی علیه السلام را و ادار بقیام کندی آنکه پیدایش این وضع خاص سابقه اش و مقدماتش و عواملش در سابق تاریخ اسلام فراهم شده باشد، این طور نیست. بلکه موجبات قیام حسین بن علی علیه السلام را حداقل باید در ۳۰ سال پیش از این تاریخ جستجو کرد، اگر بخواهیم بعلم غیر مستقیم قیام حسین بن علی علیه السلام هم توجه کنیم باید بیش از این بعقب برگردیم ولی نه مجالی است برای توجه کردن بعلم غیر مستقیم و نه مقصود تذکر و توجه بآنهاست ، اما ۳۰ سال قبل از سال ۶۰ یعنی از حدود سال ۲۹ و ۳۰ هجرت ، مقدمات و موجبات این قیام مقدس در جامعه اسلامی داشت فراهم میشد، چنانکه میدانید عثمان بن عفان اموی در حدود ۱۲ سال

بر مسلمین حکومت کرد و خلافت اسلامی را عهده دار بود و چنانکه در تاریخ اسلام خواننده اید در شش سال نیمه دوم خلافت عثمان وضع حکومت اسلامی تغییر کرد و در حقیقت حکومت اسلامی که باید فقط در حدود مراقبت اجرای قانون و مراقبت منحرف نشدن افراد از قانون، عملی باشد و انجام شود و همه مردم در همه امور آزاد باشند جز در عمل کردن بحق و رعایت قانون، و جز قید حق و جز حدود قانون برای مردم هیچ حدی و مرزی نباشد و هیچ فردی جز رعایت قانون بچیزی ملزم نباشد حتی بر رعایت و تأمین رضای خاطر شخصی خلیفه، این وضع حکومت تغییر کرد بصورت یک وضع دیگری که داشت مردم مسلمان را از همه امور آزادی می گذاشت حتی از رعایت حدود قانون، جز از رعایت حدود منافع و مصالح و منویات خلیفه و دستگاه حکومت، عبارت دیگر داشت وضع حکومت اسلامی بصورتی می رسید که هر کس در حدود منویات و مصالح و مطامع دستگاه حکومت رفتار کند، حتی از رعایت قانون آزاد است و کسیکه پا از حدود و مصالح و منافع و مطامع و هواهای شخصی دستگاه خلافت قدمی فروتر گذارد و یا فراتر نهاد اگر چه حق را بتمام مراتب رعایت کند مسئول است و معاقب است، چنانکه میدانید در تاریخ خلافت عثمان عمار یا سر کنتک می خورد. ابوذر غفاری کنتک می خورد و تبعید میشد. و مردانی که نه تنها ملتزم بودند بر رعایت حق در تمام نواحی آن بلکه بزرگترین نگهداران و نگهداران دین و حق و قانون و حلال و حرام خدا بودند همان مردان چون خیلی پای بند حدود مطامع و منویات و منافع شخص خلیفه و دستگاه خلافت نبودند و احیاناً برای رعایت حق - رضای خلیفه را رعایت نمی کردند و احیاناً برای اینکه قدمی بر خلاف حق بردارند قدمی بر خلاف رضای خلیفه برداشتنند. بانیان دین و مؤسسان دین و نگهداران حق کنتک می خوردند و شلاق می خوردند و بزندان می رفتند و در مقابل مردمی که طرفدار اهواء و امیال و تابع تمایلات دستگاه بودند نه تنها از حقوق خود محروم نبودند، حقوق دیگران هم بحیب آنها سرازیر میشد. این امر در تاریخ اسلام روشن و بسدی بی استدر شش سال نیمه دوم خلافت عثمان بن عفان اموی آن

مردمی که بعقیدهٔ مردمی بهشتیان مسلمانان بودند آنهمه ثروت و آنهمه مستغلات و آنهمه در آمد های روزانه از مال یتیم و بیوه زن اندوخته اند که راستی حساب آن در تاریخ اسلام حیرت انگیز است و اگر بهشتی ها اینطور باشند حساب دوزخی ها معلوم است. چنانکه میدانید غیر شیعه حدیثی نقل کرده اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شیعه آن حدیث را دروغ میدانند و باور ندارد و بامبانی قطعی صحت آن حدیث را رد میکنند و منحول و ساخته میدانند در آن حدیثی که بعقیدهٔ شیعه منحول است و دروغ است و بهتان است بر رسول اکرم. پیغمبر ده نفر از صحابهٔ خود را بشارت داده است که شما بهشتی هستید. حالا شمارا بخدایباید و در ۶ سال دوم خلافت عثمان به بینداین بهشتی ها چه بلای بی سر مسلمانها آوردند و این بهشتی ها چه کاخ ها و چه مستغلات و چه املاکی از مال مسلمین و عوائد مسلمین و بیت المال مردم بیچارهٔ مسلمان فراهم کردند و اندوختند همان مالی که علی ابن ابیطالب علیه السلام در زمان خلافتش تا آن حد مراقبت میکرد و پیش از عثمان خلفای دیگر و خود عثمان هم در اوایل خلافت خود، تا کجا در صرف آن و خرج آن و حاصل طرق بمصرف رساندن آن احتیاط را لازم می شمردند، من چند جمله ای از باب مثال از این بهشتی های زمان عثمان از یکی از مهمترین منابع تاریخ اسلام یاد داشت کرده ام و برای شما میخوانم تا بدانید آنچه را می گویم راستی سخنی مبنی بر احساسات و تعصبات مذهبی - خدا نکند - نیست بلکه برای اینست که ما از سال ۲۹ و ۳۰ هجرت کم کم پیشر، بیائیم و اگر هم امشب نشد بضمیمهٔ شب سیزدهم ماه محرم که باز در اینجا خدا بخواهد سخن خواهم گفت این موضوع را برسانیم با نجاتیکه تا حدی روشن شود که موجبات قیام حسین بن علی و آن عللی که این قیام را بر حسین بن علی واجب کرد و لازم ساخت و اوچنان تشخیص داد که این موجبات و این تیره بختیها و این انحرافهای شدید عنیف اجتماعی که از ۳۰ سال قبل برای مسلمین فراهم شده است جز با یک قیام تند، جز با یک قیام خونین، جز با یک شهادت با سرفرازی قابل علاج نیست. بسا بامید خدا این مطلب تا حد مقتضی روشن شود. همگی مسعودی

رانیک می‌شناسند آنها که با تاریخ و مورخان و مدارک دست اول تاریخ اسلام آشنا هستند. علی بن الحسین المسعودی صاحب کتاب «مروج الذهب» یکی از مورخان و جغرافی دانان معتمد و موثق اسلامی است که پنج مذهب اسلامی بر او اعتماد دارند و کتاب مروج الذهب او کتابی است ممتع و نفیس و مورد وثوق دانشمندان پنج مذهب اسلامی. او می نویسد در باب خلافت عثمان و می گوید که وقتی خود عثمان بن عفان که یکی از خلفای اسلامی بود از دنیا رفت و کشته شد بآن تفصیلی که در آن تاریخ است. از او ۱۵۰ هزار دینار طلا و یک میلیون در هم پول نقد باقی ماند. این همان خلافتی است که علی بن ابیطالب بعد از عثمان خلافت می‌کند و از دنیا که می‌رود امام حسن رضی الله عنه بالای منبر فریاد کرد که از پدرم پول زردی یعنی پول طلا و پول سفیدی یعنی پول نقره ای باقی نماند جز ۷۰ در هم - در حدود ۴۰ تومان پول نقره که این پول هم از سهم او و از حقوق و مقرری او زیاد آمد و خواست که برای خانه خود خادمی از این پول تهیه کند^۱، بعد مسعودی مینویسد قیمت املاک جناب عثمان در وادی القری و حنین و جز این دو جا ۱۰۰ هزار دینار طلا میشد با اسبها و شتران بسیاری که داشت^۲ این یکی از بهشتی های حدیث عشره مبشره و از این پست حساس حکومت اسلامی که پیغمبر نتوانست ده تومان از این پست تهیه کند و ببندد و نیز علی و نیز ابوبکر و نیز عمر از دنیا رفتند و از این پست استفاده مادی نکردند، عثمان این جور استفاده کرد،

باز مسعودی می نویسد: زبیر که بتعبیر من مطابق آن حدیث یکی از بهشتی های دیگر است کاخ معروفی در بصره ساخت خانه های زیادی در بصره و کوفه و اسکندریه مصر ساخت، مال زبیر و دارائی او در حال مرگ وی ۵۰ هزار دینار طلا و ۱۰۰۰ اسب و ۱۰۰۰ کنیز و غلام و مستغلاتی فراوان در شهرهای مختلف بود، قطعی است که این

۱- مروج الذهب (چاپ مصر ۱۳۶۷ هـ - ۱۹۴۸ م) ج ۲ ص ۴۲۶: و برخی گفته اند که برای خانواده اش ۲۵۰ در هم، و قرآن و شمشیر خود را بپیراث گذاشت.

۲- رک مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۱

ثروتها از مجرای طیب و طاهری فراهم نمیشد و بیشتر این ثروتها از حقوق محرومین و کسانیکه مورد بیماری دستگاه حکومت بنام اسلامی بودند بدست می آمد؛ آنچه بآنها داده نمیشد بآنها داده میشد و کار بسایجا کشید.

باز مسعودی می نویسد: طلحة بن عبدالله تیمی که یکی از بهشتی های دیگر است کاخ معروفی در کوفه ساخت. درست تأمل کنید، می گوید: در آمد طلحة بن عبدالله تیمی این مرد بهشتی تنها از املاک عراق او روزی به ۱۰۰۰ دینار طلا می رسید و بقولی بیش از ۱۰۰۰ دینار و در ناحیه شراهه بیش از اینها داشت و خانه مدینه خود را با گچ و آجر و چوبهای قیمتی ساخت.

باز مسعودی می نویسد: عبدالرحمن بن عوف زهری که یکی از همان ده بهشتی است خانه وسیعی ساخت ، ۱۰۰ اسب در اصطبل وی بسته میشد ۱۰۰۰ شتر داشت ۱۰۰۰۰ هزار گوسفند داشت ، بالاتر از این هنگامیکه عبدالرحمن بن عوف زهری بهشتی از دنیا رفت ۴ زن داشت می دانید مال مردی را که مرده است و فرزند دارد $\frac{1}{8}$ مال او را بزن او یا بزنان او می دهند يك زن باشد $\frac{1}{8}$ مال يك زن است $\frac{1}{4}$ زن هم باشد $\frac{1}{8}$ مال $\frac{1}{4}$ زن است عبدالرحمن بن عوف مرد و $\frac{1}{4}$ زن داشت یعنی $\frac{1}{4}$ مال او بهر زنی می رسید $\frac{1}{4}$ مال او عبارت شد از ۸۴ هزار دینار طلا ، این هم يك مرد بهشتی .

سعد بن ابی وقاص بهشتی دیگر، مسعودی می نویسد: کاخی آسمان خراش ساخت. این آسمان خراش تعبیر ما است البته در ترجمه کاخی رفیع و مجلل . زید بن ثابت البته این از آن بهشتی هانیست از آن نیمه بهشتی هاست زید بن ثابت هنگامیکه مرد آنقدر طلا و نقره از او بجای ماند که طلاها و نقره های او را با تبرها شکستند و بر ورثه او تقسیم کردند و قیمت بقیه دارائی و مستغلاتش ۱۰۰ هزار دینار شد .

باز مسعودی می نویسد: یعلی بن امیه که او را یعلی بن منیه هم میگویند. منیه اسم مادرش است ، وامیه اسم پدرش. و از کارگردانان و رجال سیاسی مهم دستگاه خلافت

عثمان و بتعبیر امروز وزیر دارائی او است این تعبیرها مال من بود ، مسعودی می نویسد: یعلی بن امیه در وقت مردن ۵۰۰ هزار دینار طلا بجای گذاشت و از مردم هم مطالبات زیادی داشت و ارزش تر که او از املاک و جز آن ۳۰۰ هزار دینار می شد، بعد خود مسعودی می گوید «ولم یکن مثل ذلك فی عصر عمر بن الخطاب، بل كانت جادة واضحة و طريقة بينة» یعنی در زمان خلافت عمر هرگز این طور نبود اینها را عمر مجال نمی داد که از مال مسلمانان این همه پول ها و ثروتها و خانه های باندوزند «بل كانت جادة و اصحة و طريقة بينة» باینکه می دانید من و شما شیعه هستیم ولی حق همین است و از این جهت مسعودی درستی می گوید این گشادبازی و بی بند و باری و چنانکه عرض کردم آزاد شدن مردم در حقیقت از طرفداری حق بشرط طرفداری دستگاه حکومت ، این از مشکلاتی است که برای مسلمین تا این حد در زمان عثمان پایه گزاری شد که اگر مردم بتوانند رضایت دستگاه خلافت را جلب کنند دیگر خلاف حق کردن و قانون شکنی و از مرز قانون تجاوز کردن برای آنها ایجاد خطری نمی کند غرض ، مسعودی می گوید: در زمان عمر هرگز اینطور نبوده «بل كانت جادة و اصحة و طريقة بينة» در زمان عمر يك راه روشنی بود - يك طريق بين و آشکاری یعنی از نظر طرز حکومت و جمع آوری اموال و تقسیم اموال هرگز طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و دیگران مجال اند و ختن این همه ذخائر مالی از اموال مسلمین پیدا نمی کردند ، (۱) **القانی و زمانه ما**

بعد از زمان عثمان و چنانکه می دانید بعد از کشته شدن وی امیر المؤمنین علی علیه السلام بخلافت رسید ، کار مشکل علی این بود که جلو این طمع ها را و این شکمها را و این عادت‌هایی را که پیدا شده است بگیرد ، و سر همین مشکل ، علی علیه السلام ۴ سال و در حدود ۶ ماه خلافت خود را گرفتار مبارزه با همان مردمی بود که میخواستند در ۴ سال و چند ماه خلافت علی هم مانند آن ثروتها را اندوخته کنند، و علی می گفت این کار امکان پذیر نیست بلکه آنچه را که قبلا هم بنا و اندوخته اید

از شمایس می گیریم و به بیت المال مسلمانها باز میگردانم و سر همین حساب علی بن ابیطالب بالاخره کشته شد.

بعد از امیر المؤمنین علی علیه السلام باز می دانید که خلافت با امام حسن علیه السلام منتقل شد و حسن بن علی جای پدر را گرفت اما چنانکه در سخنرانی دوسال قبل از این عرض کردم و بعد هم اصرار میشد که چاپ شود اما من توفیق پیدا نکردم که یادداشتها را فراهم کنم و ضبط هم نشده بود و حاصل آنکه آن سخنرانی از بین رفت و ضبط نشد، برای خودم جای تأسف است چون باز مشکل است تجدید و تکرار آن بآن صورت، با فرض آنکه مطلب روشن بیان شد بشهادت مستمعین دانشمند با توجه، در زمان امام حسن بعد از شهادت امیر المؤمنین علیهما السلام وضع اجتماعی و سیاسی مسلمین بصورت خاصی در آمد که در آن موقع پافشاری حسن بن علی در جنگ کردن با معاویه بن ابی سفیان، در آن تاریخ که دو جبهه و دو جهت نیروی اسلامی تقریباً متعادل و متقابل بودند و امید شکستی باین زودپها و امید پیروزی برای هیچ طرفی نمی رفت حسن بن علی علیه السلام با وضع خاصی روبرو شد که راهی نداشت جز کنار آمدن و خون مسلمانان را بی جهت نریختن و موجب کشتارهای دسته جمعی بشمر بی نتیجه ای که فقط نتیجه ای را دولت روم شرقی و در داخل هم - خوارج میبردند نشدن، و اگر این ۴۰۰ هزار و یا ۵۰۰ هزار مسلمان آثرو ز به جان هم ریخته بودند و اصرار می شد در جنگ با معاویه بن ابی سفیان خدای دانند که بعد از آن جنگ دولت روم شرقی با مسلمین چه می کرد و خطر خوارج بکجا می کشید، و تاریخ اسلام بکجا منتهی میشد - اینها مطالبی است که آنجا گفته شد غرض حسن بن علی کنار آمدن تعبیر من اینست و روی این تعبیر تأمل کنید با اینکه موضوع سخن من این بحث نیست و باید زود بگذرم حسن بن علی کنار آمد و حاصل آنکه حساب تسلیم شدن و معاویه را بتخلافت و بعنوان امیر المؤمنین شناختن در کار نیست، یکی از مواد قرارداد صلح نامه حسن بن علی با معاویه این بود که حسن بن علی با معاویه صلح می کند و کنار می رود مشروط باینکه حسن بن علی

هرگز بمعایه امیر المؤمنین نگویید یعنی هرگز او را خلیفهٔ مسلمین و امیر المؤمنین
 نشناسد و حتی این قضیه را اینجا عرض می‌کنم و از این بحث می‌گذرم و بنظر من این
 قضیه يك سند فوق العاده قاطعی است برای آن مردمی که گمان می‌کنند بلکه
 علیه آن مردمی که گمان می‌کنند که حسن بن علی علیه السلام با کنار رفتن تسلیم
 ارادهٔ معاویه شد و معاویه شد خلیفهٔ مساهمین و حسن بن علی هم یکی از رعایای مطیع
 گوش بفرمان معاویه ابن ابی سفیان ، هرگز اینطور نبود، این قضیه را که باز یادداشت
 کرده‌ام از کامل التواریخ ابن اثیر بشنوید. ابن اثیر جزری صاحب کامل در تاریخ و
 صاحب اسد الغابه در معرفت صحابهٔ پیغمبر که هر دو از کتابهای بسیار نفیس اسلامی
 است مینویسد: بعد از آنیکه حسن بن علی کنار رفت و معاویه خلیفه شد و زمام
 امور را بدست گرفت فروة بن نوفل اشجعی خارجی که پیش از این با ۵۰۰ نفر از
 خوارج کناره گیری کرده و به «شهرزور» رفته بودند گفتند اکنون شکی باقی
 نماند که باید بادستگاه حکومت جنگید حال که معاویه روی کار آمد و خلیفه شد
 -- رای ما جنگ کردن با اولزام و واجب است و لذا آمدند و روبه عراق نهادند و
 به نخيلهٔ کوفه رسیدند ، در این موقع امام حسن با سفر مدینه را بسته بود و از کوفه
 و عراق بیرون می‌رفت ، از کوفه بیرون رفته بود و از عراق بیرون می‌رفت ، وقتیکه
 خبر بمعایه رسید که این مرد خارجی مذهب با ۵۰۰ نفر در مقام طغیان و سرکشی
 است ، معاویه می‌خواست بتعبیر ما پایهٔ صلح حسن بن علی را محکمتر کند ،
 فرمانی نوشت (بتعبیر خودش و بعقیدهٔ خودش) به امام حسن ، نامه‌ای نوشت
 بامام حسن که در راه است و از عراق بحجاز می‌رود و در آن نامه دستور داد بحسن
 بن علی که فروة بن نوفل خارجی با ۵۰۰ نفر روبه کوفه آمده‌اند شما مأموریت
 دارید که بروید و با او بجنگید و او را دفع کنید آنوقت که با او جنگید و او را دفع
 کردید آنوقت راه مدینه رادر پیش گیرید و بمدینه بروید مانعی ندارد وقتیکه
 نامهٔ معاویه بامام حسن رسید و امام حسن در قادیسیه بود یا نزدیک قادیسیه امم حسن
 در جواب نامهٔ جسارت آمیز معاویه بن ابی سفیان نوشت راستی عجیب است این تعبیر

« لو آثرت ان اقاتل احداً من اهل القبلة لبدأت بقتالك فاني تر كتك لصالح الامة
و حقن دمائها »

معاویه ، تو حسن بن علی را مأمور میکنی که مانند افسری از افسران تو
برود و يك مرد خارجی سرکشی رادفع کند ؛ من که حسن بن علی هستم و
از خلافت بنفع مسلمانان کنار آمده ام ، اگر میخواستم که با کسی از اهل قبله
و بتعبیر ظاهری هم شده « مسلمان » جنگ کنم « لبدأت بقتالك » اول با تو جنگ
میکردم ، حاصل ، تواز همه نامسلمان تری « فانی تر كتك لصالح الامة و حقن
دمائها » تعبیر « تر كتك » رادست توجه کنید ، فرمود : « فانی تر كتك لصالح الامة
و حقن دمائها » من دست از تو برداشتم و با تو جنگ نکردم و حاصل بتعبیری که
عرض کردم و بنظرم بهترین تعبیر است در این جا ، کنار آدمم و تو را وا گذاشتم
« لصالح الامة و حقن دمائها » برای صلاح امت اسلامی و برای حفظ خون مسلمانان
آنها بآن بیانی که عرض شده است یعنی بی نتیجه دیدم که این قوی و نیروهای
با هم برابر اسلامی از طرفین بجان هم بیفتند و یکدیگر را بکشند و تضعیف کنند
و نابود بشوند و دشمن از این ، موقعیت سوء استفاده بکند ، این را امام حسن سلام الله
علیه بمعناویه نوشت : (۱)

بعد از آنکه امام حسن مجتبی بشهادت رسید باز نباید تصور کرد که حسین بن
علی سلام الله علیه در زمان معاویه یعنی در ده سالی که بعد از برادرش امام حسن با
حکومت معاویه معاصر بود یعنی از سال ۴۹ یا ۵۰ هجرت تا سال ۶۰ که معاویه
مرد در این ده سال درست که حسین بن علی علیه السلام باین معنی قیام نکرد که
در مقابل معاویه شمشیر بکشد و حاصل آن قیامی را که در خلافت یزید لازم دانست
انجام بدهد ولی سیدالشهداء سلام الله علیه پیوسته معاویه را تخطئه می کرد و توبیخ
می کرد و چنانکه برادرش حسن بن علی با آن جمله هائی که استماع فرمودید
ابطال کرد حقانیت معاویه را در خلافت اسلامی بلکه ابطال کرد اسلام معاویه بن
ابی سفیان را ، سیدالشهداء هم این کار را میکرد ، الان یکی دو جمله باز برای شما

۱ - رک الکامل ج ۳ ص ۲۰۵ (چاپ مطبعة منیریه مصر)

بگویم از آنچه ابن قتیبه دینوری که یکی از اعلام و بزرگان علمای اسلام و قطعاً سنی مذهب است و شیعه نیست در کتاب معروف خود الامامة والسياسة مینویسد: این نامه ایست که امام حسین بمعایوه نوشته است. تمام نامه را نخواهم و نتوانم عرض کنم ولی چند جمله ای تا روشن شود که موضع رفتار حسین بن علی علیه السلام با معاویه چه بود، واقعاً امام حسین معاویه را يك خليفه، يك سلطان، يك زمامدار اسلامی قابل احترامی می شناخت و در این ده سال راستی خلافت و حکومت او را و زمامداری او را خدا نکند امضاء کرده بود؟ یا سخن اینست که ابن قتیبه مینویسد، اکنون چند جمله ای از این نامه را عرض می کنم: حسین بن علی بمعایوه می نویسد:

«الست قاتل حجر و اصحابه الهابدين المختبين الذين كانوا يستفظهون البدع و یا مروون بالمعروف و ينهون عن المنكر» (۱) «معاویه مگر تو آن مردی نیستی که حجر بن عدی کندی را بنار او کشتی و یاران او را شهید کردی آن بندگان خدا پرست - آن بندگان عبادت کن بندگان آنی که بدعتها را ناروا می شمردند، بندگان خدا که امر بمعروف می کردند و نهی از منکر میکردند، آنان را بظلم و ستم کشتی پس از آنی که بآنها پیمانهای دادی و عهدهایی نهادی و تأکید کردی، و محکم کردی عهدها و میثاقها را، حاصل آنها را امان دادی و آنها را خاطر جمع کردی و این کار توجراتی است بر خدا، و این کار تو استخفافی است بعد پروردگار،

۱ - فقتلتهم ظلماً و عدواناً بعد ما اعطيتهم المواثيق الغليظة والعهود المؤكدة، جراً على الله واستخفافاً بعهده. اولست قاتل عمرو بن الحکم الذي اخلفت و ابنت وجهه العبادة فقتلته من بعد ما اعطيتهم من العهود مالو فهمته العصم نزلت من شعف الجبال اولست المدعی زیدانی الاسلام فرعمت انه ابن ابي سفيان وقد قضی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان «الولد للفرش وللماهر الحجر» ثم سلطه على اهل السلام يقتلهم و يقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف و يصلبهم على جذوع النخل سبحانه الله يا معاوية لكانك لست من هذه الامة و ليسوا منك، و اتق الله يا معاوية و اعلم ان الله كتاباً لا يفاد رصيرة و كبيرة الا احصاها و اعلم ان الله ليس بناس لك قتلك بالظنة و اخذك بالتهمة و امارتك صيبا يشرب الشراب يلعب بالكلاب! ما اراك الا و قد اود بقت نفسك و اهلسكت دينك و اضعت السرعة والسلام (الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۹۰ تأليف ابن قتيبه عبدالله بن مسلم متوفى سال ۲۶۷) چاپ مصر ۱۳۵۶ هـ ۱۹۳۷ م ۲۲۴

مگر تونستی ای معاویه که عمرو بن حمق خزاعی یکی از بزرگان صحابه خاتم الانبیاء را کشتی؟ آن مرد بیکه روی او را عبادت کهنه کرده بود و بدن او را عبادت لاغر کرده بود، او را کشتی پس از آنکه باو پیمانها و امانها دادی که اگر آن امانها را با هوان بیابان داده بودی از سر کوهها فرود می آمدند و مطمئن میشدند و نزد تومی آمدند، مگر تو نیستی که زیاد بی پدر را در اسلام بیدرت ابوسفیان نسبت دادی و گمان کردی که او پسر ابوسفیان است و حال اینکه پیغمبر گفته بود: «فرزند مال کسی است که صاحب فراش است و زن صاحب فرزند در عقد اوست، و برای زنا کار همان سنگی است که خدا گفته است» بعد هم زیاد بی پدر را بر مسلمین مسلط کردی تا آنها را بکشد و دستپاشان و پشاهشان را ببرد و آنها را بر شاخه های درخت خرما بدار بزند، سبحان الله ای معاویه گویا تو از این مسلمانها نیستی و گویا مسلمانها با تو رابطه ای ندارند، ای معاویه از خدا بترس و بدان که خدایا نوشته ای است و نامه ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو گذار نمی کند جز اینکه آنها بشمار می آورد، معاویه بدان که خدایا این کارها را فراموش نمی کند، مردم را بگمانهای سیاسی میکشی مردم را متهم میکنی و آنگاه بالاتر از اینها نوشت معاویه تو در مقامی که کودکی را بر مسلمانها امیر کنی - مراد یزید پسر معاویه است - کودکی که شراب مینوشد، و باسگها بازی میکند، معاویه می بینم تو را که خود را هلاک کرده ای و دین خود را تباه کرده ای و امت اسلامی را بیچاره کرده ای» این طرز سخن گفتن و نامه نوشتن و حساب بردن حسن بن علی است و حسین بن علی دورخانه پیغمبر از حکومت و زمامداری معاویه بن ابی - سفیان، اکنون برای اینکه بیشتر دانسته شود که این جمله که سیدالشهدا در آخر نامه اش راجع به یزید نوشت چقدر در اسلام و تاریخ اسلام ریشه دار است و مسلم، ایسن جمله را هم بازار علی بن الحسین المسعودی بشنود، وی در شان یزیدی گوید: و کان یزید صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمه علی الشراب، و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن زیاد و ذلك بعد قتل الحسین، فاقبل علی ساقیه فقال:

یزید مردی بود خوش گذران و عیاش ، یزید مردی بود که حیوانات شکاری
 داشت سگها داشت ، میمونها داشت ، یوزها داشت ، پیوسته مجالس شرب خمر داشت ،
 روزی در مجلس شراب خود نشست و پسر زیاد هم در طرف راست او بود و این بعد
 از آن بود که حسین بن علی را کشته بود پس بساقی مجلس خود رو کرد و باو گفت :

اسقنی شربة تروی مشاشی ثم هل فاسق مثلها ابن زیاد
 صاحب السرو الامانة عندي ولتسدید مغنمی و جهادی

یعنی ای ساقی معضّر ، بمن جام شرابی بده سپس بر گرد و ابن زیاد را شاداب
 و سیراب کن آن کسیکه راز دارمن است ، آن کسیکه امین کارمن است ، آن کسیکه
 محکمی کارمن و مبنای خلافت من بادست او محکم شد ، و حسین بن علی را کشت .
 سپس مسعودی بعد از جمله هائی که راجع به یزید و مظالم و ستمکاریهای او می نویسد
 و میگوید که او مانند فرعون بود در میان رعیت ، بعد می گوید :

بل کان فرعون اعدل منه فی رعیته و نصف منه لخاصته و عامته بلکه فرعون
 در میان رعیت خود از یزید عادل تر بود و در میان مردم از خواص و عوام خود با انصاف
 تر حاصل انصاف فرعون بالاتر بود مسعودی سپس می گوید : این ناز و نایبها و بی باکیها
 و بی تقوائیها و بی دینیهای یزید بملت و امت اسلامی هم اثر کرده و حاصل سخن
 اینست که بحکم «الناس علی دین ملوکهم» «غلب علی اصحاب یزید ما کان یفعله من
 الفسوق» همان گناهانی را که یزید میکرد بر اصحاب او و کارمندان دولت او هم غلبه
 کرد آنها هم همین کارها را از سر گرفتند «وفی ایامه ظهر الغناء بمکه و المدینة» وقتی
 دولت و زمامداران همه گنهکار شدند و خلیفه گنهکار شد ، دستگاه دولتی گنهکار شد
 مردم هم گنهکار میشوند در روزگار او غنا و آوازه خوانی و موسیقی در مکه آشکار شد ،
 در مدینه هم مردم عادت کردند به غنا و نشستن پای خوانندگی خواننده ها «و استعملت
 الملاهی...» و وسائل لهو و لعب بکار برده شده «واظهر الناس شرب الشراب» مردم آشکارا
 شراب مینوشیدند چنانکه خلیفه شان آشکارا می نوشید و «کان له قرد» در دستگاه
 خلافت اسلامی ، مردی بنام خلیفه اسلام بنام جانشین پیغمبر - مسعودی معتمد

می گوید زید میمونی داشت که کنیه او ابو قیس بود باین میمون ابو قیس می گفت و میگفتند . این میمون را در مجلس شراب خود حاضر میکرد و برای او تشکی میانداخت و او را می نشاند و او میمون خبیثی بود او را بر ماده خر وحشی، یعنی بر گوره خر ماده ای سوار میکرد که آن گوره خرا هم تربیت کرده بودند برای مسابقه واسب دوانی آماده شده بود ، زین ولجام بر او میگذاشتند و این ابو قیس یعنی این میمون را بر آن گوره خر ماده سوار میکردند و با اسبها باسب دوانی و مسابقه و امیداشتند و در بعضی از روزها این میمون مسابقه را برد و رفت و هدف را بود و بر ابو قیس قبائی بود، جامه ای و قبائی بر او پوشانده بودند از حریر سرخ و زرد و دامنها را بکمرش زده بودند و بر سر او کلاهی نهاده بود از حریر که رنگهایی داشت ، رنگهای گلی ، و بر آن گوره خر ماده زینی از حریر سرخ نهاده بودند که نقشه داشت و طرازاها داشت و بر رنگهای مختلف آماده و آراسته و پیراسته شده . این حساب جمله ای است که سید الشهداء در آخر نامه اش در باره زید بعد معاویه بن ابی سفیان نوشت . معاویه در ماه رجب سال ۶۰ از دنیا رفت و چنانکه میدانید زید بجای او نشست . جمله عجبی دیدم در کتابی که گفته بود : جواب حسابی از اینکه حسین بن علی چرا تن شهادت داد و چرا بایزید بیعت نکرد در آن کتاب که راستی از نویسندة آن کتاب این بیان مست عجیب است گفته بود که جواب درست این است که امام حسین دید که اگر بایزید بیعت کند کشته میشود و اگر بیعت هم نکند کشته میشود و حالاکه میخواهد کشته شود ، پس بهتر که با صورت آبرومندی و حاصل در راه خدا کشته شود ، این حرف بسیاری اساس است حساب شهادت سید الشهداء از این بالاتر است که چون امام حسین یک روغن ریخته ای داشت ، لذا آن را نذر حضرت عباس کرد ، دید او را علی ای حال میکشند ، پس گفت الان که علی ای حال کشته میشود بگذار با عزت کشته شوم بگذار در راه اسلام شهادت برسم این طور نیست مدعی بنده و راهی که من در امشب و آن شب بیماری خدامیروم و عرض من اینست که حسین بن علی علیه السلام

با مطالعه کردن این موجبات و این مقدماتی که از ۳ سال پیش از این حداقل فراهم شده است اینطور تشخیص داد که انحراف مسلمین و انحراف امت اسلامی در اثر انحراف دستگاه حکومت بحدی شدید شده است که این انحراف شدید با سخنرانی و موعظه کردن و کتاب نوشتن و مجله دینی منتشر کردن و مقاله مذهبی برای مطالعه مردم مثلاً فراهم کردن ، با این صورتها این انحراف شدید قابل علاج نیست انحراف های سبک، انحراف های کوتاه، انحراف های مختصر و مخصوصاً انحراف های فردی رامیتوان با مختصر قیامی، با مختصر نهضتی، با مختصر اقدامی علاج کرد و منحرف را بره راست برگرداند، اما اگر انحراف شدید شد، اگر انحراف فوق العاده شد ، اگر انحراف مربوط باشد به مهمترین مبانی اساسی و سیاسی ملت اسلامی ، بالخصوص اگر انحراف عمومی و دسته جمعی باشد انحراف های شدید عمومی دسته جمعی راه گزبا این حرکتهای مختصر، با این جنبشهای ضعیف، با این قلم فرسائیهای کم اثر نمیتوان بجائی رساند . حسین بن علی تشخیص داد که جز با يك قیام عمیق ، با يك قیام تند، با يك نهضت فوق العاده خونین نمیشود از مقدماتی که امیر المؤمنین و امام حسن تا کنون فراهم کرده اند نتیجه قطعی گرفت و موجباتی را که معاویه و دیگران تا کنون فراهم کرده اند آنها را نمیتوان جز با يك قیام تند و عمیقی علاج کرد ، البته امام حسین بهتر از هر گوینده ای میتواند برای ما موجبات قیام خود را شرح دهد و امیدوارم در حدود مجال اشب و آنشب سیزدهم ماهم همپای سید الشهداء برویم و سخنان او را بشنویم و ببینیم که خود امام حسین علیه السلام موجبات قیام خود را چه جور بیان کرده و از کجا شروع کرده و بکجا ختم کرده است . بنده از مجموع گفته ها و نوشته های امام حسین که بعضی را یاد داشت کرده ام و عرض خواهم کرد و مخصوصاً توجه بترتیب آنها و توجه بترتیب سخن و مراحل آنکه سخن دارد این جور می فهمم که سید الشهداء سر نهضت خود را و موجبات اساسی قیام خود را از اول امر صریح و بی پرده نمیگفت و تدریجاً شروع کرد به آشنا کردن مردم بروح نهضت خود و بموجبات و علل قیام خود ، از همان وصیتنامه ای که در مدینه طیبه نوشت و بدست برادرش محمد بن حنفیه داد تا آخرین

سخنی ، و آخرین و صریح ترین خطبه‌ای که در مقابل حربن یزید ریاحی و اصحاب او در منزل «بیضه» خواند که اگر خدا بخواهد خواننده خواهد شد سیدالشهداء تدیجاً برای مسلمین روشن بیان کرد که من چرا قیام کرده‌ام و نمیتوانستم قیام نکنم و این انحراف شدیدی که او لادریستگاه حکومت اسلامی پیش آمده است و ثانیاً در تمام شئون و نواحی اجتماعی مردم مسلمان رخنه کرده است ، جز با شهادت ، و جز با جانبازی و جز با قیامی تند و جدی قابل علاج نیست. در کتاب «عاشریحار علاقه» مجلسی از کتاب مقتل محمد بن ابیطالب موسوی که یکی از علمای امامیه است نقل شده است و جاهای دیگر هم شاید ، که امام حسین در مدینه طیبه بعد از آنیکه استاندار مدینه او را در فشار بیعت با یزید قرارداد ، دو شب پشت سر هم ز سرقبر خاتم الانبیاء و آنجا نماز خواند و دعا کرد و شاید هم بخواب رفت ، در شب دومیکه امام حسین میرود ، چند رکعت نماز سرقبر خاتم الانبیاء میخواند و این جمله را میگوید ، کم کم می بینم خود امام حسین موجبات قیام خود را چه جور بیان میکند ، «اللهم هذا قبر نبیک» خدایا این قبر پیغمبر تو محمد است «وانا ابن بنت نبیک» خدایا من هم پسر دختر پیغمبر توام «وقد حضرني من الابر ما قد علمت» خدایا برای من پیش آمدی شده است که تو خودت میدانی : این جمله را عرض کردم در آن کتابی که نام نبردم و نباید نام ببرم لابد معنی خواهد کرد یعنی میخواهند مرا بکشند و چاره‌ای ندارم تسلیم بشوم مرا میکشند ، تسلیم هم نشوم مرا میکشند ولی من هیچ راضی نیستم که هیچ مسلمانی این جمله را این طور بفهمد که امام حسین از اینکه در خطر شهادت در راه خدا قرار گرفته است ناله کند نزد قبر پیغمبر و اظهار بی‌دلی و ناتوانی نماید ، ای مسلمانان عمر بن جموح بک مرد مسلمانی است که سابقه بت پرستی دارد و کلید داز بت‌خانه مردم مدینه بوده است و مردی است که بعد از سالها بت پرستی و در بت پرستی پیر شدن مسلمان شده است و حالا که مسلمان شده است اسلام بقدری روح منحط او را اوج داده است ، و سطح فکر او را بالا برده که وقتی برای جنگ احد بیرون می رود دست بدعا بلند میکند و میگوید «اللهم ارزقني الشهادة»

خدایا چنان روزی کن که من در این سفر کشته شوم و بشهادت برسم ، اللهم لاتردنی الی اهلی خائباً^۱ خدایا نکند و آنروز پیش نیاید که من نا امید از این سفر زنده برگردم ، پروردگارا من که عمر و بن جموحم ، یک فرد مسلمان بامید شهادت بیرون میروم ، اگر یک مرد مسلمان که عمری را در سابقه بت پرستی گذرانده است اسلام روح او را اینقدر اوج میدهد که برگشتن از میدان جهاد را سلامت پیش زنی بچش ، ناامیدی و خبیث و حرمان حساب میکند ، چه معنی دارد که حسین بن علی بیاید پیش جدش پیغمبر و دامن پیغمبر را بگیرد و بگوید یا رسول الله بدادم برس که مرا میکشند . حساب این نیست «وقد حضرنی من الامر ما قد علمت» ای خدای من ، سر قبر پیغمبر بخدا میگوید : خدایا برای من پیش آمدی شده است که تو میدانی ، پیش آمد همین است . پیش آمد این تشخیص حسین بن علی است ، پیش آمد این وضع اسفناکی است و این انحراف شدیدی که برای جامعه اسلامی پیش آمده است ، پیش آمد اینست که حسین بن علی با مطالعه دقیق و عمیق و بررسی تمام نواحی اسلامی و بررسی دستگاه حکومت و بررسی نظامیاتی که برای مردم اجراء میشود باین نتیجه رسیده است و تشخیص داده است که جز باقیام و جز با نهضت و جز با شهادت نمیتوان جامعه اسلامی را از این خطر ، از این انحراف شدید نجات بخشید ، بعد چنین گفت : «اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر»

در این سخن قدری نزدیک میشود حضرت بمطلب ولی طوری که هنوز نوع مردم نمی دانند که چه میگوید ، خدایا تو میدانی که من معروف را دوست دارم و منکر را دشمن دارم ، و انا اسئلك یا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الاخرت الی ماهولك رضی و لرسولك رضی» پروردگارا ای صاحب جلال و اکرام از تو سؤال میکنم بحق این قبر مقدس و بحق صاحب این قبر یعنی خاتم انبیاء . که برای من خودت آن راهی را پیش آوری که هم تواز من خوشنود باشی و هم پیغمبرت خاتم انبیاء . سیدالشهداء تا اینجا همین مقدار نشان داد که من برای امر بمعروف و نهی از منکر قیام میکنم اما امر بمعروف و نهی از منکر او یعنی چه ؟ راستی شاید بعضی از مردم بآیدند و صیتنامه اش یاشیدند این کلمات چنان تصور میکردند و چنان مینداشتند

۱ - رك - سيرة رسول الله ، الاستيعاب ، اسد الغابه ، الإصابة

که امام حسین میخواید برود بشهر کوفه تا بکاسبها ، بنانواهای کوفه بگوید کم فروشی نکنید، بتاجرهای کوفه بگوید ربا نخورید، این نهی ازمنکر است، بچوانهای کوفه بگوید از نمازهایتان غفلت نکنید ، اینهم امر بمعروف ، و حال آنکه مطلب از این حدود بالاتر است این امر بمعروف ونهی ازمنکر ازعهده مسئله گوهای شهر کوفه هم ساخته است. تا اینجا هنوز سیدالشهداء مطلب را روشن بیان نکرده است، باز در کتاب عاشر بحار از مقتل محمد بن ابیطالب موسوی نقل میکند که سیدالشهداء وقتی که خواست از مدینه بیرون بیاید يك وصیت نامهای نوشت برادرش محمد بن حنفیه داد ، در این وصیت نامه سخن از شب هفت و شب چهل و سال و این تشریفات شاید بیشتر بی اساس - در کار نیست ، حساب دیگری است

بسم الله الرحمن الرحيم

هذاما اوصى به الحسين بن علي بن ابي طالب الي اخيه محمد المعروف
باب الحنفية

بنام خدای بخشاینده مهربان

این وصیت نامه حسین بن علی است برای برادرش محمد که معروف به

«ابن حنفیه» است مگر چه میخواید بگوید حسین بن علی ؟ «ان الحسين يشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له »

حسین بن علی يك مرد خداشناس است «وان محمد آ صلى الله عليه وآله عبده و

رسوله جاء بالحق من عند الحق »

حسین بن علی بنبوت خاتم انبیاء ایمان دارد و هم باینکه دین حق را از نزد خدای

حق آورده است . «وان الجنة حق و النار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله

يبعث من في القبور » حسین بن علی شهادت میدهد که بهشت حق است ، دوزخ و

عذاب خدا حق است ، تشریقاتی که خدا در قیامت برای رسیدگی بحساب بندگانش

خبر داده است همه حق است ، روز قیامت و حساب آمدنی است و شکی و شبهه ای در

آن نیست ، حسین بن علی گواهی میدهد که خدای متعال همه مردگان را از میان

گورها خواهد برانگیخت تا بحساب آنها برسد ، بعد از همه اینها مطلب چیست « وانی

لم اخرج اشراً ولا بطراً (اشراً و بطراً هم میشود خوانند) ولا مفسداً و لا ظالماً» این خروج و این قیام و این نهضت يك قیام عادى، يك قیام نفسانى، نهضتى مبنى بر هوای نفس و تمایلات بشرى نیست، من برای خوشی و برای لذت بردن و برای گردش کردن بیرون نرفتم، برای افساد هم بیرون نمیروم، راه و رسم ستم را در پیش نگرفتم «و انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى صلى الله عليه وآله» این تعبیر صریح تر است، من میروم تا امرات جد خود را اصلاح کنم، با این جمله حسین بن علی نشان داد که يك فساد اجتماعى خطرناكى پیش آمده است فسادی که جز باقیامى شدید و خونین اصلاح پذیر نیست، فسادی که اصلاح آن جز از دست حسین بن علی ساخته نیست، فسادی که اصلاح آن با سخن گفتن و چنانکه عرض کردم نشر مجلات و وسائل مذهبی امکان پذیر نیست ولى هنوز روشن نیست که چه می خواهد بگوید «و انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى صلى الله عليه وآله اريدان آمر بالهروفى و انهى عن المنكر» نظرم اینست در این قیام که امر بمعروف و نهی از منکر کنم «و اسیر بسيرة جدى و ابي على بن ابي طالب» و مانند پدرم علی و جدم خاتم انبياء آنطور رفتار کنم «فمن قبلى بقبول الحق فالله اولى بالحق» پس هر کس از من پذیرفت چه بهتر «ومن رد على هذا اصرحتنى يقضى الله بينى وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين و هذه وصيتى يا اخی اليك و ماتوفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه ائيب» و هر کس هم نپذیرد باز شكيبايم و شكيبائى خواهم کرد، البته نه شكيبايم يعنى دست روی دست خواهم نهاد بلکه يعنى این راه را اگر چه يك تنه است پایان خواهم رسانید تا خدامیان من و میان این مردم بحق حکم کند و او از همه داوران در داوری و حکم کردن توانا تر است و این وصیت من است ای برادر من بتو توفیق من جز بخدا نیست، بر او تو کل میکنم و بسوى او باز میگردم، عرایض من در حدود یکساعت طول کشید، رعایت وقت کرده باشم و بقیه سخن را بگذارم و دنباله مطلب برای شبى دیگر بماند، در کتاب كشف الغممة علی بن عیسی اربلى از محمد بن طلحه و همچنین در کتاب لهوف سید بن طاوس نقل شده است که سید الشهداء (بعد از آنیکه بمکه آمد و سوم ماه شعبان وارد مکه شد، ماه

شعبان و رمضان و شوال و ذی القعدة تا هشتم ذی الحجه در مکه مانند وهیج کس تصور
 نمیکرد که پسر پیغمبر روز هشتم ذی الحجه از مکه برود و اعمال حج را انجام ندهد
 و احرام حج خود را بصورت عمره بر گذار کند و پایان برساند) بعد از آنیکه تصمیم
 گرفت رهسپار عراق شود «قام خطیباً» ایستاد و خطبه خواند توجه کنید اینجاء عرضی
 دارم که شاید برای فهم بسیاری از جمله های سید الشهداء مفتاحی باشد؛ اول خطبه
 امام بعد از حمد و ثنای پروردگار و درود بر خاتم انبیاء اینست : «خط الموت علی
 ولد آدم مخط القلادة علی جید الفئاة» باز سخن همانست سید الشهداء مثل اینکه در
 مکه سخن را بی پرده تر گفت و مردم را با آنچه هست و آنچه باید بشود آشنا تر کرد؛
 سخن از مرگ است. سخن از شهادت است. سخن از جان بازی است قطعاً مراد در این حدود
 است، که کار انحراف امت اسلامی از آن گذشته است که با ترویج های مالی، با بذل
 مال و با قلم فرسائی و با بذل فکر و با و سایر دیگر، با تشکیل مجالس مذهبی، با
 سخنرانی دینی حتی از حسین بن علی این انحراف شدید با اصلاح آید «خط الموت علی
 ولد آدم» اصلاح فساد اجتماعی جز از طریق مرگ و شهادت آنها بدست کسی مانند
 حسین بن علی راه ندارد در این خطبه همه سخن از شهادت است، سخن از مردن است،
 سخن از رفتن نزد پیغمبر است، سخن از افتادن بدست گرگهای گرسنه کربلا است،
 سخن از اینست که پایان این سفر باین صورت بر گذار میشود، باینکه میدانیم وقتی
 که امام حسین این خطبه را شاید روز هفتم ماه ذی الحجه ۶۰ در مسجد الحرام و
 شاید در میان مردم میخواند و اوضاع بحسب ظاهر با حسین بن علی مساعد بود و غالب مردم
 چنان مینداشتند که بزودی یزید بن معاویه کنار میرود و خلافت او سقوط میکند و
 حسین بن علی بخلافت می رسد چرا که نماینده مخصوص سید الشهداء مسلم بن عقیل
 علیه السلام از کوفه گزارش داده است که مردم همه با تو اند و جز ترا با ماست و خلافت
 نمیشناسند و جز زیر بار زمامداری تو نمیروند هر چه زودتر بشتاب و بیا، در این
 جو و روضه بظاهر مساعد، در این جو و زمینه کمال رضایت بخش و امید بخش و موافق
 حسین بن علی سخن از مرگ و سخن از شهادت و سخن از درندگی گرگان عراق
 دارد، مطلب همانست تشخیص من که حسین بن علی هستم اینست که جز با قدم

شهادت نمیتوان اثری گرفت عرایض را امشب در همین خطبه تمام کنم «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی حیدر الفتاة» کار بکلمه «خط» و لطایف تعبیرات ندارم حاصل آنکه قلاده مرگ را بگردن بشر آویخته اند و قرار داده اند و ما اولهنی الی اسلافی «تشخیص من اینست تا من راه رفتن پیش پدرم علی و جدم خاتم انبیاء را در پیش نگیر نمیتوانم این فساد اجتماعی را علاج کنم «اشتیاق یعقوب الی یوسف» آنطور که یعقوب پیغمبر بفرزند خود یوسف عاشق و شایق بود من عاشق و شایق شادتم «وخیر لی مصرع انالاقیه» برای من از طرف خدا مصرعی وقتنگاهی و موقوف شهادتی بر گزیده شده است و من رو بآنجا میروم از این جمله میخواهم بفهمیم که این نقشه نقشه خدایست نقشه ای نیست که با دست حسین بن علی هم طرح شده باشد، یعنی خدای مسلمین در ازل و برای چنین انحرافی و برای چنین فساد اجتماعی خطرناکی، و برای این وضع ناهنجار و نامساعد، رسم شهادت و راه جانبازی را برعهده من نهاده است «وخیر لی مصرع انالاقیه» هر دو صحیح است، بعد مطلب را صریح تر گفت:

«وگانی باوصالی تتقطعها اعلان الفلوات بین النواویس و کر بلاه»

گویا می بینیم و چیزی نخواهد گذشت که گران عراق، گران گرسنه عراق میان نواویس و کر بلا بر من حمله میکنند. و بدن مرا پاره پاره میکنند، و بند از بند مرا از هم جدا میکنند «فیملان منی اکرا احوفا» تا شکم های گرسنه خود را سیر کنند «واجرة سفها» و تا جیب های خالی خود را پر کنند، آنها برای پر کردن شکم ها و جیب ها و من برای مبارزه با این فساد دید اجتماعی، باز سخن همانست، این نقشه ایست که خدای متعال علاج و وسیله اصلاح این فساد اجتماعی خطرناک مسلمین را بشهادت من دانسته است، اینطور است «لامحیص عن یوم خط بالقلم» از آنچه با قلم تقدیر نوشته شده چاره ای نیست. ما خاندان پیغمبر با آنچه خدا بخواهد راضی و خشنودیم و هر چه خدا برای ما پسندیده است می پسندیم «رضی اللہرضانا اهل البیت نصیر علی بلائه و یوفینا اجر الصابین» بر گرفتاریهای خدا که پیش میآورد شکیبائیم و اجرها و مزدها و پادشاهی خوبی

خدا بمامیدهد ، چند جمله را حذف کنیم^۱ تا رسید باآخر سخن ، این جمله هم فوق العاده قابل توجه است ، فرمود « من گان باذلا فینا مهجته و موطبا علی لقاء الله نفسه فلیر حل معنا فانتی راحل مصیحا آن شاء الله » معنی این جمله هم اینست در هر زمانی با مسائل مختلف میشود از دین خدا و از حق مردم و از سعادت جامعه اسلامی دفاع کرد میشود در راه خدا بذل مال کرد ، میشود سخن گفت و میشود سخنان نافع و سودمند و آموزنده ای برای مردم مسلمان نوشت تا آن سخنان را در کتاب یا روزنامه یا مجله بخوانند و در امر دین خود بصیر و آشنا تر شوند ، اما سید الشهداء با این جمله مطلب را تمام کرد و حاصل اعلام کرد که امروز روزی نیست که کسی بتواند با کمکهای مالی و با کمکهای قلمی و کمک زبانی دین اسلام را مساعدت کند « من گان باذلا فینا مهجته » گاهی کار فساد و کار انحراف اجتماع بحدی میرسد که جز شهادت و جز جانبازی و جز فداکاری هیچ امری نمیتواند جلو فساد را بگیرد و مبنای فساد را برهم بریزد و زیر و رو کند « من گان باذلا فینا مهجته » معنی سخن اینست: کسی در فکر نباشد حالا که امام حسین بخواید در راه خدا قیام کند من هم ۵۰ تومان پول میدهم ، عبدالله بن حر جعفی بگوید من هم یک اسب نیرومند پرتاخت و تاز میدهم- دیگری بگوید من هم ۵ شمشیر و ۷ زره و ۶ نیزه میدهم ، حسین بن علی نه شمشیر میخواهد ، نه نیزه میخواهد ، نه اسب میخواهد چون وضع اجتماعی و انحراف شدید اجتماعی گذشته است از اینکه با این وسایل بشود این انحراف شدید اجتماعی را باستقامت آورد ، من فقط جان میخواهم هر کس حاضر است جان بدهد فردا صبح من حرکت میکنم با من حرکت کند « من گان باذلا فینا مهجته » هر کس خودش را در راه قیام مینبخشد و میدهد « و موطناعلی لقاء الله نفسه » و هر کس آمادگی دارد که بر خدای متعال وارد شود « فلیر حل معنا » با ما حرکت کند که من فردا صبح با این راه میروم . شب ۸ محرم است با اینکه شاید سخن من بیش از انتظار شما طول کشید اجازه دهید دقیقه ذکر مصیبت شود . « فلما رآهم الحسین علیه السلام مصراً علی

۱ - لن تشدعن رسول الله صلی الله علیه و آله لجمته و می مجبوعه لدنی حظیره القدرس ،

تقر بهم عینه و یجز لهم وعده

قتله» این روضه، این جمله مصیبتی که عرض میکنم از مقتل هشام بن محمد بن سائب کلبی شیعه مذهب بزرگوار از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل شده است، وقتی امام حسین روز عاشورا راستی دید که مردم کوفه اصرار دارند برای کشتن او، راستی او را میکشند اخذ المصحف و نشره و جعله علی رأسه و نادای قرآنی گرفت و باز کرد و روی سر گذاشت و فریادش بلند شد «یا قوم یمنی وینکم کتاب الله و جدی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ، یا قوم یم تستحلون دمی؟ ای مردم مسلمان عراق میان من و شما این قرآن و جدم خاتم الانبیاء ، یعنی به آیه تطهیر قرآن ، بآیه مباحله قرآن ، بسوره هل أتای قرآن بنگرید ، به سنت خاتم الانبیاء نظر کنید اگر کشتن من برای شما رواست بکشید ، واگر نارواست بگذرید ، عجا ، سیدالشهداء میخواست از عاطفه دینی مردم کوفه استفاده کند اما متوجه شد که این مردم از عاطفه دینی بی بهره اند، سیدالشهداء راه دیگری در پیش گرفت و دست بدامن عاطفه بشری مردم کوفه شد، مردم کوفه اگر هم دین ندارند ، واگر هم از معاد بیمی ندارند، بشرند بشر عواطفی دارد که از آن عواطف میتوان استفاده کرد فاذا بطفله یکی عطشا ، این کودک را بنده نمی شناسم ، آیا دختر است یا پسر، آیا شیر خواره است و کنیزی و غلامی او را از خیمه ها بیرون آورده یا کودکی است که پهای خود از خیمه بیرون آمده . معلوم نیست ، آنچه معلوم است بموجب این نقل اینست که یکی از کودکان خود امام حسین است ، یکی از بچه های ابی عبدالله است، سیدالشهداء وقتی دید از عاطفه دینی مردم کوفه نمی شود استفاده کرد ، نگاه کرد دید یکی از بچه های خودش از خیمه بیرون آمده است ، یا او را از خیمه بیرون آورده اند از تشنگی گریه میکند و منقلب است ، سیدالشهداء ، بتعبیر من دست بدامن عاطفه بشری مردم کوفه شد فاخذه علی یده و قال : یا قوم ان لم تر حمونی فارحموا هذا الطفل . پس او را روی دست گرفت و گفت ای مردم عراق اگر بر من رحم نمی کنید بر این کودک تشنه بیگناه رحم کنید ، عجب عاطفه ای

عراق يك سند قطعی دادند بحسین بن علی که ، همچنان که از
یم ، از عاطفهٔ انسانی و بشری هم بی بهره ایم ، آن سند قطعی عبارت
که پرید و بگلوی آن کودک رسید و او را بشهادت رسانید .
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله كما هو اهله والصلوة والسلام على عبده ورسوله محمد-
المصطفى، وعلى آله واصحابه
الذين جاهدوا في الله حق جهاده والسلام على الحسين و علي بن-
الحسين و علي اولاد الحسين و علي اصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم
دون الحسين

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علي
ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين عليه السلام و شايعت و بايعت
و تابعت علي ذلك، اللهم العنهم جميعاً

بسم الله الرحمن الرحيم - يا ايها الذين آمنوا هل اداكم على تجارة
تنجيكم من عذاب اليم ١٠ . تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون في سبيل الله
باهوالبكم و انفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون ١١ يغفر لكم ذنوبكم و يدخلكم
جنات تجري من تحتها الانهار و مساكن طيبة في جنات عدن ذلك الفوز العظيم ١٢
و اخرى تحبونها نصر من الله و فتح قريب و بشر المؤمنين ١٣ (سوره صف)
از روزيكه انسان آفريده شد قلم تقدير زندگي اين موجود را با مبارزه توأم
كرده در نهاد خود انسان و سرشت او عوامل متضاد آفريده شده بانسان تمايلات
گوناگون زاده شده، خواستها و اميال او بسيار متنوع است يك دسته از اميال و خواستهاي
او متوجه هواها و هوسها است از قبيل آنچه اميال و خواستهاي حيواني ناميده ميشود
و هدفش بهره مندي و تمتع از خوردنيها و آشاميدنيها و ديدنيها و لذتهاي حيواني

است در مقابل این امیال و خواستها، تمایلات نیرومند دیگری در او تعبیه شده که او را از این منطقه دور میکند، بمنطقه‌ای برتر و بالاتر می‌کشاند بزندگی معنوی، زندگی عقلانی، زندگی نورانی، زندگی انسانی بآنجا دعوت می‌کند توانائیه‌ها و نیروها و اراده انسان در میان این دودسته امیال و خواستهای متضاد و مختلف الجبهه دائماً در حال تشنج و اضطراب است. یک انسان را ملاحظه کنید می‌خواهد کاری ساده انجام دهد گاه میشود این کاراز کارهای عادی اوست و چون عادت کرده بی‌تأمل بر سبیل عادت انجام می‌دهد، اما اگر کاری را که بآن عادت نکرده تازه بر او عرضه کنید و از او بخواهید کار تازه و تا کنون انجام نشده‌ای را انجام بدهد آیا میتواند بیدرننگ بآن کار اقدام کند؟ ابدأ، امیال گوناگون در او سر بر میکشد این کار با بعضی از آن امیال و خواستها موافق است و با بعضی مخالف چه کنم این کار را بکنم یا نکنم خوب است بداست هوس می‌گوید بکن عقل می‌گوید نکن یا عقل می‌گوید بکن هوس می‌گوید نکن مدتی باید جنگ و جدال در اندرون این موجود برپا باشد تا سرانجام یکی از این دو عامل پیروز شد اراده در راه و جهت همان بکار می‌افتد و نیروها در همان جهت صرف میشود جنگ میان هوسها و هواها و میان زندگی معنوی میان مادی‌گری و معنویت در داخل انسان از همان روز ازل تعبیه شده و پایه زندگی را بر مبارزه گذارده حالا این جنگ درونی که دائماً ما با آن سروکار داریم بکنار، بیائیم بمحیط خارج، در راه خواستها و هدفهای یک انسان مشکلات و موانع بیشمار هست، که چون به برخورد با آنها عادت کرده‌ایم معمولاً وجود آنها را خوب حس نمی‌کنیم و گرنه کمی دقیقتر حساب کنید در زندگی روزمره و روزانه خودتان روزی چند بار باید با این مانع و آن مانع برخورد کنید و مبارزه کنید و بجنگید، زندگی انسان در محیط خارجی هم‌هش مبارزه و جنگ و جدال است این وضع زندگی یکفرد، برویم بزندگی اصناف و اقوام و ملل و جوامع و طبقات همه‌جا ناموس مبارزه و جنگ دیده میشود این صنف با آن صنف این قوم با آن قوم این ملت با آن ملت این جامعه با آن جامعه

این طبقه بنا آن طبقه، جنگهای صفتی، ملی، بین‌المللی، طبقاتی، تاریخ
زندگی بشر را تشکیل میدهد، اینست که میگوئیم مبارزه در زندگی انسان امری
است اجتناب‌ناپذیر.

کجایند کسانی که خیال میکنند میتوانند قدم بروی زمین بگذارند، ۵۰ سال،
۷۰ سال، ۱۰۰ سال هر چه بیشتر بهتر زندگی کنند و بخورند و بخوابند و از
آسایش برخوردار باشند و زندگی را در کمال، صلح و صفا و آسایش خالی از هر نوع
مبارزه بسر برند؟ چه رؤیائی! از این رؤیا بیدارشان کنید همان مردیکه بنظر
شما صبح تا ساعت ۹ و ۱۰ در منزل استراحت میکند بعد اگر دلش خواست بدنبال
کاری میرود اگر نخواست نمی‌رود اگر گرفت ظهر سر وقت بمنزل بر میگردد بعد
از ظهر استراحتش بموقع، شب استراحتش بموقع در وجود همان مرد یک جنگ درونی
برپاست که ما نمی‌بینیم خوب در سیمای او دقت کنید هر گز نشاط و بشاشت یک مرد
مبارزه‌مجاهد در او نمی‌بینید مرده‌ای است که راه میرود مرده‌ای است که غذا نمی‌خورد
مرده است و بی‌نشاط در عین حال یک جنگ مدام و پیکار همیشگی که با آن مأنوس
شده و عادت کرده در درون او برپا است که شاید خود او هم از آن غافل است
خیال میکنند از جنگ و مبارزه در امان مانده ولی همواره با خود در جنگ و جدال
است که چرا ساکت و بی‌حرکت نشسته‌ام چرا از دیگران عقب مانده‌ام چرا هیچ
جا از من نام و نشانی نیست این زندگی بی‌ثمر بچه درد من می‌خورد، چرا در من
نشاط و شور و حرارت نیست؟ ساعات تن آسائی را غالباً با این چون و چراها بسر
میرود. بلکه زندگی بی‌مبارزه ممکن نیست ناموس مبارزه در زندگی فرد و جامعه
امر است اجتناب‌ناپذیر در برابر این قانون، این ضرورت و جبر خارجی، جبری که
قلم تقدیر بر انسان نوشته چاره‌ای جز این نیست که از انواع مختلف مبارزه آنرا
که بهتر و سودمندتر است انتخاب کنیم، به پیکار و مبارزه تن در دهیم اما مبارزه‌ای
شریف، مبارزه‌ای پیروز مبارزه‌ای سودمند و هیج. مبارزه‌ای زنده مبارزه‌ای استوار
در راه هدفی عالی‌قدر، همانکه موضوع بحث امشب ما است « مبارزه پیروز » و

بمناسبت وقایع تاریخی این ایام انتخاب شده است .

مبارزه پیروز شرایطی دارد سنی دارد، باید، آن سنن و شرایط را شناخت و در مبارزات حیاتی از آن پیروی کرد .

اول مبارزه باید هدف داشته باشد هدفی مشخص و روشن ، صریح و قاطع مبارزه بی هدف که معنی ندارد، هر مبارزه ای هدفی دارد اما گاه میشود هدفها روشن نیست، مبهم است . چه بسا می بینید يك فرد عمری را در مبارزه گذرانده اما در پایان عمر چیزی کیل نیامده چرا؟ چون در تمام مدت مبارزه مار پیچ حرکت کرده خمیده حرکت کرده ، کار کرده ، تلاش کرده ، اما نه بسمت هدف معین و صریح و مشخص ، رویك هدف، بيك نقطه مبهم و تاریک و آورده بهمین جهت نیروهایش هدر رفته و بجائی نرسیده ، در تاریخ مبارزات ملتها از این نوع مبارزات زیاد می بینیم شاید هر يك از شما در تاریخ زندگی خودتان و ملت خودتان نیز امثال و نمونه هایی برای این مبارزات دیده یادر کتابها خوانده باشید مبارزه باید هدفی روشن و مشخص و ممتاز و قابل شناخت داشته باشد، هدف مبارزه باید عالی و بلند و پر ارزش باشد گاهی می بینید هدف مبارزه معین و روشن است اما هدفی است که فقط ارزش آنرا دارد که انسان وقت صرف آن کند اگر پای صرف مال رسید دیگر حاضر نیست گاهی هدف کمی ارزنده تر است اگر پای هدف مال رسید حاضر میشود اما اگر پای سلامتی و تندرستی رسید دیگر حاضر نیست. باز گاهی حاضر است تندرستی خود را فدا کند اما اگر پای مرگ و پای جان رسید دیگر حاضر نیست، پایش میلرزد و سست میشود . اما گاهی هدف مبارزه آنقدر عالی و پر ارزش است که حاضر است جان خودش را عزیزترین افراد و بستگانش را در طبق اخلاص بگذارد و در راه هدف فدا کند این است آن هدفی که ارزش دارد همه انسانها بآن متوجه شوند، این هدف عالی رضای خداست. این شرط اول. این نکته را عرض کنم در همان موقعی که این موضوع را برای سخن امشب انتخاب و معرفی کردم همان موقع متوجه بودم که موضوعی است بس دامنه دار و مطلب بسیار باید خیلی خلاصه کنم تا از یک ساعت صحبت و تصدیع آقایان نتیجه ای گرفته

شود والا موضوع آنقدر احتیاج به توسعه و گسترش دارد که حداقل باید چند شب در باره اش صحبت شود بهمین جهت سعی میکنم اصول را عرض کنم و تفسیر را بندهن و قاد و ذهن روشن خود آقایان واگذارم، این سنت اول و شرط اول ، شرط دوم : شرط دوم اینست که مبارز باید مرد عمل باشد مرد کار باشد استقامت داشته باشد پای حرفش ایستاده باشد « ان الذين قالو اربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة الا تضافوا ولا تحزنوا وابشرهم بالجنة التي كنتم توعدون نحن اوليا نكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة و لكم فيها ما تشتهى انفسكم و لكم فيها ما تدعون »

آنها که میگویند خدای ما، صاحب اختیار ما، فقط خداست پیروان مکتب تو حیدند خدای یکتا را می پرستند میگویند و پای حرفشان میایستند . بآنچه میگویند عمل میکند فرشتگان رحمت خدا هنگام هر گ، هنگام بعثت پس از هر گ پس و روز ستا خیز بر آنها فرود میآیند میگویند، بشما نوید و مژده میدهیم اینست بهشت جاودانی که بشما نوید داده میشود، ما همکاران و دوستان شما بودیم در زندگی دنیا و یاران و دوستان و انیس شما هستیم در زندگی آخرت بیائید این بهشت هر چه میخواهید در بهشت هست هر چه از دست دادید این عوض آن، هر چه بخواهید و هر چه بگوئید همانست همه در اختیار شماست .

يا ايها الذين آمنوا ام تقولون مالا تفعلون . كبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كانهم بنيان مرصوص اي مسلمانها ای کسانیکه بدنبال پیغمبر براه افتادید ای کسانیکه ۱۳ سال پیغمبر در مکه فریاد توحید میزد جز عده ای معدود دعوت او را نپذیرفتید و لسی وقتی بمدینه آمد حکومت اسلامی تشکیل شد آنوقت دلپایتان بدنبال این هدف آمد توجه داشته باشید چرا حرفی میزنید و در مقام عمل از عهده آن بر نمیآئید، مفسران نقل میکنند پس از جنگ بدر وقتی عده ای از مسلمانها دیدند شهادی بدر پیش خدا پیش پیغمبر و پیش مردم مسلمان منزلت و مقام بلندی پیدا کردند چقدر نعمت دنیا و آخرت نصیب آنها شد چه عزتی در دنیا و چه ثوابی در آخرت

بردند همه نشستند و گفتند: «یا لیه تا کنامعکم فتغوز فوزاً عظیماً» ایکاش ما هم بودیم در جنگ بدر و شرکت میکردیم و جهاد میکردیم تا باین عزت میرسیدیم، همانکه امروز شیعیان مکرر شاید بعضیها هم روز صبح خطاب بشهادی صحنه کر بلا میگویند: «یا لیتنا کنامعکم فتغوز فوزاً عظیماً» ایکاش با شما بودیم و این سعادت بزرگ نصیب ما میشد این عده هر جا میشستند حرفشان همین بود.

اتفاقاً جنگ احد پیش آمد یکعده از همینها که ورد زبانشان این بود که ایکاش ما هم در جنگ بدر بودیم و شهید میشدیم و بسعادت شهادت میرسیدیم از همان اول شروع کردند عقب‌زدن بعد جنگ شروع میشد کار بجائی رسید که جان پیغمبر در خطر افتاد و همینها که آرزوی شهادت میکردند بی اعتناء بخاطریکه پیغمبر و اسلام و مسلمان را تهدید میکرد فقط بفکر جان خودشان بودند و دنبال پناهگاهی میگشتند که آنها را امرگ نجات دهد.

آنوقت خدا بآنها میفرماید چه شد آنکه آرزو میکردید؟ باز جنگ بدری تکرار شود و ما هم بسعادت شهادت نائل شویم؟ چرا حرفی میزنید که عمل نمیکنید خدا سخت خشمناک میشود از مردمی که فقط حرف میزنند و میگویند حاضریم همه گونه فداکاری و جان‌بازی کنیم اما موقع عمل توی صندوقخانه ها پنهان میشوند خدا خشمگین میشود از این مردم اینها راه ملتها را عوض میکنند اینها رهبرها را گمراه میکنند اینها مبارزان حقیقی را اغفال میکنند اینها مبارزات مؤثر را خنثی و بی نتیجه میکنند. خدا دوست دارد مردمی را که در هنگام جنگ چنان دو بروی دشمن میایستند مثل دیواری که ملات ساختمان آن از سرب باشد، محکم و استوار، اینها ایند که مبارزات را بشمر میرسانند.

ناموس سوم که خیلی اهمیت دارد و در میان مردم ما خیلی کم دیده میشود روش صحیح برای مبارزه است، مبارزه یک قسم و دو قسم نیست مبارزه اقسامی دارد مبارزه فردی، مبارزه دسته جمعی، مبارزه زیر پرده، مبارزه علنی، مبارزه آرام، مبارزه خشن، مبارزه بی سلاح، مبارزه مسلح، مبارزه با سلاح سرد، مبارزه با سلاح

گرم ، مبارزه موضعی و دورازمیدان ، مبارزه درمیدان هر کدام از اینها جایی دارد وقتی دارد موقعی دارد روشی دارد باصطلاح اروپائی تا کتیکی دارد . باید مردم مبارز بروش مبارزه آشنا باشند مخصوصاً باید بسنخیت میان مبارزه و هدف فوق العاده اهمیت بدهند، برای ما بسیار جای تأسف است که باچشم خود دیده ایم و میبینیم مردمی از روی کمال خلوص نیت از روی کمال علاقه و صمیمیت در راه هدفی بذل مال میکنند بذل وقت میکنند گاهی بذل جان میکنند اما بیراهه میروند در راه نیستند بخیاالشان در راه هدف پول میدهند ، بخیاالشان در راه هدف وقت صرف میکنند بخیاالشان در راه هدف جان میدهند اما بیراهه میروند راه آنها با هدف آنها هیچ سنخیت ندارد.

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی این ره که تو میروی بتر کستان است باز تکرار میکنم این نکته سنخیت و مناسبت میان راه و روش و تا کتیک مبارزه باهدف آن فوق العاده اهمیت دارد بسیاری از مبارزات شکست میخورند به علت آنکه روش صحیح نیست یا اصولاً روش مناسب با هدف نیست بجای اینکه مبارزه آنها را به هدف نزدیک کند از هدف دور میکند . حال با توجه باین سه اصل آقایان می توانند توجه داشته باشند در حادثه کربلا چه رخ داد . معاویه مرده است یزید پلید متجاهر بفسق بعنوان پادشاه اسلام پناه و چانشین پیغمبر خدا بر مردم مسلمان حکومت میکند اما علناً شراب میخورد علناً قمار میکند علناً بر خلاف اسلام در جامعه غیر طبقاتی اسلام طبقات و تبعیضات طبقاتی و یا نژادی یا خانوادگی ایجاد کرده ، این است حاصل حکومت .

چنین مردی شرابخوار و بی عقل بی کیاست که بر تخت سلطنت مسلمین تکیه زده است عده ای از مردم فداکار باین حکومت فاسد تن در نمیدهند در صدد بر می آیند که لااقل با این حکومت همکاری نکنند اما مگر یزید میگذارد بتمام عمال و فرمانداران و استانداران خودش دستور داده از همه مردم ، مخصوصاً از آنها که سر شناسند و شخصیتی دارند برای یزید بیعت یعنی پیمان همکاری بگیرد . در زادگاه اسلام یعنی مدینه چند نفر از افراد سرشناس و معروف حاضر نشدند حکومت یزید را بر سمیت بشناسند و باعمال او بیعت کنند یکی از آنها حسین بن علی علیهما السلام است

در همین اثنا عده‌ای از مردم در کوفه دورهم جمع شده‌اند، کوفه را باید با قان معرفی کنم: کوفه شهری است زشت و زیبا زشت چون در او انبوهی از مردم مذنب و دودل و مردد زندگی میکنند زیرا چون در آن ستارگان درخشانی از تربیت یافتگان مکتب علی زندگی میکنند هر چند عده آنها بسیار کم است این ستارگان درخشان با خود گفتند آیا باید با یزید بیعت کرد؟ بعد این سؤال را برای عموم طرح کردند جوابها منفی از آب درآمد: نه، یزید شایستگی این مقام را بهیچ وجه ندارد خوب، سراغ کی برویم از این طرف و آن طرف خبر گرفتند شنیدند دو نفر سه نفر بلکه بیشتر از سرشناسها در خاک حجاز به بیعت با یزید تن نداده‌اند در رأس آنها ابو عبدالله حسین ابن علی «ع» است شروع کردند بنامه نوشتن، دعوت کردند که آقا بیا بسمت شهر پدنت، اینجا پایتخت پدر تو است بیاما میخواهیم در کاب تو با این حکومت جنگ کنیم زمینه برای مبارزه آماده شد یک نامه آمد دو نامه آمد چهار نامه ده نامه بیست نامه صد نامه، نامه بامضای یک نفر دو نفر پنج نفر ده نفر از سرشناسها از عمامه مردم انبوهی از نامه‌های پیش حضرت جمع شد داستان را بطور مفصل شنیده‌اید مسلم آمد از جانب حضرت بسوی کوفه تا وضع را درست به بیند از جانب امام از مردم پیمان و بیعت بگیرد نتیجه را برای حضرت بنویسد تا معلوم شود چه باید کرد قیام و مبارزه حسین باین ترتیب شروع میشود.

اما هدف اباعبدالله چیست؟ آیا در دست گرفتن حکومت است؟ آیا اباعبدالله میخواهد بر بلاد مسلمین یا بر خصوص عراق و کوفه حکومت کند؟ نه، هدف او حکومت نیست هدف اعلاء حکمه حق است، باید حق از باطل شناخته شود حق و باطل را در افضی روشن تر بر مردم نشان دهد خواه بحکومت برسد خواه بحکومت نرسد اگر نتوانست حکومت را در دست بگیرد که چه بهتر قدرت حکومت را در راهی که خداهمیبسندد بکار میاندازد اما اگر نتوانست حکومت را بدست آورد باز هم مقصود تأمین شده است صحنه‌ای در کربلا پیش می‌آید که تاریخ آنرا برای همیشه با کلمات و

سطرهای درخشنده ثبت و ضبط می‌کند و جهاد مسلمین تا ابد نمونه عالی جنگ میان حق و باطل معرفی می‌شود. به به چه هدفی عالی و در عین حال روشن و مشخص و قاطع خوب چه کسانی را برای مبارزه انتخاب کند؟ مردمی ثابت قدم. کسانی که می‌خواهند يك مبارزه اجتماعی را رهبری کنند باید از اباعبدالله درس بگیرند. حسین بن علی در نظر دارد بمبارزه‌ای دست زند. در این مبارزه دودسته باید شرکت کنند، يك دسته آنها که کادر اصلی مبارزه‌اند

یعنی کسانی که استخوان بندی مبارزه را تشکیل می‌دهند، سر نخها در دست آنهاست اینها باید مردمی آزموده قابل اعتماد، مردمی دارای هدف، مردمی دارای نیرو و استقامت و اراده قوی مردمی آشنا بوظیفه، مردمی تشکیلاتی و مطیع و فرمانبردار باشند؛ نمونه آنها مسلم بن عقیل، نمونه دیگر قیس بن مسهر نامرسان آنحضرت بکوفه .

اباعبدالله «ع» این عده را با کمال دقت انتخاب کرد. دسته دیگر هوا داران يك نهضت‌اند که باید در مواقع لازم نیروی آنها را بکمک گرفت. در انتخاب این دسته آن اندازه نمی‌شود دقت کرد، اینها خواه و ناخواه دنباله رواند. از این دنباله روها عده‌ای دنباله کاروان حسینی برآه افتادند

مسلم رفت و وارد کوفه شد جریانهای پیش آمد عده‌ای زیاد دور مسلم جمع شدند. والی کوفه نعمان بن بشیر از جانب یزید معزول شد بجای او ابن زیاد والی کوفه شد، مردمی خونخوار و سفاک و خشن، بی ایمان و منحرف آماده بدستور. حالا يك جریان بیست و چهار ساعته از مردم بی استقامت عصر روز هشتم ذی الحجه (۱) بمسلم خبر دادند که میزبان توهانی ابن عروه را با مکر و حیله و تزویر بدارالاماره ابن زیاد بردند ابن زیاد آنجا باو توهین کرده با چوب دستی بسر و صورتش زده دستور داده او را زندانی کنند و الانهانی در زندان ابن زیاد است مسلم بنزدیکانش گفت مردم را خبر کنید بیایند در مسجد کوفه و بازارهای اطراف جمعیت موج

(۱) شیخ مفید در ارشاد گوید قیام مسلم در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی الحجه و

شهادتش روز چهارشنبه نهم یعنی روز عرفه است ارشاد چاپ اصفهان ص ۱۹۸

میزند تا مسلم برای آنها صحبت کند دارالاماره مشرف است بمسجد با اینکه این زیاد
 چند روز کار و فعالیت کرد بیش از ۳۰ نفر مأمور شرطی پلیس و تقریباً بیست نفر
 از هواداران بنی امیه دور و بر او نیست و این زیاد است و تقریباً ۵۰ نفر اینها آمدند
 از آن بالا نگاه کنند به بینند توی مسجد چه خبر است مردم بمحض اینکه دیدند
 این زیاد و دوستان و هوادارانش دارند نگاه میکنند شروع کردند علیه آنها شعار
 دادن بجانب آنها سنگ پرتاب کردن باین زیاد و دستگاه یزید بد گفتن- این وضع
 کوفه و مسلم و این زیاد در عصر هشتم- این زیاد خوب وضع را مطالعه کرد با
 بئرنگهائی که وقت نیست تقصیلاً عرض کنم عده‌ای را فرستاد تا یکی و دو تا وسه تا
 و چهار تا مردم را از داخل مسجد بیرون بردند. مادر آمد بچه‌اش را برد . پدر آمد
 پسرش را برد، پدر زن آمد دامادش را برد، عمو آمد برادرزاده‌اش را برد هر يك بیک
 عنوانی بعضی را با تطمیع و بعضی را با تهدید بردند نزدیک نماز مغرب که شد مسلم
 خواست نماز بخواند فقط سی نفر مانده بودند که با او نماز خواندند نماز مغرب
 که تمام شد مسلم خواست از در مسجد بیرون بیاید نگاه کرد دید هیچکس نیست
 راه منزل راهم درست نمیداند بکوچه‌های کوفه هم درست آشنا نیست غریب و یکه
 و تنها ، یکنفر نیست که او را راهنمایی کند ، اینها همان مردم مذنب و بی‌ارزش
 کوفه بودند ، چنین مردمی ارزش آن را ندارند که بشود با اتکاء بر آنها مبارزه
 کرد اینها نمونه‌های بی‌استقامتی هستند ابا عبدالله علیه السلام طبق نوشته مسلم از
 مکه حرکت کرد ذرراه عده زیادی بکاروان حسینی پیوستند آمدو آمدو آمد تا
 نزدیکیهای خاک عراق آنجا بحضرت خبر رسید که وضع نه آنست که مسلم برای
 شما نوشته بودوضع دگرگون شده ، مسلم کشته شد هانی کشته شد عبدالله بن یقطر
 که نامه حضرت را برای مسلم و مردم کوفه میبرد کشته شد اما با این اخبار
 وحشتناک مبارزه حسینی متوقف نشد فقط تا کتیک و روش عوض شد چون وضع
 عوض شده بود حضرت دستور داد مردمی که همراه او بودند همه جمع شوند بعد
 بمیان آنها آمد نوشته‌ای را بر آنها خواند و بعد از حمد و ثنای خدا فرمود باخبر

باشید اخبار وحشتناکی از کوفه میرسد مسلم وهانی و عبدالله بن یقطر را کشته اند مردم بما خیانت کرده اند من باید در این راه بروم تا کشته شوم هر کس از شما تا این ساعت با امید مال و منال، با امید زندگی مرغه، با امید مقام و منصب با من آمده راهش را پیش بگیرد و برود، رفتند، بیشتر کسانی که در میان راه با من کاروان ملحق شده بودند رفتند. حسین بن علی ماند و آن عده از خدامی که از مدینه با حضرت بیرون آمده بودند و چند نفر از یاران وسط راه، چون صحنه مبارزه عوض شد دیگر باید افراد متزلزل و مرددر اردوی حسینی باقی نماند چون روش مبارزه عوض شد باید فقط مردان آبدیده مردان با صفا که از چاه طبیعت بدر آمده اند، پیرامون او بمانند:

پاك و صافى شود و از چاه طبیعت بدر آى كه صفائى ندهد آب تراب آلوده
باید مردمی پاك و منزه و توانا و نیرومند در این راه بیایند که به هدف مبارزه
کربلا ایمان قاطع داشته باشند و آماده فداکاری و جانبازی باشند.

یکی از مسائلی که در مبارزات خیلی اهمیت دارد شبکه ارتباطی صحیح و قابل اعتماد است که از افرادی ورزیده و با ایمان و با هدف متشکل باشد قیس بن مسهر نمونه ای از
اعضاء يك شبکه ارتباطی ارزنده است باید پیام حسین بن علی را ب مردم برساند
نامه را گرفت و بسمت کوفه آمد، در نزدیک قادسیه حصین بن نمیر از مأموران
ابن زیاد اورادستگیر کرد و پیش ابن زیاد فرستاد ابن زیاد باو گفت اگر میخواهی
جانت در امان باشد برو بالای منبر، و بحسین بن علی دشنام بده، قیس رفت بالا
رو ب مردم ایستاد و گفت، سپاس خدایرا، ای مردم، این حسین بن علی بهترین
خلق خدا فرزند فاطمه دختر رسول خدا (ص) است مرا فرستاده که پیام او را بشما
برسانم در راه راست بپاخیزید، قیام کنید، او را یاری کنید بعد بر روان پاك علی
و بروان پاك حسین بن علی درود فرستاد و معاویه و یزید و عبیدالله العن کرد حرفش
را تمام کرد و مأموریتش را انجام داد، عبیدالله گفت بیاوریدش پائین، آوردندش پائین
بردش از بام قصر انداختنش پائین، کشته شد، حسین بن علی بایک چنین عده ای
حرکت میکنند بسمت کوفه، در راه بر خورد کرد به حرّ، و راه را تغییر داد و

بسمتی رفت که نه بجانب کوفه باشد ، نه بجانب مدینه تا ببیند تکلیف چه میشود
 ملاحظه میکنید در جریانهای که از اول خارج شدن امام از مدینه بمکه از مکه بکر بلا
 رخ داده ، هدف روشن و مشخص است ، دفاع از دین و حق و حقیقت و ناموس خدا
 و رضای خدا، راه و روش هم مشخص است ، حسین بن علی میدانند باید بیاید برای
 که دیگر برگشت ندارد اگر هم چند بار در اثنای راه و حتی روز عاشورا بمردم و
 مأموران ابن زیاد پیشنهاد کرد که اگر مردم کوفه مایل نیستند ، من بشهر آنها
 بیایم بگذارید برگردم جهت دیگری در کار بوده است و گرنه مکرر امام در اثناء
 راه گفته بود این راهی که ما می رویم برگشتن ندارد امام از منزل قصر بنی مقاتل
 بیرون آمده و دارد راه را ادامه میدهد و هنوز جواب نامه حر با بن زیاد نرسیده و
 تکلیف روشن نشده عقبه بن سمان میگوید من نزدیک بودم دیدم امام همانطور که
 روی مرکبش سوار بود خواب خفیفی رفت چشمش گرم شد بعد ناگهان بیدار شد
 فرمود انالله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین يك بار دوباره بار آنرا فرمود
 علی بن الحسین فرزند و جگر گوشه اش آمد عرض کرد آقا جان چیه ؟ استرجاع
 می کنی انالله... میفرمائید؟ فرمود علی جان در خواب بودم سواری در خواب دیدم
 گفت اینها دارند میروند و مرگ دارد بسمت اینها میآید خوبست علی چه گفته باشد
 عرض کرد آقا مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود چرا عرض کرد پس دیگر چه باك از
 مرگ ما تا آخرین لحظه ای که زنده هستیم از راه حق منحرف نشویم همین بس از
 مرگ استقبال می کنیم این گونه افراد باید در کنار حسین بن علی بیایند حضرت
 مکرر قبل از رسیدن بخاک نینوا و کربلا گفته بود ما باستقبال مرگ میرویم اما
 لازم بود بفهماند که او برای حکومت کوفه نیامده پس فردا مردم تقسیر نکنند بگویند
 مردم کوفه او را دعوت می کردند بیاید بکوفه بعد دید حکومت بدستش نمیآیند دیگر
 بغیرتش بر خورد مرگ را برزندگی ترجیح داد زیرا نمیتوانست تلخی محرومیت
 از حکومت را تحمل کند بهمین جهت مکرر گفت اگر نمیخواهید بر میگردم خیال
 نکنید که من حالا بغیرتم بر خورده است و چون از حکومت محروم شده ام دیگر تاب

آن ندازم که زندگی کنم آمده‌ام بدست خودم خود کشی کنم مکرر گفت تا کسی آیه ولاتلقوا بایک الی التهلکة قرار باره اش نخواند باید تاریخ این جمله مکرر ثابت و ضبط کند تا واقعه کربلا درست تفسیر شود در ریزترین و ساده ترین جریانهائی که در تمام این مدت تا روز عاشورا پیش آمده آقایان این نکته را بخوبی می بینید که امام خواسته است در واقعه کربلا با همه دستکاریهائی که شد با همه تحریفهائی که وقایع نگارهای سپاه دشمن در آن کردند آنچه از این واقعه و تاریخ آن برای مردم آینده باقی میماند درسی آموزنده باشد در روز عاشورا بعد از آنکه حضرت جبهه بندی میکند و مسلم میشود که باید جنگ کرد دستور میدهد خیمه ها را بیاورند یکجا جمع کنند در خندقی که پشت خیمه ها کنده بودند هیز موافی ریختند فرمود آنها را آتش بزیند دشمن از پشت حمله نکند بعد سپاه هفتاد و چند نفری خودش را منظم کرد بر طبق نظام لشکری آن روز میمنه و میسره و قلب و پرچمدار و علمدار معین کرد در همین موقع که حضرت مشغول تنظیم سپاه خودش است يك عده از سپاه دشمن و سواران دشمن گفتند ما بیائیم از پشت باردوی حسین حمله کنیم یکی از آنها یا سر کرده آنها شمر بود آمدند حمله کنند دیدند عجب خندقی است گویی جنگ بزرگی در پیش است که برای او خندق و آتش تهیه دیده اند از این نظم دقیق در کار حسین بن علی ناراحت شدند شمر فریاد زد آئی حسین آتشی را که در روز قیامت در انتظار توست بدست خودت در دنیا برای خودت درست کردی این جمله مثل تیر زهر آگین در قلب دوستان و هواداران حسین فرورفت و نیش میزد مسلم بن عوسجه عرض کرد آقا جان اجازه بدهید من این مرد خبیث را از اینجا با تیر بز نم تا کشته شود دقت کنید امام فرمود نه من حاضر نیستم ما شروع بکنگ کنیم تا دنیا بداند من در راه همان پیغمبری قدم میگذارم که در تمام جنگهای اسلام جنگش صورت دفاع از حوزه اسلام داشت تا کسی جرئت نکند بگوید پیغمبر و خاندان پیغمبر بازور شمشیر حرف خودشان را می خواستند پیش ببرند دنیا بداند من جنگ را آغاز نکردم

فرمود نه تو تیر نیانداز بگذار آنها شروع کنند، سپاه را تنظیم کرد بعد فرمود بگذارید من قبل از هر کار بسا این مردم صحبت کنم فرمود مرکبش را آوردند سوار شد بسا هیمنه و شکوه آمد جلو لشکر دشمن ایستاد با صدای بلند مردم را دعوت بسکوت و شنیدن کرد همه ساکت شدند گوش کردند حضرت سخن گفت در میان سخنان حضرت دو سه جمله خیلی جالب است یکی این که اول فرمود آی مردم اگر نمی شناسید من را بروید از کسانی که میان شما هستند و خاندان پیغمبر را می شناسند پرسید تا مرا بشما معرفی کنند آیا می دانید من فرزند پیغمبر خدایم؟ برای چه حسین ابن علی خودش را در روز عاشورا در میدان کربلا معرفی میکند برای اینکه فردا این مردم خائن منافق دوزو نه نشینند و بگویند عجب ابن زیاد ما را اغفال کرد ما را گول زد ما خیال کردیم مرد دیگری است آمده اگر می دانستیم این همان حسین ابن علی است که ما او را دعوت کرده ایم هیچوقت بجنگ او نمی رفتیم او را کمک هم میکردیم البته آقایان از این نکته که گفتم تعجب نخواهید کرد چون مکرر دیده اید چگونه حقایق را تحریف می کنند و بخورد مردم میدهند در آن روزگار که ارتباطها کمتر بود وسائل رساندن حقایق بمردم خیلی کمتر بود کسانی که حکومت را در دست داشتند تمام ابزارها را در اختیار داشتند در آن روزگار تحریف حقائق تا این پایه کاری بسیار ساده بود می گوئید نه؟ به بینید معاویه در شام علی را چه جور معرفی کرده بود آن وقت دیگر چه جای تعجب که حسین نگران باشد مبادا فردا این مردم بگویند اگر حسین خودش را بیا معرفی کرده بود اگر می دانستیم این مسافر حسین بن علی دعوت شده است از او دفاع می کردیم خودش را معرفی کرد بعد فرمود آی مردم که آمده اید اینجا مگر شما از من دعوت نکرده اید آن دعوتتان چه بود این آمدنتان چیست آیا در فاصله آن دعوت شما و این آمدن از من خطائی و گناهی سرزده است که خون من و کشتن

من را مباح و روا کند آیا من کسی از شما کشته‌ام؟ آیا من بمال و منالی از شما تجاوز کرده‌ام؟ آیا حلالی را حرام کرده‌ام؟ آیا حرامی را حلال کرده‌ام؟ بچه عنوان شما خون من را مباح می‌دانید و بجنگ من حاضر شده‌اید این مطلب را فرمود تا دیگر کسی کار مردم بی ثبات کوفه را توجیه نکند و بگوید هر کسی برخلاف حکومت وقت قیام کند خارجی است و خونش مباح

در استان ابا عبدالله خود این مردم امام را دعوت کرده بودند حضرت خواست بفهماند شما از من دعوتی کردید دعوت شما را پذیرفتم گفتید دین خدا دارد پایمال می‌شود برای دفاع از دین خدا باین سرزمین آمدم بچه عنوان می‌گوئید با چه روئی در میان مردم و در تاریخ سر بلند می‌کنید و می‌گوئید ما حسین را دعوت کردیم و بعد هم دور هم جمع شدیم و او را در کربلا شهید کردیم اینها برخی از نکته‌های بسیار جالب و آموزنده در واقعه کربلا است پس از ختم عرایض من قرار است کاری را که من باید انجام بدهم و در چنین شبی بر مرگ حسین نوحه سرائی کنم تا همه سوگواری کنیم یکی از آقایان انجام بدهند اینک ما حاصل عرایض من - مسلمانان، دوستان حسین، هواداران حسین، شیفتگان حسین، دوستان حسین، پیروان مکتب توحید و یکتا پرستی باید بدانند مبارزه در زندگی امری است اجتناب ناپذیر، از کسالت و کاهلی و از گوشه نشینی بیرون بیایند. بدانند تا بشری در دنیا زندگی میکند باید همواره مبارزه ادامه داشته باشد شیرین ترین مبارزات مبارزه له حق و علیه باطل است مبارزه برای زنده نگه داشتن فکر حق، مبارزه برای اجرای قانون حق، بدانند مبارزه سنتی دارد و اگر بخواهند در مبارزات خودشان پیروز باشند باید هدف داشته باشند هدفی صریح و روشن و شناخته شده و قابل عرضه بر مردم، هدفی قابل اعتماد، هدفی قابل پذیرش باید استقامت داشته باشند، نیرومند باشند، اراده قوی داشته باشند، فداکار باشند، جانبازی کنند، مال، جان هر چه دارند حاضر باشند در راه هدف از دست بدهند و نثار کنند باید توجه داشته باشند با توجه باوضاع

و احوال زمان و مکان برای مبارزه خودشان راه و روش و تاکتیک مناسبی
انتخاب کنند .

آنوقت مطمئن باشند مبارزه آنها پیروز ، خدا یار آنها و پیروزی در انتظار
آنها است یا ایهاالذین آمنوا ان تنصروا الله ينصرکم و یثبت اقدامکم .
اگر جان و مال خود را در راه خدا دادید بدانید اولاً اهل سعادت و ثانیاً اهل
بهشتید ثالثاً و آخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب و بشر المؤمنین .



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



الحمد لله رب العالمين براء الخلائق اجمعين والصلوة و السلام على
عبدالله ورسوله محمد وآله الطاهرين

الرحمن - علم القرآن: خلق الانسان، علمه البيان ، موضوع امشب و فردا -
شب ، خطابه و منبر است . خطابه يعنى سخنرانى ، بنا بر اين موضوع سخنرانى ،
سخنرانى است ، يعنى خودش موضوع خودش است، و از قضا آقاى محترمى كه
قبل از من سخنرانى كردند سمت رسمى ايشان سخنرانى است و ميدانم اكثر شما
كه سخنرانى جالب و جاذب ايشان را شنيديد ، ايشان را نهي شناسيد و مايل هستيد
ايشان را بشناسيد ، ايشان آقاى فخر الدين حجازى خطيب رسمى فرهنگ خراسان
هستند .

من در خراسان سخنرانى ايشان را گوش کرده ام ؛ سخنرانى ايشان
ادواتمندان فراوانى دارد ، بايد ميدان عمل باز باشد ، بقول سعدى :

فسحت ميدان ارادت بيار تا ببرد مرد سخن گوى گوى

اينجا فسحت ميدان ارادت هست ، فسحت وقت فقط نبود .

بهر حال موضوع بحث و موضوع سخنرانى ، سخنرانى است ، سخنرانى
همان است كه از لحاظ فنى و علمى در منطق ، خطابه ميگويند ، خطابه يكى از
فنون پنجگانه سخن و كلام است ، در منطق پنج صنعت ، يعنى پنج هنر سخنى قائل
هستند كه بآنها صنايع خمس ميگويند و از ارسطو رسیده است يعنى تبويب
آنها از ارسطو است ، يكى از آنها فن خطابه است ، فرصتى نيست كه در اين دو شب

در تاریخچه خطابه و درباره قسمت‌های فنی که راجع به خطابه گفته شده است صحبت بکنم، خصوصاً بعضی از منطقیین خیلی شرح داده‌اند، اگر تنها خطابه شفای بوعلی را در نظر بگیریم يك كتاب پر حجمی هست، اینها را نمیخواهم بحث کنم، زیرا میخواهم بحثی کرده باشم که تنها جنبه نظری نداشته باشد، چون موضوع سخن خطابه و منبر است و منبر یعنی سخنرانی دینی بنابراین سخن ما در اطراف خطابه دینی است نه سایر اقسام خطابه، و سخن امشب من راجع به پیوند سخنرانی با اسلام خواهد بود.

پیوند خطابه با اسلام از چند نظر است، اولاً از این نظر که خطابه يك فنی است یعنی يك هنری است و هنر مطلقاً میتواند بكمك يك فكر و عقیده و یا بجنك يك فكر و عقیده بیاید، یعنی يك فكر، يك فلسفه، يك دین، يك آئین را میشود بوسیله هنر یا صنعت تقویت کرد، و همچنین میشود بوسیله هنر یا صنعت تضعیف کرد. حالا فرق هنر و صنعت چیست بماند.

شما اگر بمسجد شاه اصفهان بروید و اگر گنبد شیخ لطف‌الله را ببینید، می‌بینید که از جاهائی است که علم و هنر و صنعت بكمك دین آمده‌است، یعنی احساسات دینی از يك طرف و ذوق هنری از يك طرف دیگر دست بدست هم داده‌اند و يك شعار مذهبی در لباس هنر و صنعت بجلوه در آمده‌است، خود خط يك هنر صناعی است، کتیبه‌های خیلی عالی قرآنی مثل کتیبه‌هایی که بایسنقر در ایوان مقصوره مشهد نوشته است از آن جاهائی است که هنر و صنعت با احساسات مذهبی یاری کرده است.

خطابه از آنجهت که يك هنر و يك فنی است و هنر و فن معمولاً میتواند اثر اجتماعی داشته باشد و عامل اجتماعی بشمار رود، يك فكر و يك عقیده را تقویت و یا تضعیف کند از بزرگترین عوامل اجتماعی بشمار میرود، هیچ هنری باندازه هنر خطابه نمیتواند اثر اجتماعی داشته باشد، اگر از این نظر به خطابه نگاه کنیم رابطه هنر خطابه با اسلام مثل بسیاری از هنرها و صناعات دیگر است، در اسلام

همانطوریکه حجازها و حجاری‌ها پیداشده ، آینه کارها و آینه کاریها پیداشده ، کاشی کارها و کاشی کاریها پیداشده ، معمارها و معماریها پیدا شده است ، همینطور اسلام در دامن خودش خطبای بسیار زبردست پرورش داده است که بسیاری بنام خطیب معروف میباشند ، شامدر کتبر جال و تراجم اشخاص زیادی را میبینید که بنام خطیب معروف بوده اند ، یکی بنام خطیب رازی ، یکی بنام خطیب مصری ، یکی بنام خطیب دمشقی یکی بنام خطیب تبریزی ، یکی بنام خطیب حصفکی ، اینها همه مردمی بوده اند که شهرتشان در زمان خودشان و زمانهای بعد بعنوان سخنسرا بوده است ، خوشبختانه امروز هم ما خطبای دینی بزرگ داریم ، مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی علاوه بر سایر فضائل يك خطیب زبردستی بود ، خطابهائی انشاء میکرده در مصر که مردم را متقلب میگرد ، میگریانید ، مردم را بر حال خودشان میگریانید نه بر چیز دیگر ، اسلام خطبای بزرگی در دامن خود پرورش داده و اینهم خودش تاریخچه ای دارد و هه میقدر خواستم اشاره ای کرده باشم ، فرصت بیشتر از این نیست .

بهر حال از این نظر رابطه خطابه با اسلام مثل رابطه سایر هنرهاست . اسلام در دامن خودش اقسام هنرمندا و صنعتگرها بوجود آورده است يك طبقه آنها هم طبقه خطبا و سخنسرایان و سخنرانان هستند .

نظر دیگر درباره پیوند خطابه و اسلام از جنبه تأثیر مستقیمی است که اسلام در تحول و پیشرفت خطابه کرده است ، اسلام در فن خطابه تأثیر داشت ، خطابه را بالا برد ، جلو برد ، عرب از فنونیکه مربوط بزبان است یعنی شعر و خطابه و نویسندگی ، شعر را البته خوب داشت ، عرب شاعراست ، عرب جاهلیت شاعر بوده هر چند از لحاظ معنا محدود بوده است ، چون فکر و معلومات و اطلاعاتش محدود بوده است ، ولی در حدود معنائی که در دستش بوده خوب شعر میگفته است ، اما عرب در خطابه آنقدرها قوی نبوده است . با اینهمه اشعاری که از جاهلیت داریم خطابه خیلی کم داریم ، داریم ولی کم داریم ، فن سومش که نویسندگی است اصلا هیچ از عرب جاهلیت اثر کتابت و نویسندگی باقی نمانده است ، کتابی باقی نمانده که اثر نوشته عرب جاهلیت

باشد

اسلام که پیداشد در هر سه قسمت تأثیر کرد، در شعر تأثیر کرد یعنی وسعت بمعنای شعر داده، اشعار اسلامی با اشعار جاهلی از لحاظ معنا بسیار متفاوت است، در خطابه تحول عظیم ایجاد کرد و کتابت و نویسنده‌گی را ابداع کرد.

کتابی هست بنام جمره خطب العرب، مجمه. وعه ایست از خطب عرب در جاهلیت و در اسلام، شمایه خطبه‌های عرب جاهلی نگاه میکنید از لحاظ معانی خیلی ساده و بسیط می‌بینید، اما همینکه میرسید باسلام یکمرتبه یکجوش میبینید، خطبه‌هایی و کلماتی از دوره جاهلیت از اکثم بن صیفی و از قس بن ساعده ایادی خطیب معروف عرب نقل شده است و قتی نگاه میکنید می‌بینید خیلی بسیط است یکمرتبه وارد میشوید باسلام خطابه‌های رسول اکرم را می‌بینید، میبینید طور دیگری است، معانی دیگری در کار آمده است، معارفی هست، معنویتی هست، مسائل اجتماعی هست، حکمت‌های بزرگ، مسائل اخلاقی هست، و اینها در خطابه‌های جاهلیت وجود نداشته است. اسلام در هر سه قسمت تأثیر کرد، بدیهی است و قتی که قرآن کریم خود نمونه اعجاز بیان و فصاحت و بلاغت باشد و بیان‌دایکی از بزرگ‌ترین نعمتهای الهی بشمارد الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه الیمان. و قتی که در اولین آیات نازل بر پیغمبر از قلم و کتابت و نویسنده‌گی نام ببرد: اقراء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقراء و ربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم خواه ناخواه هم در خطابه و بیان تحول بوجود می‌آید و هم فن کتابت رائج و شایع میگردد، بی‌جهت نبود که مسلمین علوم زبان و بالخصوص علم فصاحت و بلاغت را با قواعد مخصوصش ابتکار و ابداع کردند.

بعلاوه شخص رسول اکرم و همچنین علی علیه السلام اول خطیب بشمار میروند فعلاً مجال نیست که بعنوان نمونه از کلمات آنها چیزی بخوانم و مخصوصاً با کلمات عرب جاهلی مقایسه کنم.

مطلبی که امشب میخواهم در اطراف آن مطلب صحبت کنم يك پيو ندر قرص-

تر و محکم‌تری هست بین اسلام و خطابه ، و آن اینست که در يك مورد خطابه و سخنرانی جزء متن دین قرار گرفته است ، اگر از شما سؤال بکنند آیا میتوانید جواب بدهید که آن مورد کجاست یا نه ؟ البته بعضی از آقایانی که وارد فقه هستند مستثنی هستند ، آنها میتوانند نشان بدهند ، بهر حال در يك مورد خطابه و سخنرانی یکی از فرائض است نظیر نماز ، روزه ، حج ، زکوة ، خمس ، امثال اینها ، او در نماز جمعه است .

اسلام يك نماز هفتگی دارد که نام آن نماز هفتگی نماز جمعه است ، در خود قرآن مجید از این نماز بخصوص یاد شده است و آن در سوره جمعه است :
 يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الي ذكر الله و ذروا البيع ذلكم خير لکم ان کنتم تعلمون باتفاق تمام مفسرین شیعه و سنی مقصود نماز جمعه است ، نماز جمعه چیست ؟ نماز جمعه همان نماز ظهر روز جمعه است ولی با سایر نماز ظهرها اختلاف دارد ، اولاً همه نماز ظهرها چهار رکعت است اما نماز ظهر روز جمعه که اسمش نماز جمعه است دور رکعت است ، حالا چطور شده است دور رکعت شده است بعد عرض میکنم چطور شده است دور رکعت شده است ، ثانیاً واجب است باجماعت خوانده شود ولی سایر نمازها و نماز عصرها و نماز ظهرها و نماز صبحها و مغرب و عشاءها خواندنشان با جماعت واجب نیست و ثالثاً نماز جمعه در هر نقطه‌ای که اقامه شود تا دو فرسخ از همه جوانب بر مردم واجب است که در آن شرکت کنند مگر آنکه عذر داشته باشند ، و رابعاً در هر نقطه‌ای که نماز جمعه اقامه شد ، تا شعاع يك فرسخ حرام است نماز جمعه دیگری اقامه بشود ، فقط همان يك نماز جمعه باید باشد ، حالا ببینید اگر همچو نمازی اقامه بشود چه نمازی میشود ؟ اگر مثلاً در این نقطه که ما هستیم یعنی در طهران يك نماز جمعه‌ای تشکیل بشود ، از شعاع دو فرسخ یعنی از اینجا از طرف شمال تا شمیران و از جنوب تا شهرری و از همه جوانب شرق و غرب و میان اینها تا فاصله ۱۲ کیلومتر که تقریباً دو فرسخ شرعی است بیایند و در شعاع يك فرسخ

جائز نیست جز يك نماز اقامه بشود ، ببینید چه اجتماع عظیمی آنوقت تشکیل داده میشود .

این نماز باید دور کعت خوانده شود نه چهارر کعت ، چرا ؟ در احادیث و اخبار زیادی وارد شده و از مسلمات است که **و انما حملت الجمعة کعتین لمکان الخطبتین** . یعنی این نماز عمومی ؛ این نمازی که همه باید در یکجا جمع بشوند و مثل این نماز جماعتها متفرق نباشند ، فرض است که قبل از این نماز دو خطابه انشاء بشود ، دو خطابه ایراد بشود ، و همین دو خطابه بجای دور کعت است ، اینست آن مطلبی که عرض کردم ما ماده ای داریم در خود دین مقدس اسلام که سخنرانی جزء متن دین است ، جزء نماز است ، امیر المؤمنین میفرماید : اصلاً نماز است ، مادامیکه امام خطابه میخواند و مردم گوش میدهند ، همه مردم باید سکوت بکنند و حرف او را گوش بکنند و مادامی که او از کرسی پائین نیامده است همه مثل اینست که در حال نماز میباشند ، البته با يك فرقهائی از قبیل اینکه رو بقبله نشستن و لا اقل رو بقبله بودن خود امام که خطبه میخواند در این حال واجب نیست ، این دو خطابه ای که در آنجا فرض است بجای دور کعت از نماز ظهر است ، از این دستورهای اسلامی که یا نشنیده اید و یا خیلی کم بگوش شما خورده است تعجب خواهید کرد و خواهید گفت چه دستورهای عجیبی در اسلام هست و چه منظوری از اینهمه اجتماع و آداب و تشریفات هست ؟ بیشتر تعجب خواهید کرد اگر بشنوید که منظور عمده از اینهمه اجتماع شنیدن همان خطابه ها است ، پس آن خطابه ها چقدر باید دارای اهمیت باشد و جنبه حیاتی داشته باشد ، آنقدر اهمیت دارد که آنگاه که آواز مؤذن به **الله اکبر** بلند میشود هر کس در هر جا هست و هر کاری در دستش هست باید بگذارد و بشتابد بسوی جمعه و آن دو خطابه را بشنود و سپس دور کعت نماز را به جماعت بخواند و آنوقت آزاد است ، این راهم بگویم که روز جمعه اول اذان گفته میشود و بعد از اذان خطابه ها ایراد میشود و در روز جمعه استثناء اگر نماز جمعه بنا بشود خوانده بشود اذان را قبل

از ظهر می‌شود گفت ، میشود اذان را همچو بگویند که اول زوال دو خطابه تمام شده باشد ،

قرآن کریم میفرماید : **واذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکرالله وذروا البیع** : واذن نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکرالله وذروا البیع صدای مؤذن که بلند شد برای نماز جمعه ؛ حرام است معامله کردن و ذروا البیع . این جهت نص قرآن است و از مسلمات اسلام است ، شیعه و سنی در این زمینه اختلافی ندارند که اگر نماز جمعه صحیحی تشکیل شود و اذانش گفته شود در آن حال مثلا مغازه‌داری پشت ترازوی خودش نشسته یا ایستاده است و مشتری آمده و از او مثلا پنیر میخواهد و او کاردر را برده روی پنیر میخواهد ببرد و در آن حال صدای مؤذن بلند میشود **الله اکبر** ، واجب است بر مشتری و برفروشنده دست نگه‌دارند و بشتابند ، **فاسعوا الی ذکرالله و ذروا البیع** ، یعنی بشتابید بسوی نماز و معامله را رها کنید . معامله در آنوقت حرام است ، باید بشتابند و این خطابه‌ها ، این سخنرانیها را گوش کنند .
عرض کردم دو خطابه در نماز جمعه هست : باین ترتیب که امام یک خطابه انشاء میکند ، بعد مینشیند ، و مختصری سکوت میکند دومرتبه بلند میشود برای خطابه دوم .

حالا که خطابه نماز جمعه اینقدر اهمیت دارد که منظور عمده از این اجتماع شنیدن همان خطابه‌ها است آیا در آن خطابه‌ها و سخنرانیها چه حرفهائی باید زده بشود ؟ اول حمد و ثنای الهی ، دوم درود بر خاتم انبیاء و ائمه دین ، سوم موعظه و یک سلسله مطالب لازم که بعد تشریح میکنم ، چهارم قرائت سوره‌ای از قرآن ؛ این ماده ایست که آنجا هست ، ماده ایست که ما در اسلام داریم .

باز برای اینکه بفهمید چقدر حضور در این اجتماع اهمیت دارد در روایت دارد که حتی واجب است زندانیها را پلیسها و مأمورین زندان با خودشان بیاورند و باین نماز عمومی هفتگی شرکت بدهند ، آنها را تحت الحفظ و با مراقبت اینکه فرار نکنند با خود بیاورند ، یعنی باید زندانی را از زندان بیرون کشید و آورد تا نماز

جمعه‌اش را با اجتماع بخواند و خطابه لازم را گوش کند و سپس بر گردد بمحل خودش .

امامی که جمعه میخواند آدابی دارد : از آنجمله اینکه عمامه‌ای بسر می‌بندد ، البته لازم نیست يك عمامه بزرگ که روی اصول فنی پیچیده شده باشد بسر ببندد ، مقصود اینست که يك شال کوچک که دوسه‌لا داشته باشد بسر ببندد ، مانند عمامه پیغمبر .

خدا حفظ کند آقای حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی را ، شاید بسیاری از شما ایشان را بشناسید ، ایشان از علماء طراز اول ما در فقه و اصول و فلسفه و ادبیات عرب و قسمتی از ریاضیات قدیم میباشند ، شاگرد حکیم معروف مرحوم جهانگیرخان قشقائی بوده‌اند و مثل مرحوم جهانگیرخان هنوز هم کلاه پوستی بسر میگذارند ، زی ایشان از هر لحاظ مانند سایر علما است ، از عبا و قبا و قیافه ، فقط کلاه پوستی بسر میگذارند . ایشان از کسانی هستند که مؤمن و معتقد بنماز جمعه میباشند و خود ایشان در اصفهان اقامه جمعه میکنند ، اما چون مردم نوعاً مؤمن و معتقد به نماز جمعه نیستند ، يك نماز جمعه با شکوهی آنطور که منظور اسلام است تشکیل نمیشود . ایشان وقتی که برای نماز جمعه حاضر میشوند يك عمامه کوچک یعنی يك شال دوسه لائی بسر می‌بندند .

یادم هست در فروردین ۳۹ در اصفهان خدمت ایشان رسیدم و موضوع نماز جمعه بمیان آمد ، ایشان میگفتند نمیدانم شیعه چه وقت میخواهد عار ترك نماز جمعه را از خود بردارد و جلوشماتت سایر فرق اسلامی را که ما را بعنوان تارك جمعه ملامت میکنند بگیرد . ایشان آرزو میکردند و میگفتند ای کاش در این مسجد اعظم قم که چند ملیون تومان خرچش میشود يك نماز جمعه باشکوهی خوانده شود .

دیگر اینکه امام می‌آید و هنگام خطابه می‌ایستد و ایستاده خطابه میخواند در آیه کریمه آنجا که میفرماید : **واذراو تجارة اولهوا انفضو الیها وترکوک**

قائما قل ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة والله خير الرازقين یعنی این مردم تربیت نیافته که هنوز خوی و عادات جاهلیت را دارند همینکه چشمشان بمال - التجارة یا طبل و شیپوری میافتد تورا همانطور که ایستاده ای میگذارند و بدنبال آنها میروند ، اشاره بداستانی است که در حالی که پیغمبر ایستاده بود خطابه جمعه میخواند و صحبت میکرد با آواز طبلی که شنیدند رفتند و دور پیغمبر را رها کردند. غرض اشاره باین نکته بود که فرمود **وتركوك قائما** همانطوریکه ایستاده ای ، یعنی در حال ایستاده خطابه میخوانی، تورا تنها میگذارند. میگویند نشستن هنگام خطابه بدعتی است که معاویه ایجاد کرد .

اینکه آیا امام جمعه و خطیب باید يك نفر باشد یا میشود یکی خطیب باشد و دیگری امام جماعت ؟ این خود مسئله ای است ، اکثریاهمه قائلند که يك نفر باید هم خطیب باشد و هم امام جماعت و بعقیده عده ای شرط اصلی امام نماز جمعه اینست که بتواند و قادر باشد که خطبه ایراد کند . در روایت های زیادی عنوان مطلب امام یخطب است .

دیگر اینکه امام در حالی که برای خطابه ایستاده است بشمشیر یا نیزه یا عصائی تکیه میکند و در اینحال بانشاء خطبه میپردازد .

عرض کردم که در خطبه جمعه علاوه بر حمد و ثنای الهی و ذکر رسول اکرم وائمه دین و یک سوره قرآن لازم است خطیب موعظه کند و عنداللزوم مطالب لازمی را برای مسلمین بگوید . راجع باینکه آنمطالب لازم چه نوع مطالبی خوب است باشد از یک روایت استفاده میکنم . در وسائل الشیعة جلد اول صفحه ۴۵۷ درضمن احادیث مربوط بخطبه جمعه حدیثی از کتاب علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نقل کرده ، اینحدیث را فضل بن شاذان نیشابوری که از اکابر و ثقات رواة ما است از حضرت رضا علیه السلام نقل میکند و من نوشته ام و از رو میخوانم . در آنجا دارد: **انما جعلت الخطبة يوم الجمعة لان الجمعة مشهد عام** یعنی علت اینکه خطبه در روز جمعه قرار داده شده اینست که روز جمعه از نظر اسلام روز اجتماع عمومی است

و همه باید در اجتماع روز جمعه جمع شوند ، فاراد ان يكون للامير سبب الي
 موغظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم من المعصية خداوند با تشريع اين
 دستور خواسته است كه اين وسيله‌اي باشد براي رئيس و پيشواي جمعيت كه آنها
 را موعظه كند ، بطاعت ترغيب كند و از معصيت و گناه آنها را بترساند . و توقيفهم
 على ما اراد من مصلحة دينهم و دنياهم ديگر اينكه مردم را آگاه كند بمصلحتهاي ديني
 و مصلحتهاي دنيايي شان ، مصالح واقعي مردم را بآنها بگويد ، و بخرمهم بمآيرد
 عليهم من الافاق من الاحوال التي فيها المضرّة و المنفعة . ديگر اينكه آنچه در افاق
 دور دست از قضايای خوب و بد بحال مسلمين ميگذرد بآنها بگويد و باطلاع آنها
 برساند و آنها را در جريان بگذارد . حوادثي براي عالم اسلام پيش ميآيد ، يك وقت
 از نوع نويد و بشارت است ؛ پيشرفتي حاصل شده براي اسلام و افتخاري بدست آمده
 است و خوب است مردم مطلع شوند ، و يك وقت است حادثه سوئي براي عالم اسلام
 پيش آمده باز بايد مسلمين ارحال يكديگر آگاه بشوند ، مثلا بدانند كه در اينهفته
 بر سر برادران شان در الجزائر ياد ر نقطه ديگر دنيا چه آمده است .

حالا چرا بايد دو خطابه انشاء بشود ؟ چرا يك خطبه كافي نيست ؟ و آيا فرق

است بين آن دو خطبه ؟ در همين حديث ذكر شده و انما جعلت خطبتين ليكون
 واحدة للفناء على الله و التجميد و التقديس لله عز و جل و الاخرى للحوائج
 و الاعذار و الانذار و الدعاء لما يريد ان يعلمهم من امره و نهيه و مافيه الصلاح
 و الفساد يعنى علت اينكه دو خطبه فرض شده اينست كه در يكي بحمد و ثناء و
 تقديس الهى پرداخته شود و در يكي ديگر بذكر حوائج مردم و ارشاد و موعظه آنها
 پرداخته شود . اما همانطوري كه صاحب وسائل الشيعه گفته اين جهت همه وقت
 ضرورت ندارد .

بعداز اين مقدمات لا بد ، بخواهيد بدانيد كه چرا نماز جمعه با اينهمه اهميت

در شيعه خوانده نميشود و تقريرا متروك است و در غير شيعه خوانده ميشود ؟ اينجهت
 بحث مفصلي دارد كه امشب نميتوانم درباره آن بحث بكنم ، امشب بمناسبت بحث

خطابه و متبر و اشاره باینکه ما در اسلام ماده‌ای داریم که بحسب آن ماده خطابه در متن دین قرار گرفته و اد این بحث شدم و اما اینکه چرا در شیعه خوانده نمیشود مطلب دیگری است. من خودم شخصا از کسانی هستم که نتوانسته‌ام باور کنم که این نماز پربرکت و با اهمیت آنقدر شرائط سنگین و محدودی داشته باشد که نتیجه‌اش این باشد که عملاً منسوخ و متروک شود.

يك مطلب دیگر هم داریم و آن مسئله موعظه است، موعظه با خطابه فرق دارد، خطابه صنعت است و جنبه فنی و هنری دارد و بعلاوه هدف خطابه تحریک احساسات و عواطف است بخوبی از انحاء، اما موعظه صرفاً بمنظور تسکین شهوات و هواهای نفسانی است و بیشتر جنبه منع و ردع دارد، اگر هدف خطابه مطلق اقناع بدانیم و عطف و موعظه هم قسمی از خطابه است، بهر حال موعظه درجائی گفته میشود که کلماتی و جمله‌هایی القا شود بمنظور ردع و منع و تسکین شهوات و غضب در مواردی که لازم است تسکین داده شود، راغب اصفهانی میگوید: **الوعظ زجر مقترن بالتخویف** یعنی موعظه منفی است که مقرون باشد به بیم دادن، یعنی به بیم دادن از عواقب کار، آنگاه از خلیل بن احمد لغوی معروف نقل میکند: **هو التذکیر بالخیر فیما یرق له القلب**. یعنی موعظه یادآوری قلب است نسبت بخوبی‌ها در اموری که موجب رقت قلب گردد. موعظه سخنانی است که موجب نرمی و رقت قلب بشود. **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

منع مردم از هواپرستی و شهوات پرستی و ربا خواری و ریاکاری و تذکر مرگ و قیامت و نتایج اعمال در دنیا و آخرت موعظه است.

اما خطابه اقسامی دارد، ممکن است حماسی و جنگی باشد، ممکن است سیاسی باشد، ممکن است قضائی باشد، ممکن است دینی و اخلاقی باشد، گاهی بمنظور تحریک سلحشوری و سر بازی است که در جنگها و میدانهای مبارزه ایراد میشود، گاهی بمنظور آشنا کردن مردم است بحقوق سیاسی و اجتماعی‌شان، و گاهی بمنظور

برانگیختن حس ترحم است مثل خطابهائی که احیانا و کلای داد گستری برای جلب ترحم قضاة نسبت بمعرم و محکومی ایراد میکنند ، برای تخفیف جرم و استرحام کوشش میکنند ، گاهی خطابه بمنظور تحریک و بیدار کردن شعوردینی و اخلاقی و وجدانی مردم است .

در نهج البلاغه که قسمتی از آن خطب امیر المؤمنین علی علیه السلام است ، انواع خطابه‌های حماسی و سیاسی و دینی یافت میشود ، ولی فعلا در میان ما موعظه از همه چیز دیگر بیشتر رائج است ، با اینکه در اسلام همانطوریکه عرض کردم انواع خطابه‌ها موجود داشته است . و شاید علت اینکه در میان ما موعظه توانسته جا باز بکند و رائج گردد و مجالس ما بیشتر جنبه موعظه دارد اینست که مجالس موعظه و خطابه‌ای که از نماز جمعه ناشی میشود و میتواند جامع انواع خطابه‌ها باشد در میان ما متروک شده ، و این چیزی که الآن در میان ما بنام مجالس و عظ باقی است از بقایای مجالسی است که متصوفه ابتکار کرده اند یعنی اینکه مجلسی رسماً تشکیل شود و عده‌ای برای شنیدن جمع بشوند و یک نفر بعنوان واعظ و اندرزگور سما برای مردم صحبت بکنند علی الظاهر اولین بار بوسیله متصوفه ابتکار شده و کار خوبی بوده و بعد دیگر انهم نظیر آن مجالس را تشکیل داده اند ؛ لہذا ما از قرنها پیش کتابائی داریم بعنوان مجالس موعظه که از متصوفه باقی مانده مثل مجالسی که از سعدی در دست است و مجالس مولانا و غیر آنها ، این کار خوبی بوده و بعد دیگر انهم نظیر همین مجالس را تشکیل داده اند ، شیعه مخصوصاً در مجالس رثاء و عزاداری سیدالشهدا این کار را شایع کردند و چه خوب کردند . گمان میکنم چون مجالس و عظ ابتداء از متصوفه تقلید شده و بناء تصوف بر ردع و منع و زجر نفس است و باصطلاح بر نفس کشی است ، گرچه در اسلام تعبیر نفس کشی نداریم ، آنچه در قرآن و سنت وارد شده تہذیب و تزکیه نفس است ، بہر حال چون بناء تصوف بر زجر و منع و ترک و زهد محض است و با عظ سازگارتر است خطبای ماہم با اینکه صوفی نیستند بیشتر بکلام خودشان جنبه زهد و ترک و مبارزه با هوا و

هوس میدهند و از نفس کشی دم میزنند ، بیشتر باین جنبه میپردازند .

نهج البلاغه که عرض کردم شامل قسمتی از خطبه‌های امیرالمؤمنین است انواع خطبه‌ها دارد ، هم موعظه‌های بلیغ دارد و هم خطابه‌های حماسی و اجتماعی ؛ شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر شرح مختصری دارد بر نهج البلاغه و مقدمه‌ای بر آن نوشته ، در آنجا مینویسد که تصادفی سبب شد که من فراغتی پیدا کنم و به مطالعه نهج البلاغه بپردازم ، وقتی که بمطالعه این کتاب پرداختم انواع سخنان در آن یافتم و سخت مرا تحت تاثیر قرارداد ، خود را در وقت مطالعه اینکتاب درحالی میدیدم که دائماً از صحنه‌ای وارد صحنه‌ای دیگر میشوم ، پرده‌ها مرتب عوض میشد ، یک وقت صحنه‌ای در برابر من مجسم میشد و گوئی امردانی را جلو چشم خود میدیدم که پوست شیرو پلنگ بتن کرده‌اند و آماده حمله هستند ، خود را درحالی میدیدم که چنان تحت تاثیر هستم که مایلیم بمیدان جنگ بروم و خون بریزم و خونریخته شود . باز میدیدم صفحه و صحنه عوض شد بایک واعظ و مذکر روبرو هستم که با سخنان خود بدل نرمی و رقت و لطافت می‌بخشد ، صفامیدهد ؛ جای دیگر پرده و صحنه عوض میشد چنین حس می‌کردم که یک خطیب اجتماعی و سیاسی ایستاده از مصالح عمومی سخن میگوید ، جای دیگر مثل این بود که فرشته‌ای را میدیدم از عالم بالادست دراز کرده و میخواهد مردم را بسوی عالم بالا بکشانند .

بلی اینطور است نهج البلاغه ، انواع سخن و انواع خطابه در آن یافت میشود . اگر بخواهم نمونه ذکر کنم طولانی میشود . در نهج البلاغه موعظه هست ، توحید و معرفت هست ، خطبه سیاسی هست ، حماسه هست ، الآن قسمت کوچکی از یک خطبه حماسی یاد آمد نقل میکنم . در وقتیکه لشکر علی و لشکر معاویه در صفین بی‌یکدیگر میرسند بعلی خبر میدهند که معاویه پیشدستی کرده است و شریعه یعنی محل ورود در آب را گرفته و ما را در مضیقه بی‌آبی گذاشته است اجازه بدهید فوراً وارد جنگ بشویم و شریعه را پس بگیریم . فرمود نه ، صبر کنید بلکه بتوانیم بامذاکره قضیه را حل کنیم ، نامه‌ای نوشت بمعاویه و توسط یکنفر فرستاد که ما اینجا آمده‌ایم بلکه بتوانیم بدون اینکه احتیاج به بکار بردن اسلحه باشد بامذاکره اختلافات را حل

کنیم و توقبل از هر چیز پیشدستی کرده‌ای و آب را بر لشکریان من بسته‌ای ، دستور بده جلو آنهارا باز بگذارند . اما معاویه گوش نکرد و باصطلاح این را برای خود شانسى بحساب آورد. عمر و عاص که وزیر و مشاور معاویه بود باو گفت راست می- گوید علی ، دستور بده مخالفت نکنند و بعلاوه علی مردی نیست که تشنه بماند و نتواند شریعرا از تو پس بگیرد ، معاویه قبول نکرد ، بالاخره بعد از چندبار رفت و آمد پیک‌ها علی ناچار شد که دستور دهد یورش ببرند و سپاه معاویه را عقب برانند، اینجا است که باید خونهارا بجوش آورد و غیرتها و حمیتهارا تحریک کرد . آمد در مقابل سپاه خود ایستاد و با سه چهار جمله چنان جوش و خروشی بوجود آورد که طولی نکشید معاویه و یارانش از دور آب بکناری رانده شدند ، من هروقت باین جمله‌ها میرسم مثل اینست که ارتعاشی در بدنم پیدا میشود آن جمله اینست : **قل استطعموكم القتال** یعنی این جمعیت پیشقدم شده‌اند و مانند گرسنه‌ای که غذا بخواد خواهان نبرد شمايند **فاقروا علی مذلة و تاخیر محلة اور و والسیوف من الدماء** تر و من الماء بنابراین دوره بیشتر نیست ، یا باین ذلت و پستی تأخر باقی بمانید یا این شمشیرهارا از خون این نابکارها سیراب کنید تا بتوانید از آب سیراب گردید ، **فان الحیوة فی موتکم قاهرین و الموت فی حیاتکم مقهورین** ، زندگی در اینست که بمیرید اما غالب و قاهر و پیروز ، و مردن در اینست که زنده باشید اما مقهور و مغلوب و توسری خور . اگر بدانید این چهار جمله چه اندازه غیرت و حمیت بجوش آورد ؛ اینست خطیب زبردست که در هر موقعی خطابه‌ای متناسب با همان موقع انشاء میکند .

علی علیه السلام خطابه‌های زیادی دارد ، امشب یکی دو جمله از خطابه‌های فرزند عزیزش حسین بن علی علیه السلام که امشب متعلق باو است اکتفا میکنم . ما هر چند فعلا خطابه جمعه نداریم ولی از هر کت وجود حسین بن علی علیه السلام خطابه‌ها و منبرها دائر است ، در سایر کشورهای اسلامی هم خطابه‌است اما در کشور ما خطابه‌های دینی روی پایه عزاداری حسین بن علی علیه السلام است ، فراداشپ

انشاءالله در اطراف این قضیه صحبت میکنم بلکه بتواند دامنه سخنی که پهن کرده ام جمع کنم .

ابا عبدالله علیه السلام نمونه پند بزرگوارش بود در هر جهت ، از آن جمله در خطابه ، برای ابا عبدالله فرصتی پیش نیامد ، آن اندازه از فرصت کم کم که در دوره خلافت پدرش پیش آمد برای ابا عبدالله پیش نیامد ، فرصتی که برای ابا عبدالله پیش آمد همان سفر کوتاه بود از مکه تا کربلا و در آن مدت هشت روزی که در کربلا بود ، جوهر حسین بن علی در این مدت کوتاه نمایان شد ، خطابه‌هایی هم که از آن حضرت باقی ماند بیشتر در همین مدت انشاء شده است . خطابه‌های حسین بن علی نمونه ایست از خطابه‌های پدرش علی ، همان روح و همان معانی در این ها ، روح میزند . خود علی فرمود زبان آلت و ابزاری است برای روح ، اگر معانی بطرف زبان سرازیر نشود از زبان چه کاری بر می آید و اگر هم معنی در روح موج بزندان نمی تواند جلوش را بگیرد فرمود و انالا مرء الا کلام و فینا تنسبت عروقه و علینا تهدت غصونه . امیر سخن ، مائیم ، ریشه های سخن یعنی معانی و مطالب در زمین وجود ما دیده است و شاخه ها سخن بر سر ماسایه افکنده است .

اولین خطابه حسین بن علی که در کمال فصاحت و بلاغت ایراد شد ، و رشادت و شجاعت و بلند نظری و ایمان بغیب در آن موج میزند خطابه ایست که در مکه هنگام عزیمت بکربلا ایراد کرد . تصمیم قاطع خود را بموجب این خطابه اعلام کرد و ضمنا اطلاع داد هر کس با ما همفکر و هم عقیده و همگام است عازم بوده باشد ، فرمود **خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی حید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی** **اشتیاق یعقوب الی یوسف** . مرگ بفرزند آدم نوشته شده و زینت قرار داده شده آن اندازه که گردن بند برای زن جوان زینت است ، مرگ در راه حق مایه افتخار و مباحات است ، من چه قدر عاشقم و والهم که ملحق شوم به پیشینیان بزرگوارم ، شوق و عشق من بملاقات پیشینیان بزرگوارم آن اندازه است که یعقوب شائق ملاقات یوسف بود تا آنجا که فرمود : **من کان باذلافینا مهجته موطننا علی لقاء الله نفسه فلییر حل معنا فانی را حل مصیحا انشاء الله هر کس که تصمیم دارد و آماده است یک**

چیز مختصری در این راه ببخشد ، چه ببخشد ؟ همان خونی که در حفره های قلبش هست ، هر کس که آماده است تیر برای قلب خود بخرد و تصمیم دارد به ملاقات پروردگارش برود آماده باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد .

خطبه ها در بین راه دارد ، آنها بماند ، خطبه شب عاشورايش را عرض کنم . شب که شد بعد از آنداستانی که در عصر تاسوعا پیش آمد که این زیاد دستور اکید صادر کرده بود که به محض رسیدن این نامه کار را یکسره کنید ، و اباعبداله آنشب را مهلت خواست و فرمود خداوند خودش میدانند که من مهلت را برای این نمیخواهم که صرفاً يك شب بیشتر زنده بمانم ، برای این میخواهم که امشب را بعنوان شب آخر عمرم بنماز و دعا و ذکر و مناجاة و استغفار پردازم خدا خودش میدانند که من اینمه رادوست دارم . بالاخره مهلت دادند شب که شد فجمع الحسين اصحابه عند قرب الماء اصحاب خود را در آنخیمه که مشک های آب را معمولاً در آنجا می گذاشتند جمع کرد و شروع کرد بصحبت . فرمود ائني على الله احسن الثناء و احمده على المراء و الضراء اللهم اني احمدك على ان اكرمنا بالنيوة و علمتنا القرآن و فقهنا في الدين . در حالی که محصور در کربلا است ، در حالی است که تکلیفش بطور مسلم در ساعت پیش قطعی شده که فردا باید کشته شود ، میدانند فردا جوانانش کشته میشوند ، میدانند فردا شب اینوقت زنان و فرزنداناش در دست دشمنان اسیرند ، میدانند فردا شب اینوقت بچه هایاش در چنگال دشمنانی بی رحمند . با همه اینها سخن را ببینید ، روح را ببینید ، تجلیات روحی را ببینید ، حالت شکر گزاری را ببینید ، چون همه اینها را در حساب خدا می بیند ذره ای پروا ندارد . بمنتهای درجه شاکر خدا است . میگوید بهترین ثناها را ذات اقدس او میکند و در همه حال چه درستی و چه در سختی سپاسگزار او هستم ، در هر حال راضی و خوشنودم ، یعنی اگر روزی در دامن محبت پیغمبر بودم و دست محبت او روی سرم بود خدا را شکر میکنم ، اگر هم روزی مثل فردا روی خاکهای داغ بالب تشنه میافتم باز چون در راه رضای خدا است شاکرم ، اگر روزی پیغمبر این لبهایم را میبوسید بر آن خدا را شکر میکنم و اگر هم روزی خواهد

رسید که لبان حقگوی من در راه حقگوئی با چوب خیزران آشنا میشود باز هم چون در راه حق است سپاسگزارم. مقام من تنها مقام صبر نیست ، مقام شکر است . آنگاه نعمتهای بزرگ خدا را که هیچ نعمتی با آنها برابری نمیکند يك يک ذکر میکند و از صمیم قلب خدا را شکر میکند ، خدایا تورا حمد میکنم که خاندان ما را بنبوت مفتخر کردی ، چه افتخار و کرامتی از رسول خدا بالاتر؟ خدایا تورا حمد میکنم که قرآن را بما تعلیم کردی ، علم قرآن را در نزد ما قراردادی ، تورا حمد میکنم که ما را در دین بصیرت دادی ، خدایا اگر همه نعمتهای یکطرف بگذارند با این نعمت که علم قرآن را نزد ما قرار دادی برابری نمیکند ، اگر همه نعمتهای یکطرف بگذارند با این نعمت که پیوند جسمی و معنوی با پیغمبر داریم برابری نمیکند ، همه نعمتها با این نعمت که من بروح و معنای دین پی برده ام برابری نمیکند .

آنوقت رومیکند بخاندانش و اصحابش ، اول از آنها تشکر و اظهار رضایت میکند ، آنها را ستایش بلیغی میکند ، میفرماید اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل و لا افضل من اهل یبیتي فجز اکم الله عنی خیر الجزاء من یارانی باو فاتر و بهتر از شما یاران خودم و خاندانی نیکو کار تر و حق رحم بجا آورتر و با فضیلت تر از اهل بیت خودم در همه جهان سراغ ندارم ؛ خدا بهمه شما پاداش نیک بدهد . بعد روح استغفار را ببینید ، این چه استغناست یارب ، بهمه اجازه مرخصی میدهد و میفرماید اینها جز با خود من با کسی کاری ندارند ، اگر مرا بکشند متعرض کس دیگر نخواهند شد ، شما میتوانید از تاریکی شب استغاده کنید و بروید . بنا بنقلی سر را پائین انداخت که اگر کسی میخواهد برود خجالت نکشد ، اما از آنطرف آنها را ببینید چه جواب دادند ، اول کسی که سخن در آمد همان برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود ، دیگران هم همصدا شدند ، ابوالفضل می- گوید برادر جان ما تورا تنها بگذاریم و برویم؟! جواب خدا را چه بدهیم؟ جواب پیغمبر

را چه بدهیم؟ زندگی بعد از تو چه ارزشی میتواند داشته باشد؟ مسلم بن عوسجه آن پیرمرد روشن دل حرکت کرد و گفت: انحن نخلی عنك؟ آیا ما تو را تنها بگذاریم؟ چه قدری پیش خدا برای خود درست کرده ایم؟ نه بخدا قسم، تا این نیزه را در سینه آنها فروبرم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی بماند با این تبهاران خواهم جنگید، اگر اسلحه نداشته باشم با پر تاب کردن سنگ بدشمنان تو اداء وظیفه میکنم تا نزد خدا معلوم گردد حق پیغمبر را درباره تو حفظ کردیم. اگر من بدانم کشته میشوم و بعد زنده میشوم و باز کشته میشوم و سوزانده میشوم و خاکسترم بیاد داده میشود و هفتاد بار این عمل تکرار میشود هر گز از تو جدا نخواهم شد، تا چه رسد باینکه يك بار جانبازی بیش نیست و سپس کرامت عظیم آنجانی است. اگر چیزی از دنیا در آن شب دل حسین را میتوانست شاد و خرم بکند همین سخنان و همین روحیه های صادق بود و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



الحمد لله رب العالمين براء الخلائق اجمعين والصلوة والسلام على
عبدالله ورسوله محمد وآله الطاهرين .

الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان . موضوع صحبت همانطوری
که دیشب عرض کردم و شنیدید خطابه و منبر است ، اگرچه دیشب مختصر اشاره
کردم باینکه علت انتخاب این موضوع چه بود؟ ولی از سؤالاتی که امروز شد معلوم شد
اشاره خیلی مختصر بوده و کافی نبوده است ، ممکن است شما پرسید بچه مناسبت در
این شبهای عاشورا و یازدهم من در اطراف خطابه و منبر صحبت میکنم ، عرض میکنم
این جهت را که من انتخاب کردم باین مناسبت است که امروز خطابه و منبر در
کشور ما رکنی است از ارکان اجتماعی و رکنی است از ارکان دینی ، و این خطابه و منبر
که امروز در کشور ما هست مولود عاشورا است ، مولود خصوص واقعه عاشورا است ،
یکی از آثار وقایع عاشورا همین خطابه و منبر است بشکلی که امروز در میان ما هست ،
امشب تا اندازه بیشتری در اطراف این جهت توضیح خواهم داد .

دیشب در باره پیوند خطابه با اسلام و تحولی که اسلام در خطابه ایجاد کرد و
بعد در باره دستوری از اسلام که در آن دستور خطابه و سخنرانی را با ترتیب مخصوصی
جزء متن دستورهای اسلامی قرار داده صحبت کردم و موضوع نماز جمعاً پیش
کشیدم ، همه باین مناسبت بود که وقتی بنخواه در اطراف خطابه و منبر یعنی یکی

از بزرگترین آثار حادثه عاشورا و بزرگترین پدیده اجتماعی موجود ناشی از عاشورا در کشور ما صحبت کنم ناچارم از این موضوعات هم بحث بکنم ، و بعلاوه مخصوصاً موضوع خطابه جمعه را با بعضی دستورالعملهای مخصوص که برایش رسیده ذکر کردم برای این که برای مثل امشب که در اطراف خطابه باز صحبت میشود پیشنهاد کنم که همان دستورهائی که در آنجا وارد شده است ما امروز دستورالعمل خودمان قرار بدهیم .

عرض کردم باینکه خطابه و منبر در کشور ما مولود حادثه عاشورا است ، چطور مولود حادثه عاشورا است ؟ عرض میکنم امام حسین علیه السلام در زمان خودش علیه جریان قیام کرد و شهید شد بهمان ترتیبی که میدانیم ، روایاتی هم در زمینه عزاداری برای آنحضرت وارد شده است که برای یکنفر شیعی منزه امکان ندارد که آن روایات را انکار بکند ، یعنی از مسلمات مذهب شیعه است ، از ناحیه ائمه شیعه بلکه بموجب طریقی که در شیعه وارد شده از ناحیه رسول اکرم و امیر المؤمنین هم اشاره ای در این باب شده است ؛ بهر حال در مذهب شیعه ، هم باشخاصی که شاعر بوده اند بسیار توصیه شده که در این موضوع شعر بگوئید و احساسات مردم را تحریک بکنید و هم نسبت باشخاصی که متأثر میشوند در این قضیه و اشک میریزند تقدیس رسیده است ، احادیث زیادی هست راجع بثواب گریه بر سیدالشهداء سلام الله علیه ، این احادیث را ایشب نمی خواهم بخوانم ولی اجمالاً همینقدر عرض میکنم برای بکنفر شیعه مذهب جای تردید نیست که این دستور در مذهب ما هست .

اینجا دو مطلب هست : یکی اینکه فلسفه این دستور چیست ؟ چرا پیشوایان دین دستور داده اند که ذکر ای حسین ابن علی باقی بماند ، نام حسین ابن علی باقی بماند ، همیشه مردم مصیبتش را ذکر بکنند و بشنوند و اشک بریزند یا لیتنا کنما معکم و نفوز معکم بگویند ، شهداء را زیارت بکنند بانواع زیارتها ، مطلب دیگر اینست که فلسفه خود قیام سیدالشهداء چیست ؟ خود سیدالشهداء چرا قیام کرد ؟ علل و موجهاتی که حسین ابن علی را بقیام وادار کرد چه بود ؟ انگیزه قیام امام حسین چه بود ؟

(عنوانی که جناب آقای آیتی برای سخنرانی خودشان در این شبها انتخاب کردند که صحبت بکنند) پس دو مطلب است یکی اینکه فلسفه قیام امام حسین چه بود؟ دیگر اینکه فلسفه این دستور از طرف پیشوایان دین که موضوع قیام امام حسین برای همیشه باقی بماند و زنده بماند و فراموش نشود چه بود؟ مطابق عقیده ما که شیعه هستیم هیچ دستوری از دین خالی از حکمت و فلسفه نیست. این دوتا باید معلوم بشود، اگر این دوتا معلوم شد آنوقت معلوم خواهد شد که این دستور چه دستور بزرگی است و چقدر باید از حادثه عاشورا و از دستوری که درباره آن رسیده استفاده کرد.

اما اینکه امام حسین چرا قیام کرد؟ این را سه جور میتوان تفسیر کرد؛ یکی اینکه بگوئیم قیام امام حسین يك قیام عادی و معمولی بود والعیاذ بالله برای هدف شخصی و منفعت شخصی بود، این تفسیری است که نه يك نفر مسلمان بآن راضی میشود و نه واقعات تاریخ و مسلمات تاریخ آن را تصدیق میکنند. تفسیر دوم همان است که در ذهن بسیاری از عوام الناس وارد شده که امام حسین کشته شد و شهید شد برای اینکه گناه امت بخشیده شود، شهادت آنحضرت بعنوان کفاره گناهان امت واقع شد، نظیر همان عقیده ای که مسیحیان درباره حضرت مسیح پیدا کردند که عیسی بسدار رفت برای اینکه فدای گناهان امت بشود، یعنی گناهان اثر دارد و در آخرت دامنگیر انسان میشود؛ امام حسین شهید شد که اثر گناهان را در قیامت خنثی کند و بمردم از این جهت آزادی بدهد، در حقیقت مطابق این عقیده باید گفت که امام حسین علیه السلام دید که یزیدها و ابن زیادها و شمر و سنانها هستند اما عده شان کم است، خواست کاری بکنند که برعهده اینها افزوده شود، خواست مکتبی بسازد که از اینها بعداً زیادتر پیدا شوند، مکتب یزیدسازی و ابن زیادسازی بگرد کرد، این طرز فکر و این طرز تفسیر بسیار خطرناک است، برای بی اثر کردن قیام امام حسین و برای مبارزه با هدف امام حسین و برای بی اثر کردن واز بین بردن حکمت دستورهایی که برای عزاداری امام حسین رسیده هیچ چیزی باندازه این طرز فکر و این طرز

تفسیر مؤثر نیست ، باور کنید که یکی از علل (گفتم یکی از علل چون علل دیگر هم در کار هست که جنبه قومی و نژادی دارد) که ما مردم ایران را این مقدار در عمل لاقید و لاابالی کرده اینست که فلسفه قیام امام حسین برای ما کج تفسیر شده ، طوری تفسیر کرده اند که نتیجه اش همین است که می بینیم . بقول جناب زید بن علی ابن الحسین در باره مر جئه (مر جئه طائفه ای بودند که معتقد بودند ایمان و اعتقاد کافی است ، عمل در سعادت انسان تأثیر ندارد ؛ اگر عقیده درست باشد خداوند از عمل هر اندازه بد باشد میگذرد) هو لاء اطمعوا الفساق فی عفو الله یعنی اینها کاری کردند که فساق در فسق خود بطمع عفو خدا جری شدند . این عقیده مر جئه بود در آنوقت ، و در آنوقت عقیده شیعه در نقطه مقابل عقیده مر جئه بود ، اما امروز شیعه همان را میگوید که در قدیم مر جئه می گفتند . عقیده شیعه همان بود که نص قرآن است : الذین آمنوا وعملوا الصالحات ، هم ایمان لازم است وهم عمل صالح .

تفسیر سوم اینست که اوضاع و احوالی در جهان اسلام پیش آمده بود و بجایی رسیده بود که امام حسین علیه السلام وظیفه خودش را این میدانست که باید قیام کند ، حفظ اسلام را در قیام خود میدانست ، قیام او قیام در راه عقیده بود ، اختلاف و نزاع او بر سر این نبود که تو نباشی و من باشم ، آن کاری که تو می کنی نکن بگذار من بکنم ، اختلافی بود اصولی و اساسی ، اگر کس دیگری هم بجای یزید بود و همان روش و کارها را میداشت باز امام حسین قیام میکرد ، خواه اینکه با شخص امام حسین خوش رفتاری میکرد یا بدر رفتاری ، یزید و اعوان و انصارش هم اگر امام حسین متعرض کارهای آنها نمیشد و روی کارهای آنها صحه میگذاشت حاضر بودند همه جور مساعدت با امام حسین بکنند ، هر جا را میخواست با او میدادند ، اگر میگفت حکومت حجاز و یمن را بمن بدهید ، حکومت عراق را بمن بدهید ، حکومت خراسان را بمن بدهید میدادند . اگر اختیار مطلق هم در حکومتها میخواست و میگفت ب اختیار خودم هر چه پول وصول شد و دلم خواست بفرستم میفرستم و هر چه دلم خواست خرج کنم میکنم کسی متعرض من نشود باز آنها حاضر بودند . جنگ حسین جنگ مسلکی و

عقیده ای بود، پای عقیده در کار بود، جنگ حق و باطل بود، در جنگ حق و باطل دیگر حسین از آن جهت که شخص معین است تأثیر ندارد. خود امام حسین باد و کلمه مطلب را تمام کرد، در یکی از خطبه های بین راه باصحاب خودش میفرماید و ظاهراً در وقتی است که حرّ و اصحابش رسیده بودند و بنا بر این هم در مخاطب قرارداد و فرمود: **الأترون ان الحق لا يهمل به والباطل لا يتناهي عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً.** آیا نمی بینید که بحق رفتار نمیشود و از باطل جلو گیری نمیشود، پس مؤمن در يك همچو اوضاعی باید تن بدهد بشهادت در راه خدا. فرمود **ليرغب الامام**، وظیفه امام اینست در این موقع آماده شهادت شود، فرمود **ليرغب الحسين** وظیفه شخص حسین اینست که آماده شهادت گردد فرمود **ليرغب المؤمن**، وظیفه هر مؤمن در يك همچو اوضاعی و احوالی اینست که مرگ را بر زندگی ترجیح دهد، يك مسلمان از آن جهت که مسلمان است هر وقت که ببیند بحق رفتار نمیشود و جلو باطل گرفته نمیشود وظیفه اش اینست که قیام کند و آماده شهادت گردد. این بطور مختصر، تفصیلش را جناب آقای آیتی گفته اند و خواهند گفت.

پس این سه جور تفسیر، یکی آن تفسیری که يك دشمن حسین باید تفسیر بکند، یکی تفسیری که خود حسین تفسیر کرده است که قیام او در راه حق بود، یکی هم تفسیری که دوستان نادانش کردند و از تفسیر دشمنانش خیلی خطرناکتر و گمراه کن تر است و در تراست از روح حسین ابن علی.

کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

اما قسمت دوم که چرا ائمه دین اینهمه تأکید کردند که مجلس عزای بپا دارید؟ اینهم بهمین دلیل که عرض کردم، چون امام حسین کشته نشد برای منفعت شخصی، امام حسین کشته نشد برای اینکه خودش را فدای گناهان امت کرده باشد، امام حسین در راه حق کشته شد، در راه مبارزه با باطل کشته شد، ائمه دین خواستند مکتب حسین در دنیا باقی بماند، شهادت حسین بصورت يك مکتب، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی بماند، والا چه فایده بحال امام حسین که ما برای امام حسین گریه بکنیم یا نکنیم، و چه فایده بحال خود ما دارد که صرفاً بنشینیم يك گریه ای بکنیم و پاشیم و برویم، ائمه

دین خواستند قیام امام حسین بصورت يك مكتب و بصورت يك مشعل فرزان همیشه
 باقی بماند: این يك چراغی است از حق ، از حقیقت دوستی ، از حقیقت خواهی ، این
 يك ندائی است از حق طلبی ، از حریت ، از آزادی . این مكتب حریت و این مكتب
 آزادی و این مكتب مبارزه با ظلم را خواستند برای همیشه باقی بماند! اگر بدانید در
 همان زمان خودائمه چقدر اثر داشته است این دستور ، اگر بدانید شاهمین دستوری
 را که ائمه دین دادند و باشخاصی گفتند شعر بسرایند و در این زمینه شعر بگویند چه
 شعرائی بوجود آورد ، کمیت اسدی بوجود آمد ، دعبل خزاعی بوجود آمد .
 دعبل خزاعی میدانید کیست ؟ کمیت اسدی میدانید کیست ؟ اینها دو نفر روضه
 خوانند اما نه مثل روضه خوانی من ، دو نفر شاعر ندمرثید گو اما نه مثل مرثیه
 گوئیهای محتشم و غیره ، دلم میخواست شما اشعار کمیت اسدی ، اشعار دعبل
 خزاعی و اشعار ابن الرومی و اشعار ابوفراس حمدانی که بعضی هست باهمین اشعار
 محتشم که هزار تا خواب برایش نقل میکنند مقایسه کنید و به بینید آنها کجا و اینها
 کجا ، آنها دارند مكتب حسین را نشان میدهند ، کمیت اسدی باهمان اشعارش از
 يك سپاه بیشتر برای بنی امیه ضرر داشت ، این مرد کی بود ؟ يك روضه خوانی بود اما
 چه روضه خوانی ؟ آیاروضه خوان بود که بیاید چهارتا شعر مفت بخواند و پول بگیرد
 و برود ، شعر می گفت که تکان میداد دنیا را ، تکان می داد دستگاه خلافت وقت را .
 يك وقت عبدالله بن حسن ابن علی تحت تأثیر شعرهای کمیت قرار گرفت و
 يك دهی داشت سند آن دهر آورد داد بکمیت ، کمیت گفت مجال و ممتنع است که
 بگیرم . من مرثیه خوان سیدالشهداء هستم ، من برای خدا مرثیه گفته ام ، پول نمیگیرم ،
 اصرار فوق العاده کرد ، بالاخره گرفت ، بعد از مدتی آمد پیش عبدالله بن حسن
 ابن علی و گفت من خواهشی دارم از تو آیا قبول میکنی ؟ گفت البته قبول میکنم
 اما من که نمیدانم چیست ، گفت اول باید قول بدهی که عمل میکنی ، بعد می گویم ،
 قول داد و شاید قسم هم خورد ، همینکه قول از او گرفت سند را آورد پس داد ، گفت من
 نمیتوانم این را بگیرم .

يك وقت ديگر بنی‌هاشم براي پول جمع کردند و دادند، هر کاری کردند قبول نکرد و گفت محال و ممتنع است که من بگیرم .

آن وقت این مرد بخاطر همین اشعار و همین نوع مرثیه‌خوانی چه سختیها کشید و چه روزگارا دید و بچه‌وضع او را کشتند. در خانه یوسف بن عمر ثقفی که حاکم آنروز کوفه بود این مرد را گرفتند ، هشت نفر ریختند بسرش ، شمشیرها ببدنش زدند ، آخرین حرفی که در آخرین نفس گفت این بود: اللهم آل محمد اللهم آل محمد خدا یا اهل بیت پیغمبر ، اهل بیت پیغمبر ، این آخرین کلمه‌ای بود که بزبان این مرد آمد .

دعبل بن علی بز: خزاعی را آیا می‌شناسید ، خودش میگفت من ۵۰ سال است که دار خودم را روی دوش خودم گرفته‌ام و راه می‌روم ؛ این را ما نمی‌گوئیم ، کتابهایی امروز مصریها در باره اینها نوشته‌اند ، در باره دعبل نوشتند ، در باره کمیت نوشتند ، ببینید ارزش ادبی این دو نفر مرثیه‌گو که ائمه دین اینها را درست کردند چه بوده . ببینید اینها صرفاً يك مرثیه‌گو هستند ، مرثیه خوان هستند ، آنها مرثیه گفته‌اند اما نه بصورت عمه من غریبم ، حماسه‌ها گفته‌اند چه حماسه‌هایی ، يك قصیده آنها باندازه يك سال مقالاتی که یکنفر مفکر انقلابی بخواهد بنویسد اثر دارد ، چه انتقادهای لاذع و گزنده‌ای اینها از بنی‌امیه کردند ، از بنی‌عباس کردند بنام مرثیه حسین بن علی علیه‌السلام . **بانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

شما میشنوید متوکل دستور داد قبر حسین بن علی را آب بندند و کسی نرود بزیرات حسین بن علی ؛ اگر کسی می‌رود دستش را ببرند ، اگر کسی اسم حسین بن علی را ببرد چنین و چنان بکنند ، شما خیال میکنید این آدم یعنی متوکل فقط گرفتار يك عقده روحی بود ، يك دشمنی و يك کینه بی‌منطقی با نام حسین بن علی داشت ، نه آقا ، آنروز نام حسین بن علی در اثر توصیه و تأکیدهای ائمه‌بعضاداری و در اثر بوجود آوردن امثال کمیت‌ها و دعبل بن علی‌ها پدر متوکل را درمی‌آورد ، متوکل می‌دید هر يك از اینها باندازه يك سپاه علیه او مؤثر هستند ، می‌دید نام

حسین مرده از خود حسین زنده برایش بیشتر مزاحم است ، چون ائمه دین در اثر همین توصیه‌ها و دستورها نگذاشتند حسین بن علی بمیرد ، بصورت يك فكر بصورت يك ایده ، بصورت يك عقیده مبارزه با ظلم حسین را زنده نگه داشتند . متوکل هم در حساب خودش خوب حساب کرده بود ، حساب کرده بود بلکه بتواند این فکر را و این ذکر را و این ایده را و این عقیده را از بین ببرد ، والا خیلی هم آدم عاقلی بود ، آدم مقدس مآبی هم بود ، هیچ هم عقده روحی و شخصی نداشت در باره حسین بن علی ، ولی میدید حسین بهمین مرثیه خوانیها بصورت يك مکتب درآمده است که دیگر متوکل نمیتواند متوکل باشد .

باز هم ما داستانها داریم ، اگر کسی در این زمینه جمع آوری بکند و به بیند مرثیه‌های مرثیه خوانهای سیدالشهداء تا آنوقتیکه از تعلیمات ائمه پیروی میکردند چه نقشی را باصطلاح در اجتماع داشت مورد اعجاب خواهد بود . پس اگر این دو چیز دانسته بشود و باید دانسته بشود میتوان از همین عزاداری‌ها استفاده های خوب برد .

این را هم من الان بشما بگویم ، در عین حال با همه نقائصی که الان در کار است خوشبختانه مردم احساسات بسیار پاکی و احساسات واقعی نسبت بسیدالشهداء سلام الله علیه دارند ، بعضی از اشخاص که البته نیت سوء ندارند ، چون می بینند از این قضیه سوء استفاده میشود عقیده شان این شده که اصلاً باید بکلی این قضیه از بین برود ، می گویند مردم که گریه میکنند بعلت اینستکه شنیده اند گناهانشان با این گریه‌ها بخشیده میشود والا گریه نمیکردند ، نه آقا این اشتباه است ، واقعا اینطور نیست ، مگر میشود مردم را با تطمیع گریاند ، اگر این جور است شما بیاید بیک عده مردم بگوئید در يك جا جمع بشوند و بگویند بهر يك از شماها چک هزار تومانی میدهیم بشرط اینکه بنشینید نیمساعت برای فلان شخص ، مثلاً برای شاه عباس گریه بکنید ، اگر گریه کردند ، مگر میشود همچو چیزی ، گریه احساسات میخواهد ، انسان تا متأثر نشود گریه نمیکند ، یا باید حزن داشته باشد

باید شوق داشته باشد، در مردم واقعاً يك نوع احساسی حقیقی نسبت بسیدالشهدا هست . واقعا امام حسین را دوست دارند و باو عشق میورزند و از سوز دل برایش اشک میریزند ، در همین محرم و صفر خروارها اشک از مردم ریخته میشود ، واقعا مردم اشک میریزند ، در غیر محرم و صفر چقدر ریخته میشود ، تاحزنی نباشد ، تا علاقهای نباشد ، تا اندوهی نباشد ، تا عشقی نباشد ، تا شوقی نباشد ، تا احساساتی نباشد که گریه نمیآید . این احساسات قیمة تدارد خیلی هم قیمت دارد ، اما حالا آنطوری که باید و شاید استفاده نکرده ایم و استفاده ما استفاده کامل نیست مطلب دیگری است بجای خود .

ما خیلی چیزها داریم که استفاده نکرده ایم ، ما رود کارون داریم تا حالا از آن استفاده نکرده بودیم پس باید بگویم رود کارون بدرد نمیخورد ، ما سالها و قرنها در زیر زمین نفت داشتیم و از آن استفاده نکرده بودیم پس بگویم نفت بداست . هزاران معدن دیگر و ذخیره دیگر ما در این کشور داشته ایم و داریم و استفاده نمیکنم . بعقیده من اگر این کشور بخواد اصلاح بشود . اگر بخواد در جاده ترقی بیافتد . در جاده تعالی بیافتد ، در جاده علم بیافتد ، در راه صنعت بیافتد ، در راه حریت و آزادی خواهی بیافتد . بهترین راه و نزدیکترین راه . اگر نگویم راه دیگری نیست . بهترین راه و نزدیکترین راه همین است که از همین احساسات صادقانه مردم درباره حسین بن علی که حقیقت دارد و واقعیت دارد و درباره شخصی است که شایسته این احساسات است و صاحب يك مکتب بسیار بزرگ و عالی است ، استفاده کنیم .

چرا از دستور دین و مذهب خودمان پیروی نکنیم؟! خیلی دستور خوبی است باید از آن استفاده کرد .

بهر حال این خطابه و منبر که الان در میان ما شایع است مولود حادثه عاشورا و توصیه ائمه اطهار باقامه عزای سیدالشهدا است . از برکات عزاداری سیدالشهدا است ، اشخاص عاقل و فهمیده و متدین گفتند حالا که مجالسی بنام سیدالشهدا علیه السلام تشکیل میشود ، حالا که مردم بنام امام حسین جمع میشوند : چرا ما

باینوسیله از یک اصل دیگر استفاده نکنیم؟! چرا ضمناً اصل دیگری را اجرا نکنیم؟! و آن اصل امر بمعروف و نهی از منکر است. لهذا حسین بن علی صاحب دو کرسی شد، یکی کرسی مرثیه و روضه خوانی که اگر بطرز صحیحی اجرا شود آنهمه آثار عظیم دارد که قبلاً عرض کردم. و دیگر کرسی امر بمعروف و نهی از منکر، در این کشور آن چه ارشاد و هدایت و امر بمعروف و نهی از منکر قولی و زبانی میشود بنام حسین بن علی میشود، و چه کار خوبی و چه سنت خوبی بوده که بعمل آمده است، چه خوب کردند که کرسی حسین بن علی را ضمناً کرسی امر بمعروف و تعلیمات اصول دین و فروع دین قرار دادند، از احساسات مردم نسبت بحسین بن علی که احساسات واقعی است استفاده خوب کردند.

مردم آنقدر که بنام حسین بن علی جمع میشوند بنام دیگری جمع نمیشوند، خوب استفاده ای کردند که هم چوستنی برقرار کردند. حالا در این قسمت چه جور عمل میشود آن دیگر بستگی دارد بوضع گوینده و شایستگی او، او میتواند اصول عقاید بگوید، معالم دین را بگوید، موعظه کند، مردم را بحلال و حرام آگاه کند، مصالح دین و دنیای مردم را بگوید، مردم بهر حال از برکت حسین بن علی آماده اند. این دیگر بستگی دارد باینکه گوینده شایستگی بیان این حقایق را داشته باشد یا نداشته باشد.

بنابر این خطابه و منبر امروز در کشور ما مولود حادثه عاشورا است یکی از آثار حادثه عاشورا است. امر بمعروف و نهی از منکر تا حدی که محفوظ مانده در کتور ما بوسیله حسین بن علی و بنام آن بزرگوار است.

حالا که این جور است پس باید درباره این قضیه فکر کرد و نقائص آن را اصلاح کرد، هم از جنبه مرثیه خوانی و هم از جنبه ارشاد و هدایت مردم، از جنبه اول باید کسانی که مرثیه خوانی میکنند توجه داشته باشند بفلسفه قیام سیدالشهدا و به فلسفه دستوراتی که ائمه اطهار درباره عزاداری داده اند، بیجهت دستوری نداده اند، باید بفلسفه قیام سیدالشهدا و هم فلسفه عزاداری آنحضرت را بمرم بگویند و مردم را

آگاه کنند، باید مکرر این مطلب را بگویند، نه یک بار و دوبار و ده بار و صد بار، همیشه باید بگوش مردم خوانده شود، باید گویندگان بصیری باشند تا بتوانند حقایق نهضت حسینی را بگویند نه اینکه معلوماتشان منحصر باشد بچنگ مرحوم آقا، یا ماخذ ومدركشان - باصطلاح خود اهل منبر - لسان الذاکرين و صدر الواعظین باشد، حرف هائی باشد که از یکدیگر شنیده اند. میگویند فلانی این مطلب را از کجا نقل میکرده؟ جواب میدهند از لسان الذاکرين یا از صدر الواعظین، مقصودشان اینست در کتابی ندیده از زبان این و آن شنیده است. داستانها در این زمینه هست و اگر طول نمیکشید بعضی از آنها را امشب برای شما نقل می کردم که چگونه یک دروغ که یک نفر در یک جا جعل کرده بسرعت رواج گرفته و از این بان رسیده و کم کم از شهری بشهری و از منطقه ای بمنطقه ای رفته است. قضایای تاریخی را باید از کتب معتبر تاریخ و از قول مورخین معتبر نقل کرد. همین آیتی یک مورخی است نسبت بتاریخ صدر اسلام، من بجزئت میتوانم بگویم در همه تهران و شاید همه کشور کسی نداریم که بتاریخ صد ساله اول اسلام مثل آیتی احاطه داشته باشد، کسی مثل او نیست که بجزئیات این قسمت از تاریخ احاطه و اطلاع داشته باشد، اینمرد بر تمام متون تاریخی این قسمت مسلط است و جزئیاتش را میداند. اگر مثلاً از جنگ بدر پرسید یک یک آدمهایش را می شناسد. حتی گاهی میگوید پدرش کیست مادرش کیست خویش و بتارش کیستند، حرفی که اینمرد بگوید سند است. شما مردم تهران عادت نکرده اید که حرف تحقیقی بشنوید، چه باید کرد؟! ایشان آخرین اثری که تالیف کرده اند و دانشگاه چاپ کرده است کتابی است در تاریخ اندلس، بنام تاریخ اندلس، کتاب بسیار خوبی است و درباره حادثه اسلامی بزرگی است که ما مسلمانان و بالخاص ایرانیها در موضوع این حادثه خیلی تقصیر کرده ایم. این تاریخ را بگیرید و بخوانید.

بهر حال باید فلسفه قیام حسینی مکرر در منابع گفته شود، فلسفه عزاداریها گفته شود، همان اثر و منظور حاصل شود که امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق و امام کاظم توصیه می کردند و کمیتها و دعبل خزاعیها بوجود می آید و آثاری

بر مرثیه گوئی‌های آنها مترتب بود . نباید کاری کرد که احساسات مردم در این زمینه خاموش شود ، باید تندتر و تیزتر کرد ، باید کاری کرد که احساسات مردم و عشق و علاقه مردم نسبت بحق تیزتر شود و نسبت باطل مطلقا احساسات نفرت آمیز داشته باشد . همانطوری که آقای بهشتی گفتند مبارزه حق و باطل همیشه در دنیا بوده و هست ، موسی و فرعون همیشه در دنیا هست ، ابراهیم و نمرود همیشه در دنیا هست ، محمد ابو جهل همیشه در دنیا هست ، علی و معاویه همیشه در دنیا هست ، حسین و یزید همیشه در دنیا هست . منظور این نیست که همیشه در دنیا اشخاصی بمقام و درجه ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و حسین هستند ، مقصود اینست که همیشه حق و باطل در برابر یکدیگر هستند ، جامعه همیشه برسر دو راهی حق و باطل است . این جنبه اول و قسمت اول یعنی مرثیه خوانی و روضه خوانی . اما قسمت دوم یعنی ارشاد و هدایت و امر بمعروف و نهی از منکر ، در اینجا باید چه کرد و چگونه عمل کرد ؟

بنظر من باید بهمان دستوری که درباره خطابه جمعه رسیده و دیشب روایتی در این زمینه از حضرت رضا علیه السلام نقل کردم عمل کرد ، بسیار دستور جامعی است ، ما که نماز جمعه نداریم که آن دستور را در خطابه جمعه مورد استفاده قرار دهیم ، پس لااقل در همین مناظر و خطابه‌ها که از برکت حسین بن علی علیه السلام بیاست بآن دستور عمل کنیم .

روایتی که دیشب از حضرت رضا علیه السلام خواندم وظیفه خطیب را در سه قسمت بیان کرده بود ؛ در قسمت اول فرمود : *انما جعلت الخطبة يوم الجمعة لان الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للامير سبب الي موعظتهم وترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم من المعصية* یعنی در روز جمعه همه حاضر میشوند و يك مجمع عمومی از مسلمانان تشکیل میگردد . اسلام میخواهد که این برای پیشوا و زعمیم مسلمین وسیله‌ای باشد که مردم را موعظه کند ، بطاعت خدا تشویق و از گناهان آنها بر حذر دارد .

یکی از وظائف خطابه و منبر موعظه است . موعظه همانطور که دیشب عرض

کردم کلامی است که بدل نرمی و رقت میدهد، قسوت را از دل میبرد، خشم و شهوت را فرو می‌نشانند، هواهای نفسانی را تسکین میدهد، بدل صفا و جلا میدهد هیچکس نیست که از موعظه بی نیاز باشد و هیچ جامعه‌ای هم نیست که احتیاج بموعظه نداشته باشد. موعظه واقعی که راستی در دل اثر کند جز بوسیله دین ممکن نیست، مواعظ دین است که میتواند بر روی دلها اثر بگذارد و بدلها خشوع بدهد. البته گذشته از اینکه موعظه باید از زبان دین گفته شود خود واعظ نیز باید از سخنان خود متأثر باشد و از دل موعظه کند.

هیچ فردی از موعظه بی نیاز نیست، ممکن است فردی از تعالیم شخص دیگر بی نیاز باشد اما از موعظه او بی نیاز نیست، زیرا دانستن يك مطلب است و متذکر شدن و یاد آوردن و تحت تأثیر تلقین یکنفر واعظ مؤمن متقی قرار گرفتن مطلب دیگر است. میگویند علی علیه السلام بیکی از اصحابش میفرمود عظمی مرا موعظه کن، و میفرمود در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست.

موعظه در جامعه لازم است، باید همیشه گروهی شایسته این کار بوده باشند، همیشه مردم را موعظه کنند، مردم را بپای خدا بیاورند، مردم را از غفلتی که از مرگ دارند بیرون بیاورند. مردم را متوجه آثار گناهانشان بکنند، قبر و قیامت را بمردم بگویند، مردم را بعدل الهی متوجه نمایند. این امری است لازم و ضروری و هیچوقت جامعه از این بی نیاز نیست، در گذشته ما واعظ خوبی داشته‌ایم (۱) حالا هم بحمدالله داریم، و هرچه بیشتر واعظ جامع الشرائط که صلاحیت موعظه داشته باشند داشته باشیم بهتر است. این يك کاری که در خطابه‌ها و مناظر باید انجام شود.

قسمت دوم همان است که فرمود: **و توفیقهم علی ما اراد من مصلحة دینهم و**

(۱) در یک قرن اخیر در این قسمت یعنی قسمت وعظ و موعظه میتوان مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری و مرحوم حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامهما را بعنوان نمونه‌های عالی نام برد.

دنیا هم، یعنی اینکه خطیب مردم را آگاه کند بمصالح دین و مصالح دنیوی آنها، آنها را بآنچه خیر و مصلحت آنها هست آگاه کند که در حال حاضر چه جور عمل کنند که هم خیر و مصلحت دین آنها است و هم خیر و مصلحت دنیای آنها.

این خیلی کار بزرگی است، از موعظه کردن خیلی مشکلتر است. موعظه اگر خود شخص اهل عمل باشد، صفای قلبی داشته باشد، ایمانی داشته باشد و چند کلمه از مواعظ بداند میتواند موعظه کند و موعظه اش تا همان حد مفید باشد، در موعظه اگر خود شخص اهل عمل باشد و اخلاصی داشته باشد همان بازگو کردن کلمات بزرگان کافی است، و اما اینکه شخص بخواهد مصالح عالیہ دینی و دنیایی مردم را بگوید و آنها را بآن مصالح آگاه کند خیلی مشکل است.

دو اشکال در اینکار هست. یکی اینکه علم و اطلاع زیاد میخواهد؛ دیگر اینکه اخلاص زیادی لازم است که آنچه را از مصالح عالیہ دینی و دنیایی میفهمد همانها را بمردم بگوید.

اما علم و اطلاع: اولاً باید علم و اطلاعات بمبانی دین کافی باشد، باید اسلام را کاملاً بشناسد، بروح تعلیمات اسلامی آگاه باشد، ظاهر اسلام و باطن اسلام، پوسته اسلام و هسته اسلام همه را در حد خود و جای خود بشناسد تا بفهمد مصلحت دین یعنی چه؟ ثانیاً تنها دانستن و شناختن دین برای مصلحت گوئی کافی نیست، جامعه را باید بشناسد، باوضاع دنیا باید آگاه باشد، باید بفهمد که در دنیا چه میگذرد و امروز مصلحت جامعه اسلامی در برابر جریانهای موجود دنیا چه اقتضا میکند، و مردم را بآن جریانها و مصالح واقعی آنها آگاه بکند.

خیلی متأسفم که باید بگویم ما از این جهت خیلی ضعیفیم - مادر جنبه موعظه ضعیف نبوده ایم و نیستیم و لاقلاً خیلی ضعیف نیستیم اما در این قسمت خیلی ضعیفیم، در این جهت کمتر مطالعه داریم، این کلام امام رضا علیه السلام خیلی قیمت دارد، فرمود مردم را بمصلحت دین و دنیای آنها آگاه بکند. آدمی که سروکارش فقط با کتابهای دینی باشد و در کنج مدرسه بسر برد نمیتواند بفهمد در جامعه

چه میگذرد و چه باید کرد ، انسان در کنج مدرسه نمیتواند مصالح جامعه را تشخیص دهد. خیلی علم و اطلاع نزدیک میخواهد، خیلی شامه تیز میخواهد که حتی حوادثی که در آینده واقع میشود از حالا پیش بینی کند و جامعه را طوری از آن حادثه عبور دهد که با خطری مواجه نشود.

ما يك كلمه شنیده ایم : كلمه هدايت ، هي هدايت هدايت ميگوئيم ، مدعي هستيم که ميخواهيم مردم را هدايت کنيم ، هيچ ميدانيد هدايت يعني چه ؟ معني هدايت چيست ؟ هدايت يعني راهنمائي ، راهنمائي يعني اينکه مثلا قافله اي در راهي بسوي مقصدی حرکت ميکند ، از يك نفر ميپرسند راه فلان مقصد کجاست و او نشان ميدهد ، ميگويد از اين طرف برويا از آنطرف ، چه کسی ميتواند راهنمائي قافله باشد ؟ کسی که بفهمد قافله چه مسيري دارد و بکجا ميرود . جامعه مانند قافله اي هميشه در حال حرکت است ، ما چه بخواهيم و چه نخواهيم اين قافله در حرکت است ، ما بايد بفهميم که اين قافله را چگونه سوق بدهيم ، مانند يك راننده اتومبيل که پشت اتومبيل مينشيند و اتومبيل را هدايت ميکند ، فرمان بايد در دستش باشد، موتور در اختيارش باشد، ترمز در اختيارش باشد، يك جا بايد ماشين را خاموش کند و متوقف سازد، جاي ديگر برعکس بايد گاز بدهد و بر سرعت بيفزاید، يك جا بايد فرمان را به پيچد، يك جا بايد دنده عوض کند و يك جا ترمز کند . همه اينها در هدايت يك اتومبيل لازم است، در هدايت جامعه نيز همه اينها لازم است . هر کدام از اينها در يك وقت معين لازم ميشود. مصلحت شناسي اجتماع يعني اين، غير اين اگر باشد ممکن نيست کسی بتواند واقعا هادي جامعه باشد و مصالح جامعه را بگويد .

من وامثال من کي ميتوانيم هادي جامعه باشيم ؟ وقتی که همه را بدانيم ، جاي همه اينها را تميز بدهيم . بفهميم در کجا جامعه را ترمز کنيم، در کجا فرمان را به پيچيم؛ جامعه حرکت دارد، تحولات دارد، گاهي تحولات بزرگ اجتماعي پيش ميآيد، جامعه بسريک پيچ ميرسد و بايد از آن پيچ جامعه را عبور داد . الان جامعه

خودمان و همین نسل جدید با وضع جدیدی که پیش آمده و تمدن جدیدی که پیش آمده، اختلاط شرق و غرب که پیدا شده، برسریک پیچ قرار گرفته، در برابر یک دست انداز قرار گرفته و باید برا حتی و بی خطر از آن بگذرد، باید اندکی فرمان را پیچ داد تا از خطر برهد؛ دیواری در برابر ما قرار گرفته و باید از آن دیوار به پیچیم و بگذریم و براه خودمان ادامه دهیم، نباید چشم بسته روی همان خطی که حرکت میکردیم حرکت کنیم، سابقا دیوار نبود حالا دیواری در جلوماهست، دست اندازی نبود حالا دست انداز پیدا شده، برو دخانه رسیده ایم، بندر کوه رسیده ایم، بهر حال هادی اجتماع باید بفهمد در کجا جامعه را به پیچد و در مسیر جدیدی بیندازد و بسوی مقصد اول خود حرکت کند؛ همچنین باید بدانیم کجا گاز بدهیم و بسرعت بیفرایم، یک جا میدان مسابقه است و همه کوشش میکنند که مسابقه را ببرند و پیش بیفتند، باید بر نیرو و سرعت افزود، امروز دنیا میدان مسابقه علم و صنعت شده است، حالا که همچو مسابقه ای در دنیا هست باید کوشش کرد و جامعه را بحرکت آورد که در این مسابقه عقب نماند. علیهذا نشستن و هی انتقاد کردن و ایراد گرفتن و گفتن این کار را نکن این کار را نکن، اسمش هدایت نیست.

یادم هست یک روز در مدرسه مروی با چند نفر از آقایان طلاب همین مطلب را در میان گذاشته بودم و می گفتم آقایان! معنی هادی قوم بودن این نیست که ماتنها حالت منع و توقف بخود گرفته ایم، همی همه اش بهر کاری که میرسیم میگوئیم این را نکن، آنرا نکن، و مردم را گرفتار کرده ایم، یک جا هم باید مردم را تشویق کرد و بحرکت آورد، همین مثال اتومبیل را ذکر کردم و گفتم که ما باید مثل راننده اتومبیل باشیم، یک جا با اتومبیل گاز بدهیم، یک جا فرمان را به پیچیم، یک جا ترمز کنیم، یک جا کار دیگر، مثلا چراغ بدهیم؛ هر موقعیتی اقتضائی دارد، بعد شوخی کردم و گفتم ما که نباید همیشه «اقاشیخ ترمز» باشیم، همه جا ترمز بکنیم، تنها ترمز کردن کافی نیست، یک جا هم باید «اقاشیخ فرمان» باشیم، یک جا «اقاشیخ موتور» باشیم، یکی از طلاب گفت نه آقا ما هیچ کدام نیستیم، ما «اقاشیخ دنده عقب» هستیم.

این هم دریک جائی درست است. جامعه دریک جا دنده عقب میخواهد و باید اقا شیخ دنده عقب بود، یک جا هم ترمز میخواهد و باید اقا شیخ ترمز بود، اما همیشه که نباید نقش اقا شیخ ترمز را بازی کرد. یکجا هم باید اقا شیخ فرمان بود، یکجا باید اقا شیخ موتور بود.

بهر حال خیلی علم و اطلاع وسیعی میخواهد که مواقع مختلفدا بشود تشخیص داد، شخص باید بفهمد که جاسنگر هست، سنگر را بگیرد، چه فرصتی پیش آمده از فرصت استفاده کند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات الافتر ضواؤها. یعنی نسیمهای رحمت الهی گاه بگاه میوزد، رحمت الهی مثل نسیم است، خبر نمیکند که کی و چه ساعتی میآیم، هوشیار باشید که از آن نسیمها استفاده کنید، هوشیار باشید که از فرصتها استفاده کنید، فرصتها مثل نسیم زود گذراست، اگر از دست رفت بچنگ نمیآید، مع الاسف مادر حالی هستیم که روز بروز فرصتها را از دست میدهیم.

مادی مسلکها در کشور ما، یا آندسته گمراهی که نام مذهب روی مسلک خودشان گذاشته اند چه قدر هوشیارند که پستها و سنگرهای اجتماعی را از دست ما میگیرند و مرتباً اینجارا و آنجارا و آنجا را از دست ما میگیرند، مراکز احساس را میگیرند و بهدفع خودشان میرسند و ما نشسته ایم و دلخوشیم دائماً بگوئیم این کار را نکن آن کار را نکن، هی ترمز ترمز ترمز بقائی و زمانه ما»

من یک گله ای دارم که ناچارم در همین منبر عرض کنم. همین امسال که سوم شعبان پیش آمد، دوسه روز قبل از سوم شعبان یکی از آقایان اساتید دانشگاه که در دانشسرای عالی هم تدریس میکنند بمن تلفن کردند که فلانی! قرار است در دانشسرای عالی جشنی در سوم شعبان بنام حسین بن علی علیه السلام تشکیل بدهند، از تو خواهش میکنم که بیائی آنجا برایشان صحبت بکنی، من عنذر خواستم بعللی، یک علتش این بود که کار داشتم و آماده نبودم. حقیقت اینست که علت دیگرش این بود که فکر کردم آنجا دانشسرای عالی است، پسر هست، دختر هست، شاید وضع مناسبی برای

بودن من نباشد؛ آن مرد بزرگوار در تلفن تاکید کرد که آقا این چه کاری است، يك سنگری است که تازه بدست میآید، تازه يك انجمن دینی از دانشجویان در آنجا تشکیل یافته و با زحمات زیاد اولیاء دانشسرا حاضر کرده‌اند و موافقت آنها را گرفته‌اند، تو چرا مضایقه میکنی؟ از آنجهت هم که تو نگرانی فکرهایش شده، من آنشب رتم، انصافا خوش آمد، جشنی بود بسیار مجلل، شاید دویست نفر از شماها که اینجا نشستهاید آنجا بوده‌اید و شاهد عرایض میباشید، هر دو روزنامه عصر هم عین جریان را نوشتند، کسانی که در آنجا نبودند شاید در روزنامه خوانده باشند، اشخاصی آمدند سخنرانی کردند، خود من نیمساعت صحبت کردم، مخصوصا این جهت موجب اعجاب بود و آدم فکر میکرد که احساسات دینی چه قدر نیرومند است که زنها و دخترها پول داده بودند و در بودجه شرکت کرده بودند و در آنشب با احترام جشن مذهبی همه باروسری کامل و پالتوهای بلند حاضر شده بودند، محل خودشان را در قسمت عقب سالن که در طبقه میشد جدا کرده بودند و در طبقه بالا نشسته بودند، با همه اینها جلو خودشان يك پرده کشیده بودند که اصلا دیده نمیشدند، راهرو ورودی و خروجی خودشان را از مردها جدا کرده بودند، من فقط يك نفر آنها را دم در خود دانشسرا دیدم که بهمین حال بود که عرض کردم، والا در خود مجلس کسی دیده نمیشد، بعلاوه احتیاطا يك مقدار روسری ذخیره تهیه کرده بودند که اگر احیانا زنی بی روسری خواست در آنشب وارد دانشسرا بشود خواهش کنند که روسری بسر کند. وضع اینطور بود، این خودش يك فتح و فیروزی دینی بود، جای تشکر بود و واقعا کاری بود، کار بزرگی هم بود، در آن جلسه مقاله‌هایی خوانده شد و از آنجمله مقاله‌ای دختران تهیه کرده بودند و یکی از پسران از طرف آنها آمد و خواند، مضمون مقاله هم این بود که حقوق زن همان است که اسلام داده، اگر روزی را باید روز آزادی زن نام داد روز بعثت پیغمبر اسلام است و در ضمن حمله کرده بودند بگروهی از زنان که بنام آزادی زنان حرفهایی میزنند و خود را نماینده زنهای ایران میدانند که اینها و کلای بی‌موکل هستند و ما آنها را برسمیت نمیشناسیم. همه این مطالب در روزنامه‌های عصر

بالاجمال نوشته شد، بنا بر این کاری صورت گرفت و پیشرفتی بود که از نظر دین جاصل شد، سنگری فتح شد. وضع زنهار از نظر حجاب در آن مجلس از همه مجالس روضه خوانی که در این شهر تشکیل میشود بهتر بود، حتی از مجالسی که در منزل آیت الله‌های این شهر تشکیل میشود و من دیده‌ام خیلی بهتر و محفوظ‌تر بود.

یک ماهی و چهل روزی از این قضیه گذشت، یک روز از روزهای ماه رمضان شنیدم که یکی از آقایان محترم و عاظم در بالای منبر در یک مجلس بزرگ یک حمله شدید کرده که وای اسلام! واینا. چه خبر است؟ گفته بلی می‌آیند انجمن دینی تشکیل میدهند و آنوقت مردها باز نه‌ای لخت و پتی می‌آیند باهم می‌نشینند و یک دختر لخت میرود برای‌شان سخنرانی دینی میکند!

سبحان الله! غرق در حیرت شدم، نمیدانم اینهارا بچه چیز باید حمل کرد، من حمل بصحت میکنم و به‌بی خبری و جهالت و بی‌اطمی حمل میکنم. اما چرا باید این قدر بی‌خبر و عاقل باشیم؟ خدا نکند که اینحرفها روی غرض گفته شده باشد. دانشسرای عالی یعنی چه؟ یعنی هر کز تربیت معلم، یک نفر معلم یعنی آن که بعد از اونها تفرار می‌خواهد تعلیم و تربیت کند، یک نفر است بجای هزار نفر، آیا در همچو جائی دین و مذهب بهتر است تقوؤ یکند یا تقوؤ نکند؟ اگر آنشخص روزنامه‌ها را خوانده بود یا از یک نفر که حاضر مجلس بوده میپرسید اینحرفها را شاید نمیزد. چرا باید ما این جور حرف بزیم؟ چرا ماهیت قضایا را قلب میکنیم؟ آیا معنی کلام امام رضا و توفیقهم علی ما اراد من صلاحة دینهم و دیناهم همین است که ما کاری بکنیم که دشمنای اسلام را شاد کنیم؟ آنها دل‌شان نمی‌خواهد دیدناری از میان جنوب شهر رها و بازاریها و بی‌سوادها یک قدم جلوتر بیاید، زیرا میدانند آینده کشور در دست باسوادها و تحصیل کرده‌ها و دانشگاہیها است، سایر طبقات یعنی بی‌سوادها تدریجا منقرض میشوند. پسر حاجی بازاری هم مدرسه رفته است، دخترش هم مدرسه میرود، همه اینها بدانگاہ می‌روند؛ بالاخره ما چه بخواهیم و چه نخواهیم آینده در دست اینها

است؛ اگر بخواهیم از فرصتها استفاده کنیم آنطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که فرصتها را مغتنم بشمارید باید این دانشگاهی را تاحدی که میتوانیم اداره کنیم.

اینجمله: توفیقهم علی ما اراد من مصلحة دینهم و دنیاهم که منظور این است مردم را بمصالح دین و دنیای آنها آگاه کنیم همانطوریکه عرض کردم دوشتر دارد: علم و اخلاص. علم و اطلاع هم در دو قسمت، هم درباره خود دین که واقعا اسلام شناس باشد و هم درباره اوضاع دنیا و جریانهای اجتماعی و سیر و تحولی که طبعاً در عالم هست.

اما اخلاص: حاجی نوری علیه الرحمه کتابی نوشته اند بنام لؤلؤ و مرجان که من اسم این کتاب را شنیده بودم و تا امسال نخوانده بودم، این کتاب راجع به مرثیه خوانها و مرثیه خوانی است، مر بوط بوعظ و واعظ و خطبه و خطیب نیست. ایشان در آن کتاب دو موضوع را شرط اول روضه خوانی و مرثیه خوانی ذکر میکنند: یکی اخلاص نیست، دیگری صدق و راستگویی. و در اطراف هر دو مطلب هم بسیار عالی بحث می کند، انصاف اینست که من امسال که این کتاب را خواندم خیلی خوشم آمد و بر ارادت من بر مرحوم حاجی نوری که مرد محدث بسیار متبع متقی بوده و استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامها بوده است افزوده شد. حاجی مرد بسیار متبعی بوده و خود مرحوم حاج شیخ عباس و کسان دیگر اعتراف دارند که پایه مرحوم حاج شیخ عباس بایشان نمیرسد. من کتابهای مهم ایشان را خوانده بودم و از سابق بایشان ارادت مند بودم، اما انصافاً خواندن این کتاب کوچک بر ارادت من افزود.

در مقدمه این کتاب از یکی از علماء هند با تجلیل نام میرند و مینویسند ایشان بمن نامه ای نوشته و شکایت کرده از وضع روضه خوانی در هندوستان که روضه خوانها زیاد دروغ میخوانند در اینجا، و از من خواسته اند کتابی در این زمینه بنویسم که جلو دروغ گوئیهای روضه خوانها گرفته شود، بعد حاجی اضافه میکنند و مینویسند این

عالم هندی گمان کرده که فقط درهند روزه خوانها دروغ میخوانند، و در عتبات و ایران خبری از این دروغها نیست، در اینجا همه روزه صحیح و معتبر میخوانند، نمیدانند که مرکز پخش روزه دروغ اینجاها است و از اینجا بهندرفته است، اینحرفی است که حاجی نوری میگوید. بعد میگوید اینهم تقصیر علما است که انتقاد و اعتراض نمیکند، و اگر اهل علم مسامحه نمیکردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طائفه میشدند و از گفتن اکاذیب نهی میکردند، کار خرابی باینجا نمیرسید و باین حد بی باک و متجری نمیشدند و باینقسم اکاذیب واضحاً معلومه نشر نمیکردند و مذهب حقه امامیه و اهلس بایندرجه مورد سخریه و استهزا نمیشدند و این مجالس شریفه باین اندازه بی رونق و برکت نمیشد» (۱).

بهر حال کتاب بسیار خوبی است در موضوع خودش، و من تعجب میکنم که چرا این کتاب آنطور که شایسته است معروف و رائج نشده است. در این کتاب دوش شرط ذکر میکند: اخلاص و صدق، درباره هر دو خوب بحث میکند، مخصوصاً راجع به صدق و راستی و درباره انواع و اقسام دروغ خیلی خوب بسط میدهد و میرساند که اینمرد چه اندازه باخبر و احادیث احاطه داشته. من تا کنون در جائی ندیده ام درباره این موضوع باین تفصیل بحث شده باشد.

ایشان درباره اخلاص که بحث کرده اند موضوع اجرت و پول گرفتن را پیش کشیده اند، من اشتب در این موضوع صحبت نمیکنم، اخلاص یعنی اینکه عمل فقط برای خدا باشد و اغراض دیگر وارد نشود، حالا برای غیر خدا باشد چند جور است، یک جورش اینست که برای پول باشد، جوهرهای دیگر هم هست، من جوهرهای دیگرش را ذکر میکنم.

و بنظر من امروز اهمیت اینها از اهمیت مسئله اجرت و پول خیلی بیشتر است، و خطرش بسیار زیادتر است.

(۱) عین عبارت حاجی نوری است در مقدمه کتاب لؤلؤ و مرجان.

یکی از اینها اینکه کسی که روی کرسی خطابه، روی کرسی حسین بن علی قرار میگیرد. بجای اینکه هادی دین و مبلغ دین باشد دلال شخصیتها بوده باشد. منبر را وسیله دلالی برای شخصیتها قرار دهد، متأسفانه يك همچو چیزی در جامعه ما هست و همچو استفاده‌هایی از منبرها میشود، دلالی شخصیتها که گفتم فرق نمیکند که آن شخصیتها چه شخصیتها باشند، شخصیتهای سیاسی باشند یا غیر سیاسی، دلال صاحب مجلس و بانی مجلس باشد یا دلال پیشنهاد باشد یا دلال بالاتر از پیشنهاد باشد.

تمام اینها برخلاف شئون و حیثیات منبر است، البته هر کسی که کاری میکند میتواند يك توجیه و تاویلی هم برای کار خودش بترشد؛ اما بدانید یکی از چیزهایی که کرسی خطابه ما را ضعیف و کم ارزش و خراب کرده است همین دلالی است. همین است که کرسی دلالی شخصیتها شده، باید منبر از این آلودگی پاک شود.

یکی دیگر اینکه اگر بنا باشد بمصدق و توقیفهم علی ما اراد من مصلحة دینهم و دنیا هم مصلحت گوئی بشود باید بدانیم که مصلحت گوئی غیر از مزاج گوئی است، غیر از اینست که چیزی بگوئیم که مردم خوششان بیاید و ما را تحسین کنند و به به بگویند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

هیچ میدانید چرا مردم با پیغمبران زمان خودشان مخالف بوده‌اند. چرا هر پیغمبری که پیدا میشود زیاد مخالف پیدا میکند؟ چرا پیغمبرها در زمان خودشان از ما آخوندها کمتر مرید داشته‌اند؟ این قضیه رمزی دارد، رمزش این است که آنها با نقاط ضعف مردم مبارزه میکردند و ما از نقاط ضعف مردم بهره برداری میکنیم. آنها می‌خواستند آن معایب و آن نقاط ضعف را اصلاح کنند و از بین ببرند و ما معمولاً میخواهیم از همان معایب و همان نقاط ضعف بهره برداری کنیم، برای اینکه بانی مجلس را راضی کنیم، برای اینکه مستمعین را راضی کنیم مطابق میل

شان حرف میزنیم نه مطابق مصلحتشان . ما میفهمیم فلان قصه دروغ است و بعلاوه سبب گمراهی و ضلالت و غرور بیجای مردم میشود اما فکر میکنیم اگر بگوئیم نظر مستمعین را جلب میکنیم ، آنوقت خوابهای دروغ نقل میکنیم ، حکایتهای دروغ نقل میکنیم ، مثلا باینکه میدانیم این حکایت افسانه است و افسانه سازها ساخته اند نقل میکنیم که فلان نصرانی کنه کار بود ، چنین و چنان کرده بود ، اتفاق افتاد در اثر حادثه ای که با زوار کربلا همراه شد و در بیرون دروازه زوار پائین آمدند و رفتند بزیارت و نصرانی چون مسلمان نبود وارد شهر نشد ، بیرون دروازه ماند و روی اثاثیه خوابید ، قافله های زوار میآمدند و میرفتند و غبار غافله روی بدن نازنین ! این نصرانی مینشست . نصرانی خواب می بیند که روز قیامت است و مردم دسته دسته از حضرت سیدالشهداء برات آزادی میگیرند . ملائکه می آیند و دسته دسته معرفی میکنند که اینها مثلاً دسته سینهنها ، اینها زنجیرزنها هستند ؛ اینها قهوه چی مجالس روضه خوانی بوده اند ، اینها چه بوده اند و چه بوده اند و سیدالشهداء باینها دسته دسته برات آزادی میدهد ، تا تمام میشوند و صورتی پیش ملائکه باقی نمی ماند ؛ بعد حضرت میفرماید يك نفر از قلم افتاده شما اورا معرفی نکردید ؛ عرض میکنند خیر کسی باقی نمانده ؛ ما ملائکه هستیم اشتباه نمیکنیم ؛ دفترهای ما مضبوط است ؛ میفرماید خیر اشتباه کرده اید ؛ يك نفر نصرانی دم در خوابیده و دروقتی که خواب بود قافله زوار عبور کرده اند و بر روی لباسهای او گردوغبار زوار من نشسته و کسی که گرد وغبار زوار من روی لباسش یا بدنش بنشیند نباید بجهنم برود ، يك برات آزادی هم به نصرانی میدهند ؛ از این قبیل قصه ها . اینها همانطوریکه عرض کردم بهره برداری از نقطه ضعف و از جهالت و عوامی مردم است ، کمک کردن بگمراهی مردم و غرورهای بیجای مردم است ، پیغمبران اینطور نمی کردند ؛ سخت با نقاط ضعف مردم میجنگیدند ، مصلحت مردم را رعایت میکردند نه میل و رضای آنها را ، این بود که در زمان خودش کمتر مرید پیدا میکردند ، اینکه می بینید پیغمبران بعد از مردنشان

زیادتر پیدا میکنند از این جهت است که زنده نیستند که دست روی نقاط ضعف بگذارند،
مردۀ پیغمبر هم که مزاحمتی ندارد .

خلاصه این قسمت این شده که مصلحت گوئی مردم بحکم و توقیفهم علی ما
اراد من مصلحة دینهم و دنیا هم دو چیز میخواهد : یکی علم و اطلاع و دیگری
اخلاص . علم و اطلاع هم در دو قسمت باید باشد یکی علم و اطلاع کامل از خود دین
دیگر علم و اطلاع از اوضاع جهان و جریانهای اجتماعی . در باب اخلاص هم دو مطلب
ذکر کردم که مورد احتیاج روزها است : یکی اینکه منبر کرسی دلالتی برای شخصیتها
قرار نگیرد ، دیگر اینکه وسیله مبارزه با نقاط ضعف اجتماع باشد نه وسیله بهره برداری
از نقاط ضعف آنها .

قسمت سوم دستور امام رضا علیه السلام این بود : و یخبرهم بماورد علیهم
من الافاق من الاحوال التي فيها الهضرة والمنفعة یعنی آنها را آگاه کند
بجریانهای خوب یا بدی که در آفاق دور دست برای عالم اسلام اتفاق می افتد . آفاق
جمع افق است ، مقصود نقطه دور دست است ، جریانهایی در نقاط دور دست جامعه اسلامی
واقع میشود و مردم بیخبرند و نمیدانند چه گذشته است ، خطیب باید آنها را بمردم بگوید ،
خلاصه کلام ، اوضاع خارجی و داخلی دور دست را بمردم بگوید . آیا شما اطلاع دارید
که در دنیا برس مسلمانان چه می آید ؟ آیا از سیاست خارجی عالم اسلام يك کلمه
باخبرید ! همه اینها را خطیب باید بمردم بگوید .

مثلا حادثه الجزائر پیش آمده ، این حادثه را اولین بار خطبا باید با اطلاع
مردم برسانند ، نه اینکه خطبا سکوت کنند یا اگر هم بگویند بعد از این باشد که
دنیا را پر کرده و روزنامهها هر روز مینویسند ، آنها باید نماینده مخصوص بالجزائر
بفرستند و اخبار دست اول را بگیرند لا اقل آنها باید دست اول خبرها را از خبر
گزاریها بگیرند ، جنایات ارتش سری را بگویند ، ارتش سری مثل لشکر یزید
هستند ، چه فرق میکند ، جنایات لشکر یزید را که میگویند جنایات اینها را هم
باید بگویند ، اینها در شقاوت از آنها کمتر نیستند ، اینها هم بر هیچ چیزی ابقا

نکردند، بزنی و بچه ابقا نکردند، کتاب و کتابخانه آتش زدند، آبادیها را ویران کردند، کشتها را از بین بردند، نسل را از بین بردند، همانطوریکه قرآن در باره بعضیها فرمود: *و اذا تولی سعى فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل*. اصلا داستان امام حسین که ما باید آنرا زنده نگهداریم در حقیقت هوشیار باش و بیدار باشی است که آه دیدی چه بر سر اسلام آمد! ما باید در اثر تجدید یاد بود این قضیه همیشه هوشیار باشیم که مبادا دیگر از این مصیبتها بر اسلام وارد شود. و ما برعکس همچو استفاده ای نکرده ایم. مصیبتها بزرگتر از الجزائر بر اسلام وارد شده و احدی از ما آنرا ننگفته است. چند وقت پیش بایکی از علماء بزرگ که از مراجع تقلید هستند و ضمناً اطلاعات تاریخی هم دارند گفتم آقا من راجع بمسئله اندلس و اسپانیا فکر میکنم که در حدود پانصد سال پیش همچو فاجعه بزرگی بر اسلام و مسلمین وارد شد (در حدود سنه نهصد، در سال هشتصد و نود و هشت خاتمه پیدا کرد) يك همچو فاجعه عظیمی در آن زمان رخ میدهد، یکی از مراکز تمدن اسلامی از آنها گرفته شد اینهمه آدم کشته شد و سوزانیده شد، مسیحیها يك جا سه هزار نفر را سوختند و آتش زدند، از یکصد و دو بیست هزار نفری مسلمان که میخواستند مهاجرت کنند و خود مسیحیها بآنها اجازه مهاجرت داده بودند صد هزار نفرشان را در بین راه کشتند، گوستا و لوبون که خودش مسیحی است میگوید جنایاتی که در اسپانیا مسیحیها بمسلمانها کردند در تاریخ دنیا نظیر ندارد؛ جنایاتی باین عظمت رخ میدهد و از آنطرف اگر شما تمام کتابهایی که از آن زمان تا امروز ایرانیا نوشته اند، چه عربی و چه فارسی، در هر قسمتی که کتاب نوشته اند يك نفر اسم نبرده که همچو حادثه ای بر عالم اسلام وارد شد تا چهره سرباینکه همسدری شده باشد و اظهار تأسفی شده باشد، یکنفر نبود که مردم را در جریان این خبر بگذارد؛ ظاهراً اول کتابی که در تاریخ اندلس در ایران نوشته شده همین کتاب تاریخ اندلس است که اخیراً آقای آیتی تألیف کرده اند و دانشگاه چاپ کرده است.

باید در منابع اینگونه قضایا با اطلاع مردم رسانده شود، آیا الان شما میدانید که

برسر برادران مسلمان شما در شهرهایی که سابقاً جزء ایران بود و امروز جزء کشورهای کمونیستی است چه میگذرد؟ آیا میدانید در ترکستان شرقی بر مسلمانان چه میگذرد؟ آیا میدانید وضع مسلمین در کشمیر چگونه است؟ آیا از آوارگان فلسطین اطلاعی دارید؟ آیا میدانید که اسرائیل امروز چه خطر بزرگی برای عالم اسلام است؟

ما امروز دو خطر بزرگ داریم، دو خطر بزرگ متوجه عالم اسلام است. قضیه الجزائر با همه اهمیتی دارد جنبه محلی دارد اما این دو خطر که عرض میکنم عمومی است و از لحاظ سیاست خارجی عالم اسلام فوق العاده اهمیت دارد. آن دو خطر یکی کمونیسم است و یکی دیگر صهیونیسم یعنی خطر جهود، صریحاً میگویم خطر صهیونیسم از خطر کمونیسم با اینکه اساس کمونیسم مادیت است بزرگتر و بالاتر است، زیرا کمونیسم کفر صریح است و بی پرده دشمنی خود را آشکار میکند، اما صهیونیسم نفاق است و پرده روی چهره منحوس خود انداخته است. صهیونیسم در تمام کشورهای اسلامی بساط جاسوسی خود را پهن کرده است. خدا میدانند که در سال چند میلیارد دلار برای اینکار صرف میشود، اینده تامیخواهند شاهرگ اسلام را بزنند، مثل دوتیغه قیچی بکار افتاده اند که ریشه اسلام را ببرند، مسلمانان باید کلاهوشیا باشند و باین دو خطر مخصوصاً صهیونیسم توجه داشته باشند، شما میشنوید در کشورهای عربی روابط فلان دولت با فلان دولت چه شد؟ سوریه با مصر چطور؟ اردن با سوریه چطور؟ عربستان سعودی چطور؟ بدانید که در همه این قضایا انگشت اسرائیل در کار است.

این خطر را باید مردم گفت، باید مردم راهوشیار و آگاه کرد، کی باید بگویند؟ آیا دولت باید بگویند؟ دولت که وظیفه خود نمیداند آیا احزاب سیاسی بگویند؟ آنها که همچو چیز هادر منامهها و اساسنامه هاشان نیست، اینها را باید خطاباً بگویند، اهل منبر بگویند، آنها هم باید بگویند که سخنگوی اسلام بشمار میروند، هر دولتی و مقامی سخنگویی دارد؛ میگویند امر رز سخنگوی دولت چنین و چنان گفت، یا

سخنگوی کاخ سفید اینطور گفت. دین اسلام هم باید سخنگو داشته باشد ، سخنگوی دین خطبا و اهل منبرند . امام رضا فرمود : و یخبرهم بما ورد علیهم من الآفاق من الاحوال التي فيها المضره والمنفعة. آنچه در نقاط دور دست ، آنچه در زیر پرده میگردد بمردم بگویند. کلام امام رضا شوخی نیست ، جدی است ، خدا گواه است همه ما مسئولیت داریم ، ما باید بدانیم ما تریا لیسیم چه فعالیتها دارد ، صهیونیزم چه فعالیتها دارد ، باید بیشتر از دولت باین خبرها آگاه باشیم ، حتی دولت اگر غافل است ما باید در این مسائل او را آگاه بکنیم ، اطلاع و آگاهی از اینها و گفتن و بازگو کردن اینها واجب است .

کرسی حسین بن علی علیه السلام اگر اینطور باشد میتواند حافظ اسلام باشد، فلسفه عزاداری حسین بن علی اینها است و الا چه فایده ای بحال حسین بن علی که برایش گریه بکنیم ؛ او چه احتیاجی دارد بگریه ما و شما . حسین بن علی میخواهد نام او ، مکتب او زنده باشد ، در مکتب او با هر باطلی بجنگیم ، با کمونیزم بجنگیم ، با ظلم ، با بی عدالتی ، با فساد ، با فحشاء ، با قمار ، با مسکرات مبارزه کنیم . شاهد انک قد اقامت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و «جاهدت فی الله حق جهاده . باز هم مگر ذکر تو و نام تو و یاد تو ما را بحرکت در آورد ، یا لیتنا کنا معکم فنفوذ معکم . آرزوی شرکت در حادثه ای که هزار و سیصد و بیست سال گذشته معنی ندارد ، اینها برای اینست که ما همیشه بخودمان تلقین کنیم و حسین بن علی را بصورت یک مکتب زنده حفظ کنیم ، اگر شخص حسین بن علی مرد مکتب اوزنده است ، در مکتب حسین و در زیر لوای حسین مبارزه کنیم . در سایه حسین و در راه حق قدم برداریم .

دیشب چه شبی بود و چه گذشت بر حسین بن علی و یاران فدا کارش ؛ شب روشنی بود برای آنها ، شب خوشی بود برای آنها .

شب مردان خدا روز جهان افروزاست روشنان را بحقیقت شب ظلمانی نیست دیشب عرض کردم خودش فرمود امشب را برای من مهلت بگیرید برای اینکه میخواهم در این شب بمناجات پردازم ، راوی گفت در آن شب یکعده سی نفری

از لشکریان عبدالله از نزدیک خیمه های حسین عبور کردند زمزمه ای شنیدند ،
 نزدیک شدند به بیند چه خبر است دیدند آهنگ مناجاتها و دعاها و استغفارهاست
 لهم دوی گدوز النحل مانند زمزمه ای که از کندوی زنبوران عسل بلنداست از
 خیم کوچک حسینی زمزمه بلند بود، یکی در حال رکوع است و میگوید سبحان ربی
 العظیم و بحمده ، یکی در حال سجود است و میگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده
 یکی قرآن میخواند، یکی تکبیر میگوید و دیگری تسبیح . آنها مجذوب این جریان
 شدند و گفتند ما اشتباه کرده بودیم، ملحق شدند پانها .

من نمیدانم آنشب خوابیدند یا هیچ نخوابیدند و تا صبح عبادت کردند و
 اسلحه های خود را آماده کردند و وضع خیمه ها را عوض کردند و بتمام معنی
 مهیا شدند .

واصبح الحسین فصلی باصحابه الفجر ثم قام خطيبا . صبح که دمید نماز
 صبح را با اصحاب خود بجماعت خواند و بعد از نماز ایستاد و خطابه کوتاهی ایراد کرد
 فحمد الله و انى عليه وقال لاصحابه ان الله عز وجل قداذن في قتلى وقتلكم اليوم
 خداوند متعال امروز بما و شما رخصت داده که کشته شویم، تکلیف ما امروز کشته
 شدن است، شهادت است . دعائی دارد در روز عاشورا، بخدای خودش میگوید :
 اللهم انت تفتى فى كل كرب و رجائى فى كل شده و انت لى فى كل امر نزل
 بى ثقة و عدة کم من هم يضعف فيه الفؤاد و تنقل فيه الحيلة و يخذل فيه الصديق
 و يثمت فيه العدو و انزلته بك و شكوته اليك رغبة منى اليك عن سواك فقرجته
 عنى و كفتنيه فانت و لى كل نعمة و صاحب كل حسنة و منتهى كل رغبة
 خدایا اعتماد حسین همیشه بتوست، امید من در هر سختی تو هستی، هر چه برای من
 پیش آید بتو تو کل میکنم . خدایا چه مشکلاتی در عمرم به-رایم پیش آمد و بتو
 ارجاع کردم و تو حل کردی، تو راه صواب را پیش پای من گذاشتی . خدایا خودم را
 بتو میسپارم .

يك نفر از سپاه دشمن از پشت خیمه ها آمد که شبیخون بزند دید که راه

بسته است، شروع کرد بجسارت و فحاشی، یکی از اصحاب اجازه خواست بایک تیر
کارش را بسازد اجازه نداد، عرض کرد من این رامیشناسم که چه فاسقی است فرمود
من نمیخواهم ابتدا بجنگ کرده باشم میخواست کاملاً اتمام حجت کرد، باشد، لهدا
در روز عاشورا مکرر با مردم صحبت کرد، انواع خطبه ها ایراد کرد و چیزی
که در دل سنگ آنها اثر نکرد همین سخنها بود.

اما عمر سعد برعکس کرد وقتی که رو برو شدند قبل از همه تیری بکمان
کر و بطرف اصحاب ابا عبدالله پر تاب کرد و گفت ایها الناس پیش امیر عبیدالله
شهادت دهید اول کسی که تیر بطرف حسین انداخت من بودم، بعد از تیر انداختن
عمر سعد رگبار تیر شروع شد، عده ای از اصحاب حسین همانجا از پا درآمدند.
دو کلمه از منظره سوزناک وداع حسین بگویم. آنوقتی که حسین تنها
ماند و همه اصحاب و جوانان شهید شدند و ابا عبدالله اجماد پاک آنها را برابر چشم
خود می بیند، حبیب بن مظهر را می بیند افتاده است، مسلم بن عوسجه راهی بیند،
علی اکبر و قاسم را می بیند، طفل شیرخوار را، ابوالفضل العباس را، خودش از صبح
تلاشها کرده، یکی از تلاشهایش این بوده که بدن اصحاب و جوانان را یک یک از
میدان به بغل گرفته و درخیمه مخصوصی همه را پهلوی یکدیگر خوابانیده است،
در آن خیمه شهید بود در کنار شهید، فقط دو نفر از این قاعده مستثنی بودند، یکی
شیرخوارش علی اصغر و یکی برادرش ابی الفضل، علی اصغر را بعد از شهادت
در کنار خیمه ها دفن کرد، علتش این بود که میدانست بعداً بر این بدنهای مقدس
اسب خواهند تاخت و نخو است آن بدن نازک زیر سم اسب ها قرار گیرد. علت
اینکه بدن ابی الفضل بکناری ماند وقتی که از سید بحر العلوم می پرسند گریه
میکند و میگوید بقدری بدن این بزرگوار قطعه قطعه بود که نمیشد حسین آنرا
حمل کند و بیاورد.

اینها بود منظره ای که در برابر حسین بود در آنروز. لما نظر الی اثنین و
سنعین رجلا من اهل بئته صرعی التفت الی الخیمه و نادى یا سکینه یا فاطمة

یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام وقتی که هفتاد و دو نفر از یاران و جوانان خود را دید در کنار هم دور و نزدیک با بدنهای آغشته بخون خفته اند ، آمد کنار خیمه و فریاد کرد: دخترانم ، خواهرانم ، با همه شما خدا حافظی میکنم . دخترش عرض کرد یا اباستعلامت للموت پدیر جان تسلیم مرگ شده ای ؟ میفرماید دختر کم چگونه کسی که بی یار و یاور است تسلیم مرگ نشود .

بار دوم هم وداع کرد ، علنش این بود که حمله برد بطرف شریعه فرات ، چهار هزار تیر انداز را عقب زد ، صف آنها را شکافت ، خودش ارساند بشریعه فرات ، نوشته اند وقتی که وارد آب شد مثل اینکه با اسب خودش حرف میزند فرمود ای حیوان تا تو آب نخوری من نخواهم خورد ، آن حیوان که در آنوقت هیچان شدیدی داشت و شاید هم حس کرد ، سر را بلند کرد و آب نخورد ، در همین حال یک نفر دادزد ای حسین تو میخواهی آب بخوری و حال آنکه لشکر میخواهند بخیام حرمت بریزند . آب نخورده بطرف خیام حرم حرکت کرد ، بار دوم با اهل بیت خدا حافظی کرد ، آنها را امر کرد بصر و تحمل و وعده اجر از جانب خدا بآنها داد . بآنها فرمود لباسهای خودتان را بپوشید یعنی لباسی بپوشند که مناسب با اسیری باشد . اینها شما را اسیر خواهند کرد ، بعد فرمود خودتان را آماده تحمل سختیها بکنید و مطمئن باشید که خداوند نگهبان شماست و شما را از شر دشمن نجات خواهد داد ، عاقبت شما را نیک خواهد کرد ، دشمنان شما را با انواع بلاها معذب خواهد کرد ، در عوض بشما انواع نعمتها و کرامتها خواهد داد ، مبادا حرفی بن بان بیاورید که از قدر شما بکاهد .

سبحان الله چه ایمانی است ، چه اطمینانی است ، باز هم مطمئن است از جانب خدا که عزت با اوست و ذلت با دشمن است ، باز خودش را شکست خورده نمی بیند دشمن را شکست خورده نهائی نمی بیند .

آخرین وداعش همین بود ، وقت و جنگید تا شهید شد . راوی گفت فوالله ما رایت مکتوراً قط قد قتل ولده و اهل بیته و اصحابه اربط جا شامنه یعنی مصیبت زده ای مانند حسین سراغ ندارم که فرزندان و خاندان و یارانش را جلو

چشمش کشته باشند و اینقدر قوی القلب و شجاع بوده باشد . در همین حال مانند شیر حمله میکرد و آنها مانند گوسفندان فرار میکردند . يك نقطه را مرکز قرار داده بود و بعد از حمله بهمان نقطه برمیگشت . آن نقطه در نزدیکی خیمه ها بود بطوری که آواز آنحضرت میرسید بهخیمه ها ، زیاد ازمرکز دور نمی شد ، ملاحظه خیمام حرم را داشت ، همینکه برمیگشت و بمرکز خود قرار میگرفت فریاد خود را بلند میکرد بطوری که اهل بیت بشنوند و میگفت لاحول ولا قوة الا بالله هیچ حرکت و گردشی و هیچ نیروئی نیست مگر آنکه از خدا است . اگر میجنگم این قدرت را خدا داده ، اگر صبر دارم از خدا است ، اگر شکر و ورضا دارم از خدا است ، هر چه هست از خدا است . من فکر میکنم چگونه این زبان خشک در آن دهان خشک میچرخید و بزحمت این ذکر را تکرار میکرد .

فوق لیستریح ساعة خواست لحظه ای استراحت کند ، یکی از آنها سنگی بپیشانی مبارکش زد ، خون جاری شد ، خواست با جامه اش خون را از پیشانیش بگیرد ، یکنفر دیگر تیر زهر آلودی بسینه مبارکش زد ، فرمود : بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ،

ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



الحمد لله رب العالمين فاطر السموات والارضين - والصلوة والسلام
على جميع الانبياء والمرسلين، سيما خاتم النبيين الرافع اعلام الحق والدين المبين
وعلى آله واصحابه المنتجبين والائمة المعصومين والشهداء والصديقين
اعوذ بالله من الشيطان، الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا
يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان
ضعيفاً .

از موضوعات مهم اسلامي كه بسيار در باره آن بحث شده موضوع جهاد است
در بيشتر آيات قرآن كه درست دقت كنيد پس از هر چند آيه‌اي دستور جهاد است ،
چند آيه كه درباره اصول اعتقادي و اجتماعي و اخلاقي و احكام آمده بعد مي بينيم كه
بزبانها و عناوين مختلف فرمان جنگ و جهاد ميدهد ، از طرف ديگر تبليغاتي كه
عليه اسلام از چند قرن پاي‌نطرف شروع شده همين موضوع جنگ و فتوحات و پيش-
رفتگائي است كه مسلمانها كردند ، تا آنجا كه اين تبليغات سوء بين جوانهاي ماو
بين تحصيل كرده‌هاي ماهم كم و بيش تأثير کرده ، محققين اسلام و غير مسلمان و
كساني كه مردان منصف و اهل تحقيق بوده اند براي دفاع از اسلام و اصول و جهاد اسلامي
كتابهائي نوشته اند ، جهاد اسلام يعني چه و اسلام چگونه پيش رفته ؟ آيا يك چنين
تحول بزرگي كه در جزيره العرب پيش آمد ، اين انقلاب فكري و اخلاقي و اجتماعي
تلفات از دو طرف چقدر بود؟ و جنگهاي اول صدر اسلام آيا جنبه دفاعي داشته يا جنبه
پيشروي و تهاجم ؟ اين خود مطلبي است كه اگر بخواهيم وارد اين بحث بشويم

شاید از متن مطلب دور بشویم و بآن مقصودی که در نظر است نرسیم .
 موضوع دفاع پیش از آنکه در تحت قوانین و مقررات و دستورات دینی یا اجتماعی
 در آید يك امر فطری و نفسانی است ، خداوند درغریزه و باطن انسان يك مبدأ و
 قره‌ای آفریده بنام قوه غضب در حیوانات هم کم و بیش بصورت‌های مختلف هست که
 این نیروی مبداء غضب برای دفاع از حق و حیاتی است که این موجود دارد هر موجود
 زنده‌ای که خاصیت حیاتی داشت و حق حیاتی داشت بیک صورتی قدرت دفاعی
 دارد که از غریزه بجوارح و اعضاء ظهور می‌کند، این نیرو را پروردگار عالم در نباتات
 قرار داده ، بلکه می‌بینیم در نباتات هم کم و بیش همینطور است، شاید بعضی از نباتات
 و گیاهها باشند که ثمره و گل و بهره آنها برای اینست که دیگران استفاده کنند
 بعضی از نباتات و گلها هستند که ثمره و بهره‌شان تنها برای تولید نسل و ابقای وجود
 آنها است، یا اینکه دیگران از همان منظره و ظراوت آن استفاده کنند، باین جهت
 بعضی از درخت‌های میوه خا‌های خشک و تیزی دارد بعضی از گلها هم همینطور گویا
 خا‌های تیز و این شمشیرهای جان‌خراش که بصورت خار در اطراف این گل درآمده
 همان نیروی باطنی‌ا‌را نشان می‌دهد که من وقتی چنین موجودی معطر ، چنین موجودی
 زیبا و لطیف از خودم بروز داده‌ام باید این سلاح هم اطراف من باشد که دست هر بازیگر
 و متجاوززی بآن نرسد و آنرا پشمرده نکند، نمی‌دانم این شاعر کیست (دیروز در آن
 جلسه‌ای که داشتیم یکی از جوانها این شعرها را خواند من فقط دو بیتش را یاد گرفتم)
 بیت اولش فراموش شده بسیار عالی و خوب گفته (۱)

خواری خلل درونی آرد

بیداد گری زبونی آرد

می‌باش چو خار حربه بردوش

تاخر من گل کشی در آغوش

راستی این شعر از جهت بلاغت چون معجزه است ، هم از جنبه واقعیت هم از
 جنبه شاعرانه، این واقعیتی است که توسری خوزی و ذلت قوای نفسی انسان را و آن
 هم آهنگی که باید داشته باشد ازین می‌برد ، مزدمی که در ذلت و زبونی زندگی
 کنند ممکن است حقایقی را خوب ادراک کنند ولی نمیتوانند نه بازباشان و نه

(۱) از نظامی گنجویست ، بیت اول این است :

چون موش در آب مرده بودن

تا چند چه یخ فسرده بودن

بادستان ابراز دارند، این همان معنای خلل است یعنی تعبیری از این بهتر نمیتوانیم
 بگوئیم «خلل» یعنی دستگاه ادراکی و عملیش با هم هم آهنگی ندارد، خواری خلل
 درونی آرد، این خار هم اگر بخواهد آن طراوت گلوزی بماند و قامت راست خود را حفظ
 کند باید با همان خارهایی که اطرافش هست دست متعدی را کوتاه کند، این همان
 است که بحسب قانون تحول و فطور در مزاج حیوان بصورت شاخ و چنگال و دندان
 ظاهر میشود و در انسان بصورت غریزه و مبدأ غضبی است، انسان روی اینکه عقل
 مدیر قوای دیگر اوست، این مبدأ غضبی را برای دفاع از حق و از حریم و حیثیت و
 ملیت بصورت سلاح درمی آورد، بنابراین اگر فرض کنیم یک قانونگزاری یا یک
 پیغمبری بیاید بگوید که اساساً جنگ کردن و دفاع کردن باید در یک ملتی، در یک
 امتی از میان برود مثل اینست و هیچ فرق نمیکند که یک پیغمبری دستور دهد مردم
 از زن و مرد برای اینکه قوای شهبانی موجب زحمت و اخلال شده باید همه اینها را
 از تناسل و رجولیت و تولید نسل انداخت، پس باید این نیرو در بشر باشد، فقط مطالب
 اینجاست که باید درست هدایت شو، همانطوریکه خداوند در انسان این مبادی و قوا
 را آفریده راه انجام آن و طریق صحیح آن در راه خیر و مصلحت، در راه تولید مثل
 و بقاء نوع باید هدایت کند، همانطوریکه شهوت غذا در انسان آفریده باید آنقدر
 بخورد که جسم و جاننش محفوظ بماند، اگر همین شهوت را در مجرای صحیح و روی
 اصول صحیحی بکار نبردهمان که وسیله بقاء است وسیله فنا میشود، از افراط در غذا-
 خوری و تنوع در شهوات بجای اینکه ۸۰ سال ۱۰۰ سال عمر بکند در سن ۳۰ سالگی
 و ۴۰ سالگی خود کشتی میکند، همینطور مبدأ شهوی تناسلی در انسان بجای اینکه
 برای تولید مثل و ایجاد نوع بکار برده شود اگر در راههای شهوات غیر قانونی بکار
 برده شود بجای اینکه بقای نوع را تأمین بکند موجب فناء نوع خواهد شد و مبتلا به
 سیفلیس و سوزاک و در نتیجه قطع نسل میشود. همینطور این مبدأ غضبی در انسان چون
 ظهور کرد و بکار افتاد اسلحه بدست می گیرد و باید در راه دفاع از حق و ناموس و شرافت
 و کشور مصرف بشود، اگر همین مبدأ در راهی که خداوند و قانون خلقت معین کرده

است مصرف نشد و منحرف گردید مثل عموم جنگهای جهانگیران دنیا بیجهت
 بیبانه‌های گوناگون، بعنوان ملیت‌ها، کشور گشائی، دست یافتن بسرزمین دیگران،
 مصرف اعدام و نابود کردن نوع بشر خواهد بود، از یک طرف این مبدأ غضبی در انسان
 هست از طرف دیگر باید بوسیله تشریح این مبدأ هدایت بشود، بچه صورتی در بیاید؟
 اگر دین و آئینی هم نبود عقلای دنیا وصلحا میخواستند بنشینند و یک راه اصلاحی
 پیدا کنند، چه میکردند؟ میتوانیم بگوئیم جنگ در دنیا از میان برود؟ این حرفی است،
 امروز هم این ادعا را میکنند، جامعه‌های صلح و تجدید سلاحها شب و روز کار میکند
 اما روی زمین، توی تالارها، میان اطاقها، ولی در زیر زمینها کارخانه‌ها بسرعت
 سلاحهای مخرب و بنیان کن بشر می‌سازد، در زیر پای همان مردمی که بالانشسته‌اند
 و دم از صلح و اصلاح و تعطیل جنگ و تعطیل آرمایشهای اتمی می‌زنند، زیر پای همانها
 مشغول ساختن بمبهای اتمی هستند؛ پس چه باید کرد؟ باید این نیرو در راه حق باشد.
 این همانیست که اسلام میگوید، جنگ قتال را جهاد نام گذاشته، بعد هم ضمیمه
 میکند، قرآن و اخبار و دستورات دین ما جهاد فی سبیل الله را، یعنی چه؟ در راه خدا.
 راه خدا کجاست؟ بکدام طرف است؟ بطرف آسماناست یا بطرف کعبه است و بیت-
 المقدس است؟ راه خدا همان راه صلاح و خیر جامعه عمومی بشر است، یعنی راه عدالت
 یعنی راه حق، یعنی راه آزادی بشر که یک عده‌ای، یک طبقه‌ای بر قوا و نیروهای
 مردم چنان سلطه نداشته باشند که هم جلو حرکت فکری جامعه بشر را بگیرند
 و هم دست آنها را اندر از شدن بمنابع طبیعی که خدای عالم در دسترس همه قرار داده
 است بازدارند، همان طوریکه خداوند بهمه نیرو و قدرتهای باطنی و استعدادهای
 معنوی عنایت کرده همان طوریکه این هوا و فضا و نور و زمین را برای همه آفریده
 سبیل الله همان است که همه مردم از همه استعدادهای باطنی خود برخوردار باشند
 و از استعدادهای طبیعی برای چنین آزادی جاهدوا فی سبیل الله آمده، بصورت
 جهاد آنها در راه خدا، در آئین اسلام یکی از ابواب فقهی ماباب جهاد است آن هم
 ملاحظه بفرمائید در باب عبادات از آن بحث میکنند، چون فقه ما دو قسمت است: یک

قسمت باب معامله است یکقسمت هم باب عبادات، آن قسمتی که عبادات است فرقی با ابواب معاملات اینست که در قسمت عبادات قصد قربت لازم است مثل حج و نماز و روزه و زکوة و خمس و امر بمعروف و نهی ازمنکر و جهاد، اینها همه از ابواب عبادات است، یعنی اگر کسی شمشیر دست گرفت و رفت با کفار هم جنگید ولی قصد قربت نداشته باشد ثواب نمی برد، اگر هم کشته شد شهید و مأجور نیست، آن کسی میتواند جهاد کند و شمشیر بردارد و ثواب باشد و انجام تکلیف کرده باشد که بقصد قربت قیام کند، قربت یعنی چه؟ یعنی نزدیکی بخدا، باز هم می بینیم مثل فی سبیل الله، خدا کجاست که باو نزدیک بشویم؟ خدا همانجاست که ناظر است و اراده خدا و صفات الهی است که در عالم ظهور کرده و متصف کردن اجتماع و افراد را بصفات الهی. خدا حکیم است، خدا عادل است، خدا رحیم است، تحقق دادن حکمت و عدل و سرچشمه های رحمت و خیر را بروی مردم باز کردن معنای جهاد فی سبیل الله است. آنهم در باب عبادات بیان شده است، قرآن و آیات را که در نظر می گیریم می بینیم که آیات قرآن هر جا کلمه قاتلوا، جاهدوا است دنبال آن این قیدهست این جمله هست که فی سبیل الله. در این آیه ای که عنوان کردم میفرماید: الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا. گویا قسمت کمرویش مسلم است، قتال و جنگ در دنیا هست با طبیعت و سرشت بشر است، ولی مطلب صغروی اینست که مردم دنیا دو دسته هستند الذین آمنوا.....

خواه ناخواه زندگی جنگ و کوشش است اما آنهایی که بیک هدف عالی ایمانی آشنا هستند آنها در راه خدا می جنگند اگر آن نشد در راه چه؟ در راه طاعت است، میرسیم بکلمه طاعت شما میبرسید طاعت یعنی چه؟ این چه جور کلمه ایست آیا در قرآن کسانی که قرآن میخوانند باین کلمه دقت کرده اند؟ طاعت مبالغه در طغیان است. طغ الماء یعنی آب بقدری سیل، بقدری زیاد شد و فشار آورده که از بستر خودش خارج شده خانه های اطراف را خراب میکند، درختها و مزارع را ویران می کند،

این معنای طغیان آب است، طاغوت یعنی آن فرد طاغی، آن فرد خودسر، بسیار این کلمه جامع‌تر است از کلمه‌ای که فلاسفه یونان، علمای اجتماع اختراع کرده‌اند و هنوز هم رایج است: باسم مستبد یا دیکتاتور برای اینکه مستبد ممکن است مستبد بر خودش باشد شہواتش بروی حاکم باشد اما طاغوت آن است که از تمام حدود و حقوق اجتماعی خارج میشود و همه را پایمال میکند، مثل اینکه طوفانهای نفسانی و شہوانیش چنان از جاواز حد بیرون رفته که همه حدود را زیر پا میگیرد، بعضیها این طور گمان میکنند که از طاغوت مقصود بت است البته بت هم یک مصداقی است ولی این تعبیر نه بالغت زیاد درست می‌آید نه با موارد استعمال، برای اینکه لغت میگوید: الطاغية الجبار المتكبر، الثاني الطاغوت: كل متعد، كل رأس ضلالة، الشيطان الصارف عن الخير، الاحمق، نصب ملوك الروم و كل ملك. قرآن هم در آید دیگر «سوره نساء» میفرماید: یریدون ان یتحا کموالی الطاغوت و قد امر و ان یتکفروا به اگر مراد بت باشد پیش بت که محاکمه نمیبردند، یعنی باو حکمیت میدهند باو قضاوت و حکومت میدهند؛ پس معلوم میشود مراد بت نیست و در قرآن شاید در نه مورد یا هفت مورد کلمه طاغوت آمده در سوره بقره و آیه شریفه آیه الکرسی که ثواب خواندنش بسیار است بخصوص بعد از نمازها، دو بار تکرار شده:

الاکراه فی الدین قد تبین الرشد من الفی فنه یتکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
 فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انقسام لها والله سمیع علیم؛ الله ولی الذین
 آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت
 یخرجونهم من النور الی الظلمات **تثانی و زمانه ما**

مطلب از این دوشق بیرون نیست یا تصرف در وجود انسان، در اراده انسان و در نفسیات انسان بدست خداست اثرش اینست که بتدریج این فرد از تاریکیهای خودبینی اشتباهات و شہوات بیرون می‌آید و به نور علم، معرفت، آینده بینی جلو دیدش وسیع خواهد شد، یا از آن طرف است، اگر این نشد طاغوت سر و قتش می‌آید، نمیشود مردم بی ولی زندگی کنند یا ولی خداست یا طاعت و بت، پیغمبر و امام هم ولی اند اگر میگوئیم که اینها ولی هستند برای اینکه اینها هم همان اراده خدا را اجرا میکنند ولی الله اند بصلاح مردم از خود مردم نزدیکترند که فرمود: الست اولی بکم من انفسکم؟

آیامن بشما از خود شما نزدیکتر نبودم؟ شما می‌خواستید بت پرست باشید، شما می‌خواستید جاهل باشید، شما می‌خواستید خون‌همدیگر را بریزید، شما می‌خواستید ضعیف و ذلیل و زبون و توسری‌خور ملل مجاور باشید دیدید وقتی که من در شما تصرف کردم همه چیز پیدا کردید در روز داستان غدیر این جور پیغمبر خدا اتمام حجت کرد چون این تحول مشهود شده بود چون بمرحله عمل رسیده بود؛ «الست اولی بکم من انفسکم؟ پس اگر خدا و اولیاء خدا متصرف نباشند قهرأ متصرف طاغوت خواهد شد نتیجه و علامتش چیست؟ یخرجه من النور الی الظلمات از نور فطرت، نور عقل، نور ادراک، اینها را بتدریج رو بظلمت جهل و شهوات و اشتباهات و بد اندیشی‌ها و بد بینی‌ها میکشاند، پس همانطوریکه در آن آیه فرمود: الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله، در مقابلش والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت، جنگ مسلم است در این دنیا هست، اگر در پایان دنیا آنروزیکه جنگ برداشته شد باید دنیا به آخر رسد یا نئیای دیگری باشد یا غریزه بشر تبدیل یابد، اگر تبدیل پیدا کرد زندگی دیگری است ولی این دنیا با این غرائز جنگ بصورت‌های مختلف هست، ولی فرقی نیست آن‌هایی که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند آن‌هایی که ایمان ندارند در راه طاغوت می‌جنگند، در راه مردم خود خواه مستبد متکبر، کسانی که از حدود تجاوز میکنند بعد جنگ را میگویند برای چیست اینهم مطلب دوم ما است تا اینجا با نمره گذاری که از یادم رفته، مطلب اول راجع باین بود که جنگ يك اصل فطری و غریزی است و نمیشود که نباشد مطلب دوم این بود که دین کامل نه دین مسیحیت، دین مسیحیت همانطوریکه بظاهر میگوید جنگ نباشد یعنی اینها اینطور تلقینش کرده‌اند، میگویند مسیح گفته اگر يك کسی سیلی باین رویت زد آن رویت را هم نگهدار اما عملاً هم اینطور بوده؟ این جنگ‌هایی که در دنیا ایجاد شده اینها از کجا آمده؟ ما مسلمانها ایجاد کردیم؟ و اینهمه کشتارهایی که در این قرن اخیر در دنیا چه در داخله کشورها، و چه در جنگ‌های عمومی پیش آمده اینها بدست کیمیا بود، از طرف دیگر هم مسیحیت میگوید که اگر می‌خواهید بخدا و ملکوت خدا نائل

بشوید زنها شوهر نکنند، مردها هم زن نگیرند، آیا این عملی شده؟ آیا اروپای مسیحیت کانون شهوت نشده که عکس العمل همان جلو گیری ها است و با سم مسیحیت یکمده راهب و راهبه توی دیرها نشسته اند و قوای حیاتی خودشانرا تعطیل کرده اند اگر این باشد مسیحیت واقعی یایک امر موقت زمانی بوده یا این آئین دروغ است ولی مسلماً چون قرآن مسیح را تصدیق کرده است ما باید باور کنیم این حرفها دروغ است «رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم».

رهبانیت تنها زن نگرفتن وزن شوهر نکردن نیست، نشستن در یک گوشه ای و دفاع از حق نکردن و قانون دفاع از هستی و حق را تعطیل کردن آنها در حقیقت رهبانیت است، بنابراین نمی تواند قانون عمومی دنیا باشد، آن آئینی میتواند دنیا را اداره کند که اول هندسه غرائز بشری را تنظیم کند و از روی غرائز بشری هندسه اجتماع را تنظیم کند و بگوید این غریزه در تو هست اما این را در راه آدم کشی، چاقو کشی، برای پول، برای شهوت، برای کشور گیری، برای دست انداختن بسرزمین دیگران مصرف مکن، باید در راه خیر باشد دفاع از حقت کن دفاع از ناموست کن دفاع از کشورت بکن، دفاع از آئین کن، دفاع از حقوق عمومی بکن. پله پله درجه بدرجه باید این غریزه را در این مسیر پیش ببری. بعد می بینیم آیات قرآن بر روی می کنیم «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين (۱)» این همان فی سبیل الله است که دو جنبه اثبات و تقی است، یکی اینکه بجنگید، برای چی بجنگید کشور گیری کنید غنیمت بدست بیاورید؟ نه، یکی اینکه صدای حق و مطلب حق را ب مردم دنیا برسانید، این معنای فی سبیل الله است مردم را آزاد کنید، دیگر اینکه مانعهای حیات بشری را از میان بردارید، آن قدرتها و طبقاتی که در مقابل حقوق مردم ایستادگی میکنند، و روپوش و سرپوشی روی افکار و حقوق عمومی اند، آنها را بردارید مردم را از این فضاهای اختناق آور آزادشان کنید تا با خدا و مبدء عالم آشنایشان کنید: «حتی لا تكون فتنة» ... آنقدرتهای

(۱) سوره بقره. دسوره انفال - و يكون الدين لله.

متمم کزی که مردم ضعیف را می فریبد ، بجان هم انداختن مردم ، آنها را از حق بسوی خلق سوق دادن ، از توحید بشرک و بت پرستی و چوب پرستی و آدم پرستی منحرف کردن تا این فتنه ها از راه تکامل بشر برود و از میان برداشته بشود ، تا طبقات مخصوصیکه سرمایه های مردم را برای شهواتشان بکار میبرند و حقوق میلیونها مردم را مثل امپراطوریهای روم و ایران با مال میکنند از بین بروند . گفت : بعثنا لخرج الامم من ذل الادیان الی عز الاسلام ، وقتی که آن مرد ، آن مرد عرب پا برهنه دیروز با فرمانده قوای ایران رو برو شد ، او گفت : شما برای کشور گیری آمدید ، برای غنیمت آمدید ، گرسنه هستید برهنه هستید ، سیرتان میکنیم ، پول بشما میدهیم بفرماندهانتان ، پسر بازهاتان میدهیم ، پسر زمین خود بر گردید ، او همی گفت و بگمناش در آن مرد تأثیر کرده ، این مرد بنگزید چه گفت ؟ و گفته اش چه جور در تاریخ باقی مانده آن مرد سرش را بلند کرد يك كلمه گفت يك كلمه پر معنی گفت . ما از طرف پیغمبر خودمان مبعوثیم تا اینکه ملل دنیا را از ذلت قوانین بشری و ادیان تجملی که برای يك طبقات خاصی است بیرون بیاوریم و همه را در مقابل حق و بعزت اسلام برسانیم ، الی عز الاسلام . این جهاد اسلامی است این معنی جهاد است یعنی کوشش برای حق ، اسمش را هم جنگ و قتال نمیگذارند ، جهاد یعنی کوشش برای حق در باب عبادات هم ضبط میکنند ، قید فی سبیل الله هم بآن میزنند .

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی پرسید یا رسول الله فردی میرود بمیدان جهاد برای اینکه شاید غنیمتی بدستش بیاید ، سه بار فرمود : اجری نزد خدا ندارد ، دیگری پرسید که کسی بجنگ میرود برای اینکه شجاعت خود را بیازماید میرود برای اینکه مردم ببینند شهرتی پیدا بکند آیا مجاهد فی سبیل الله است ؟ فرمود نه ، عرض کرد پس مجاهد فی سبیل الله کیست ؟ فرمود آن کسیست که جهاد کند ، لیکن کلمه اللهی العلیا ، تا اینکه اراده خدا بالا بیاید و حاکم بر اراده ها شود این همان راه خداست این معنای جهاد اسلام است اگر بخواهیم بحث کنیم آیات را بررسی بکنیم مجالی نیست ، ولی مسلمانان بعد از صدر اول منحرف شدند ، در زمان خلفای اموی همان

طوری که اسلام همه چیزش مسخ شد جهادش هم مسخ شد ، این مربوط بمطلب اولی
 اسلامی میشد، چه کلمه خوبی میگوید کارلایل انگلیسی که عین عبارتش یادم نیست
 وقتی دفاع از اسلام میکند که اسلام را منتهم میکنند با جنگ و شمشیر پیشرفته ،
 میگوید مطلب را بالاتر از این بیاورید بررسی کنید اسلام حق است یا حق نیست اگر
 يك آئين حقی است آئين توحيد است آئين خدا پرستی است نظامات دارد قوانین عادلانه
 دارد و مردم را بسعادت میرساند این آئين حق است از جانب خداست اگر حق است حق
 باید پیش برود اگر باشمشیر نشد با دندان و پنجه باید پیش برود دیگر نمیتوانند
 بگویند چرا اسلام باشمشیر پیش رفته؟ حق پیش رفته یا باطل پیش رفته؟ شما از این
 طرف حساب میکنید میگوئید چون باشمشیر پیش رفته پس باطل است ، نه، ما میگوئیم
 چون حق است باید باشمشیر پیش برود ، چرا از آن طرف حساب میکنید اگر عناد
 ندارید اگر نمیخواهید دروغ بگوئید اگر نمیخواهید قیافه اسلام را در نظر يك
 مشت مردم عامی و متعصب اروپا لکه دار کنید چرا این جور میگوئید؟ چون جنگیدند
 پس اسلام باطل است، بگوئید چون اسلام حق است پس دستور جنگ داده است . اگر يك
 بوته ای باشد که گل نداشته باشد برای چه خار اطرافش روئیده بشود؟ اگر انسان
 حق حیات و زندگی و دفاع ندارد این حق فردی را ندارد، چرا غضب داشته باشد؟ چون
 غضب دارد پس يك حقی دارد چون حق دارد ، باید این نیرو را بکار اندازد اما در باطل
 نه ، باید دفاع از حق خودش بکند دفاع از ناموس خودش بکند این حقیقت جهاد است
 که ملازم با يك دینی است که حق است و قانون دارد نمیشود باور کرد يك دینی از طرف
 خدا بیاید و حق باشد و برای اصلاح دنیا باشد هیچ جنبه دفاعی و تبلیغی و پیشرفت
 نداشته باشد اصلا باور کردنی نیست، اگر يك همچو دینی میآید ما نباید این دین را
 بپذیریم ، که بگوید این دین از جانب خداست برای سعادت بشر است تا روز قیامت
 باید مردم را رو به حق، رو بسعادتی سوق بدهد، دینی است که باید اصلاح کند بشریت را
 باید بشر را از واژگونی بطرف شهوات حیوانی، قامتش را راست کند، بطرف خدا
 متوجه کند، باید عدل و داد در دنیا ایجاد کند، باید جنگهای غارتگری و آدم کشی

و کشور گشائی که سران دنیا عده ای را آلت میکنند بعنوان ملی و غیر ملی ، آنها را باید از بین برد ، لیکن الدین کله الله يك همچو دینی بیاید ، بعد بگوئیم نه این دین گفته که هر کس آمد ورتان از شما پرسید بگوئید بده يك خدائی هم هست يك پیغمبری هم هست ، هر که آمد بشما گفت دنیا چه جور باید اصلاح بشود بنظر من مصلحت در این است که دنیا بچنگند دست این قلندهای دنیا ، اینها ئیکه بناموس و زندگی و حقوق مردم ت دی میکنند اگر کوتاه شود بد نیست ، این دین شد ؟ وقتی گفت حق است باید شمشیر بدهد دستش بگوید این حق باید پیش برود تا کجا پیش برود ؟ تا آنجائی که دین پیش برود اگر تسلیم شدند گفتند ما مسلمانیم میشوند برادر شما ، اگر بکفر باقی ماندند گفتند ما کافریم بعقایدمان باقی میمانیم عبادت خودمان را میکنیم ولی تابع قانون عمومی اسلامی هستیم این ذمی میشود وقتی ذمی شد باز با مسلمانها در حقوق برابرند ، دیگر نمیتواند عرب بگوید چون دین از کشور من آمده از این جهت من تفوق بر عجم دارم ، عجم هم که مسلمان شدند هم میشود مثل عرب ، با تقوی تر شد میشود فوق عرب ، بیشتر با صول و معارف اسلام آشنا شد ، این است میزان ، چینی باشد ، رومی باشد ، زنگبازی باشد ، سیاه و سفید هر رنگی باشند این حقیقت را پذیرفته اند میشوند يك فردمسلمان در تمام حقوق مساویند دیگر حق ندارد کسی او را بگوید چون بعد از من اسلام آوردی من عربم جلوتر آمدم تو عجمی بعد آمدی از این جهت من حقم مقدم است تو حقت مؤخر است ، انحرافی که در صد اول اسلام پیش آمد روی همین زمینه بود عرب کم کم باین غرور دچار شد گفت من چون جلوتر اسلام آوردم ، اسلام از کشور ما آمده ، از مملکت ما آمده ما حقان مقدم است و شروع کرد بتجاوز بحقوق ایرانیها و اینها را عقب زدن بعد هم بیشتر این همه بدبختی ها از روی همین عصبیت نژادی و قومی ، بدبختی ها که امروز عمال بیگانگان دستگاه بیگانگان ، مسلمانها را تجزیه کردند ، دیوارها مقابل آنها کشیدند از همانجا پیدا شد ، ولی اگر این بود که همه برادرند ، همه برابرند ، جنگ میکنند برای اینکه مردم را آزاد کنند همانطور که در صد اول بود .

خلاصه آنکه آیا همیشه دینی درد دنیا باشد، آئین خدائی باشد و برای پیشرفت و دفاع از این دین دستوری نداده باشد؟ اگر بخواهیم فرض را هم بکنیم فرض هم درست در نمیآید با کی باید جنگید؟ با کی بجنگیم؟ جهاد با کی است؟ اول مطلب جهاد اینست که اسلام باید دعوتش را اعلام بکند دعوت چون دعوت فطری است مردم دنیا قهرآ استقبال میکنند، مردم فطری دنیا، آنهائی که آزاد زندگی میکنند، توده های مردم قهرآ طبقات حاکمه و آنهائی که منافعشان را در این میدانند که مردم بیک حتی نگرند قهرآ مزاحمت میکنند پس جنگ درمی گیرد. جنگ درمیگیرد تا این قشره را از بین میبرد این قشره ای که روی استعدادهای بشر بود این قشره ها می آید بالا، آیا در ایران همینطور نبود، مردم اگر تاریخ را ببینند توده های مردم از دعوت اسلام استقبال میکردند فقط نظامی ها که حیره خور دستگاههای حاکمه بودند مقابل مسلمین مقاومت میکردند و الا زیر این قشره و دستگاههای عمومی مردم بآنها کمک و راهنمایی میکردند، راه نشان میدادند در قضایای تاریخی ما بسیار داریم که توده های روم و ایران با مسلمانان همدستی میکردند، میگفتند شما بیایید اگر این است شعارتان: الله اکبر.

همه مردم در مقابل خدا یکسانند ما هم حاضریم کمک کنیم، آنها شروع کردند جنگیدن تا این قشره فاسد پوسیده ای که روی افکار و استعدادها را گرفته بود در ایران بر طرف شد، یک مرتبه استعداد ایرانی روئید، یک ورق بزیند تاریخ قبل از اسلام و یکی بعد از اسلام را، این همه شعرا، این همه علماء، این همه نویسندگان، این همه محققین این همه گوینده ها چگونه یکباره روئید، این نتیجه همان اسلامی بود که آن قشره را شست، آن قشره فاسد شده.

پس تا آنجائیکه مانع پیش بیاید اسلام میگوید باید مانع را بر طرف کرد حق را بر مردم اعلام کرد، اگر آنها هجوم کردند جنگ جنبه دفاعی پیدا میکند، و گرنه برای ابلاغ رسالت بعامه مردم است، چون دین خدائی است و اگر مزاحمت کردند، مانع ایجاد کردند، رفع مانع کردن لازم است و دیگر دفاع است و اگر

کفار و بیگانگان هجوم کردند يك كشوری که بصورت اسلامی در آمده است آنوقت همه مسلمانها باید دفاع کنند ، پس این دو جور جنگ است پیشروی و دفاعی يك جنگ و جهاد دیگر هم داریم که داخلی اسلام است اگر يك اقلیت مذهبی که باید در ذمه اسلام باشند اگر از حدود ذمه خارج شدند یعنی این کسی که یهودی است مسیحی است در كشوری که قانونش قانون اسلام است حکومتش حکومت اسلامی است قوانین و حدود اسلامی اجرا میشود مالیات بدش مسلمانها هستند يك جمعیت یهودی یا مسیحی که اقلیت دارند و در آنجا زندگی می کنند اسلام با آنها چه نظر دارد ؟ میفرماید اگر بحدود ذمه عمل کردند اینها مثل يك فرد مسلمان ، عباداتشان را آزادانه انجام بدهند مالیاتشان را بدهند که همان جزیه است ، بعدهم تمام حدودشان ، خونشان ، جانشان ، مالشان . محفوظ خواهد بود و مثل يك فرد مسلمان ، کسی حق تعرض بمال و عرضشان ندارد و اگر از حدود ذمی خارج شدند محارب میشوند ، این هم يك جور جنگ است ، مسلمانها باید با آنها بجنگند چون از حدود مقرر سر کشی میکنند . باید با آنها در داخله کشور اسلامی جنگید ، تا تسلیم حق و قانون شوند ، تا اینکه سرشان را پائین آورند ، تا در تحت حکومت و قوانین اسلام در آیند ، اکنون نظر فقه اسلامی را برای اینکه حدود ذمی چی هست ؟ ملاحظه نمائید و کسی که ذمی است در يك کشور اسلامی تا چه موقع مسلمانها موظفند که با آنها رفتار ذمی کنند ، این قسمتی است که در تمام کتب فقهی ما هست و هم من از کتاب مختصر نافع مرحوم علامه حلی برداشته ام میفرماید شروط ذمه پنج است : ۱- باید جزیه بدهد . (یعنی يك مالیاتی به بیت المال مسلمانها باید بدهد که حقوقش حفظ شود و مسلمانها بوی آزار نرسانند) ۲ - نسبت بمسلمانان آزار نرساند و بزنانی که عنوان مسلمان دارند معاشرت و زنا نکند و اموال مسلمانها را نددزد (و بادشمنان مسلمین همدستی نکند) . ۳- تظاهر به مجرمات نکند ، مثل شراب خواری ، زنا ، نکاح محارم ۴ - کلیساهای کنیسه های نوینی احداث نکنند و ناقوس نوازند و قوانین عمومی درباره آنها اجراء شود ، (و ملحق بهمین است بحث و احکام درباره

کنیسه و مساجد و مساکن) جایز نیست احداث و اگر احداث کردند باید زائل شود. آری بالا سر مأذنه مسلمانها صدای ناقوس آنها نباید بلند بشود ۵ - ولایعی الذمی بنیانه فوق المسلم، مرد ذمی حق ندارد عمارتش را آتقدر بلند کند که بالای عمارت مسلمانها باشد.

این ذلت است برای مسلمانها، عمارت چندین طبقه خیابانها مال کیست؟ کیها هستند در این مملکت بادشمنان مسلمین دارند همدستی میکنند؟ این قانون اسلام، این فقه اسلامی است، از خودتان اعتراف میخواهم، کیها اموال مسلمانها را میدزدند و به صهیونیسمها و اسرائیلیهای بین المللی کمک مینمایند؟ کیها زندهای مسلمانها را از حدود عفت خارج میکنند؟ اینها زمینند؟! یا محاربند؟ حکمش را باید فقیه بدهد، اگر باین حدودی که علماء اسلام و علمای شیعه بیان کردند (فرض مینکنیم انشاء الله در مملکت مانیت) اگر دولت و حکومتی هم با اینها بند و بست داشت تکلیف مردم مسلمان باین دولت چیست؟ باین حکومت چیست؟ بحکم فقه اسلامی، نمیخواهم روی تعصب گفته شود، از یک طرف مسلمانها را آواره بکنند میان بیابانها و بحدود اسلام تجاوز بکنند و از یک طرف ثروتهای مسلمانها را بعناوین مختلف نه کارهای اساسی و تولیدی نبردند و میبرند، ترویج فحشاء بکنند، اگر دولتی آمد بدون اسم برای اینها سفارتخانه باز کرد، رؤسا و وزراء کشور اسلامی هم در آنجا رفتند عیش و نوش و بخور و پخند کردند، مردم تکلیفشان با چنین حکومتی چیست؟ خودتان تکلیفش را معین بکنید. حکومتی که محکوم قوانین اسلام نیست آیا حاکم بر ملت مسلمان باید باشد؟ خودتان بفهمائید، اگر دروغ است تکذیب بکنند اگر راست است با حدود اسلامی درست در نمی آید، آقا امروز صهیونیسم پوست دوم استعمار است، استعمار بصورت اولی خود شکست خورده است و پوست صهیونیسم در آمده، صهیونیسم پوست اسرائیل در آمده، اسرائیل باز یک قیافه دیگری در کشور ما گرفته بصورت بهائیت در آمده، و در تمام وزارت خانه ها و ارکان این دولت شیعه اسلامی که باید برایش واقعا صلوات و سلام فرستاد و همه اسلام

پناهند ، در همه جا نفوذ دارند . آقایان مأمورین دولت ، خفیه و غیر خفیه که اینجا تشریف آورده‌اید ، این مطلب اسلام است ، مطلب دین است می‌خواهد رئیس دولت باشد فوق‌رئیس دولت باشد دون‌رئیس دولت باشد ، می‌فرمائید من چرا این حرف‌ها را می‌زنم و اوقاتتان تلخ میشود؟ نگذارید بزنم ، جلویم را بگیرید ، آنگاه تکلیف از من ساقط میشود ، ولی وقتی آمدم اینجا مجبورم که قوانین و حدود اسلامی را بگویم ، من اجبر کسی نیستم ، من مزدور کسی نیستم ، من نمی‌خواهم دستگاه‌های حکومت را بمن بدهند ، بمن عنوان بدهند ، من همین است که هستم ، می‌خواهید بخوابید .

از دیروز تا بحال مرا عصبانی کردند برای اینکه يك مجلسی دیر و زعصری در دز آشوب يك عده جوانهای مسلمان بر پا کردند ببنید چه مسخره بازی در آوردند يكباره صریح بگوئید منبر نزو و حرف نزن ، اینکه عرض کردم اعصابم خراب است برای همین است ، حرف‌هایی که می‌زنم مسئولیتش بیای خودم است ، فردا صاحبخانه را بگیرید ببرید و از او مواخذة کنید و از زندگیش بیان‌دازید ، باو مربوط نیست ، بمن بگوئید تودروغ گفتم ، برخلاف دین می‌گوئی ، اخلا لگری ، با سفارتخانه‌ها ساختی خوب بگوئید هر چه می‌خواهید ، پرونده برایم درست کنید .

مردم عمومی میدانند من چکاره هستم ، آیا این شد مملکت اسلامی ، اینها اسلام پناهندمادر مؤتمر اسلامی سرمان بزیر بود نمیتوانستیم سر بلند بکنیم ، وقتیکه صورت روابط را بمانشان دادند ، آنلین «طالقانی و زمانه ما»

آقای وزیر کشاورزی ، مگر مستشار مسلمان در این مملکت نیست ، مهندس نداریم اگر نداریم از سویس بیار ، نداریم از هند بیار ، نداریم از آلمان بیار حتماً باید مستشار تقسیم املاک يك فرد یهودی صهیونیسم باشد ؟ خوب آقا کجار آدم بچسبید ، من میدانم و می‌گویم و مدرک هم دارم شما بگوئید دروغ است ، جشن یکماه قبل ز امیدانم در کجا بوده و کی‌ها گردانده این جشن بودند . اسم‌هایشان را هم میدانم . مستشارها را هم میشناسم . آنجا بما گزارش دادند گفتم بما چه مربوط نیست ، بعد شما دیدید هر کسی بهر جایی مسافرت میکند می‌رود و می‌آید در روز نامه‌ها این همه هیاهو

برای این مسافرتها است؛ يك كلمه نوشتند، این مؤتمر اسلامی قدس چه گفتند و کیها بودند و چه گفتگوها کردند؟ این دست کیست؟ جز عمال اسرائیل آن عمال اسرائیلی که ریشه اخلاق این مملکت، ریشه عفت این مملکت، اقتصاد این مملکت، حیات معنوی این مملکت؛ زندگی این مملکت را بباد میدهند همانطوری که جناب آقای مطهری گفتند: خطرشان از هر خطری بیشتر است، من امشب بشما برادرهای مسلمان، بشما علماء، بشما بزرگان، این خطر را اعلام میکنم خودتان میدانید و وظیفهتان یا اینهارا دولت تکذیب بکند و بگوید این حرفها دروغ است تبلیغات است، مادر مقابل مسلمانهای دنیا سرافکنده هستیم.

این هم يك مرحله جهاد است. جهاد با کفار برای پیشرفت اسلام، جهاد برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی، جهاد برای اینکه ذمی بصورت حربی در نیاید این سه گونه جنگ است که اسلام دستور داده، يك جور جهاد هم جنگ با استبداد و قلدری است تا کسی نتواند در کشور اسلامی قلدری بکند، طاغوت نباید باشد، وظیفه هر مسلمانی است که مستبد را اهنمائی کند، بزبان خیر اندیشی بگوید دیکتاتوری و استبداد صلاح خودت نیست، صلاح کشور نیست، صلاح اجتماع نیست، هیچ قلدری هیچ دیکتاتوری سرزنده بگور نبرده، باید نصیحتش کرد اگر نصیحت نپذیرفت آنوقت در مقابلش باید صفا آرائی کرد و قدرت ایجاد کرد، شما مسلمانها ممکن است بگوئید پس چرا علماء اسلام درباره جهاد این مطالب را نمیگویند؟ چرا اخبار ما اینطور است صدر اول اسلام را نگاه میکنیم میبینیم در صدر اول اسلام امیر المؤمنین در جنگها و جهادهائی که مسلمانها شرکت میکردند هم امضاء میکرد هم کمک میکرد هم در بعضی از جنگها پسران خودش را میفرستاد، بعد چه شد؟ بعد شد معاویه، بعد شد یزید اخباری که درباره جهاد داریم شرط میکند باید با امام عادل یا سلطان عادل باشد و این منصوص اخبار است برای آنکه جنگ برای تثبیت سلطان جائز یا امام جائز نباشد ولی آنچه میگویند: با سلطان عادل جنگ بکنید دفاع بکنید در زمان ائمه شرائط چه بوده؟ اگر مسلمانها هم میجنگیدند، هر چه کشور اسلام توسعه پیدا میکرد برای چه؟

آخر مسلمانانی که برود چین را بگیرد و نتیجه‌اش این باشد که عبدالملک بن مروان، سلیمان بن عبدالملک یا فلان خلیفه عباسی نتیجه‌اش را بگیرد، امیر المؤمنین و خلیفه الماسمین باشد، آیا اسلام این را خواسته؟ از این جهت در اروپا عنوان سلطان عادل تکرار شده، مطلب این است، همانطوریکه در روایات نماز جمعه آمده و باید بررسی شود، مطلب این بود که اگر میفرمودند بروید با هر که بخوانید چون نماز جمعه نشان حکومت است اگر تصویب می‌کردند، امضای حکومت ولید بن عبدالملک بود، امضای حکومت متوکل عباسی بود، امضای حکومت فلان بچه اموی بود، چون امام جمعه نماینده همینها بوده، مانند دیگر نمازها نیست باین جهت فرمودند که اگر امام عادل یافتید نماز بخوانید و الا نخوانید، این چنین حکومت را امضاء نکنید، ولی اگر مسلمانها برای خودشان جمع بشوند و این محظور را نداشته باشند برای چه نماز جمعه واجب نباشد، وقتی ما درست اخبار نماز جمعه را بررسی میکنیم میبینیم مثل قضیه جهاد است که ائمه میفرمودند، آخر برای کی جهاد میکنید برای اینکه غنائم اینها بیشتر ببرند، بارگاه هارون الرشید عیش و نوش بیشتر داشته باشد، ۱۰۰۰ زن مغنیه ۵ هزار بشود، این اسلام منظور نبود، این اسلام منسوخ است و پیشرفت باین صورت جز پوشاندن حقیقت نتیجه‌ای نداشته، زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد خواست اصلاحاتی بکند دست دزدها و غارتگران را کوتاه کند، مخالفتها با او شد و صداهای بلند برخاست، گویا از ترکستان بود که والی برای عمر بن عبدالعزیز مینویسد که این مردم دسته دسته می‌آیند مسلمان میشوند برای اینکه خراج یا جزیه ندهند شما اجازه بفرمایند ما اسلام اینها را قبول نکنیم برای اینکه جزیه از ایشان بگیریم. عمر بن عبدالعزیز مأمورش را میفرستد میگوید با تازیانه بر سرش بزن و مینویسد: ان الله بعث محمداً صلی الله علیه و آله هادياً و ما بعثه جابياً : خداوند تبارک و تعالی این پیغمبر را برانگیخت برای اینکه هادی خلق باشد بر نیانگيخت که خراج گیرنده از مردم باشد، از مصر نوشتند که این قبلی‌ها می‌آیند مسلمان میشوند برای اینکه خراج ندهند شما اجازه بفرمائید

ما اینها را خته کنیم آنهائیکه ختنه شدند پذیریمشان ، آنهائی که ختنه نشدند از آنان خراج بگیریم ، باج بگیریم ، باز مأمور خود را فرستاد و نوشت: ان الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم خاتماً و ما بعثه خاتماً، پیغمبر را خداوند فرستاد خاتم انبیاء ، فرستاد برای اینکه مردم را ختنه کند، این شده بود طرز فتوحات اسلامی وقتی این شده بود مطلب که حتی بخود مسلمان ها ، کشور اسلامی به کشور اسلامی دیگر تجاوز می کرد و به سرمایه های آنها ، برای اینکه بگیرند ، بدزدند ، بخورند، اینست که فرمود اگر امام عادل یا سلطان عادل باشد باید جهاد کرد ، اگر منظور آنطوری که بعضی از فقهاء میگویند مراد از امام عادل ، معصوم باشد امام عادل نمیفرمود ، بین عدالت و عصمت باصطلاح عموم و خصوص مطلق است : هر معصومی عادل است ولی هر عادلی معصوم نیست ، پس اگر دیدید يك فرد عادلی سرپرست مسلمانهاست آنوقت جهاد بر همه واجب است اینهم بحثی است من تقاضا میکنم ، فضلا، گوینده ها ، علماء بزرگ بیشتر تحقیق کنند دینی که روی حق است و نظامات دارد نمیشود جهاد و دفاع نداشته باشد؛ باین جور که هر که هر کاری کرد بهر چه بسر دین و مسلمانی آورد در برابرش سکوت کنند، و قدرت حرکتیش را از کار بر کنار دارند؟ باین صورت بیدفاع و بیروح و بیحرکت در آورند حضرت امام سجاد است (این روایت هم با دم آمد برای شماعرض کنم) به حج میرود مردی يك مگرد ایراد گیر . مرد بهانه جو با آنحضرت رسید «عباد بصری» سلامی میکند میگوید « ترک الجهاد و صعوبته و اقبلت علی الحج وینه » ، کار سخت جهاد را گذاشتی ، به کار آسان حج روی آوردی با آنکه خداوند میگوید : «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و وعداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشر و ایبهکم الذی بایعتهم به ذلك هو افوز العظیم » .

خداوند مشتری اموال و نفوس مؤمنین است در مقابل اینکه جهاد در راه خدا و قتال بکنند ، پس بکشند و کشته شوند ، این وعده حقی است که در تورات و انجیل



و قرآن است، از خدا بوعده خود وفای کننده تر کیست؟ پس بشارت بادشمارا
بمعامله‌ایکه انجام دادید این همان فوز بزرگ است.

آن حضرت با همان متانت و وقاری که داشت فرمود آید تمام کن، آیه همه اینجا
ختم نمیشود. دنباله آیه را بخوان، خواند، «التائبون العابدون الساجدون
الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون
لحدود الله و بشر المؤمنین» توبه کنندگان، پرستندگان، کوچ کنندگان برای
خدا، رکوع کنندگان، سجود کننده گان، آمرین بمعروف و نهی کنندگان از منکر
و نگهبانان حدود خدا و بشارت ده مؤمنین را. بنابراین شرط جهاد اینست که مرد
مجاهد باید تائب از گناه برای خدا عبادت کند و رخت از وطن و علاقه بر بند
را کعب و ساجد برای خدا باشد آمر بمعروف، ناهی از منکر باشد، مرده‌ی باشد که
حفظ حدود خدا را کند آنحضرت بآن مرد گفت چون مردمی را باین اوصاف
دیدید پس جهاد بهمراهی این گونه مردم از حج افضل است یعنی برای کی و با کی،
در زمان ائمه اینجور پیش آمده بود، این منطق و زبانی که اینان راجع به قضیه
جهاد دارند، باید درست فهمید و درک کرد که آیا منظورشان اینست که قدرت دفاعی
و حرکت از مسلمانها ساقط بشود، توسری خور بشوند، ذلیل بشوند، بی‌چاره
بشوند؟ یا منظورشان اینست که بیخود خودشان را به کشتن ندهند؟ وقتی راه حق
روشن شد، طرف معلوم بود کی هست و نتیجه جهاد چیست نیتها صاف شد، فی سبیل الله
شد، باید بجهاد برخیزند و الا همین قدر که اسلام اهمیت بجهاد و قتال داده بیش از
این برای نفوس بشارزش قائل است، نباید روی احساسات کشته بشود یا تحریک
شده باشد، برای مسلکمان ساخته شده بنفع دسته یا گروهی بمردمی گفته شود
باید برای حفظ ملیت یا احساسات ملی از مملکت دفاع کند، برای چه؟ کدام مملکت
مگر من دیوانه هستم بیایم دفاع از مملکت بکنم برای اینکه عده‌ای بیشتر مسلط باشند
برای اینکه دزد و غارتگر بیشتر بچاپد، ولی گفته شود برای خدا، و برای راه حق
البته حاضر: سینما راهم سپر میکنم برای اینکه فلان مسلکی که مسلک مادی

است و خورد و پوشاک دیگران باید تأمین شود بچنگید؟ اینها مردم دیوانه دنیا هستند عقلای دنیا که بالاتر از همه آنهایی هستند که در تحت تعالیم اسلام باشند باید برای حق و فی سبیل الله باشد اینها هم راههایی است که معین کرده اند و همیشه هم زنده و باقی است .

این خطابه سیدالشهداء، این جملات و کلمات آنحضرت است هم در پایان و در روزهای آخرین سفر هم در ابتدای ورود بکربلا، ابی مخنف طبری از عقبه بن ابی العیزرات نقل می کند : نمی دانم گفتن این خبر برای بعضی قابل هضم هست یا قابل هضم نیست ، در یکی از منازل که منزل بیضه بوده سپاه حرهم نزدیک آن حضرت بودند و امام ایستاد این جملات را خواند که تا هدف برای همه روشن باشد مطلب کلی هم هست، حمد و ثنا بجای آورد و فرمود : «ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ، روش ائمه این بود اگر مطلبی را برای شیعه ها و پیروان و معتقدین خودشان بیان می کردند از خودشان می گفتند ، و برای کسانی که چنین نبودند یادشک و تردید بودند از پیغمبر « من رأى سلطانا جائرا متحلا بحرام الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه وآله - یعمل فی جوار الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بعمل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله ، الا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیثی و اهلوا حرام الله و حرّموا حاله و انا احق فی غیر و قد ابتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم یبعثکم انکم لا تسلّمونی و لا تحذلوننی فان تمتمت منی علی یبعثکم تصیبوا رشدکم فان الحسین ابن علی و ابن فاطمة بنت رسول الله نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم مردم از پیغمبر خداست که فرمود هر کس به بینه سلطان جابری را جرّات الهی را هتک میکند و عهد خدا می شکند با سنت رسول خدا مخالفت می ورزد و در میان مردم بگناه و بزه کاری رفتار میکند در مقابلش ایستادگی نکند او را از این روش برنگرداند بگفتار یا بعمل یعنی اگر میشود به موعظه و نصیحت اگر نشد با قدرت، آن

کسیکه ساکت باشد در مقابل چنین کسی (نه اینکه امضاء بکند کارهای او را) «کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله» بر خداوند است که او را بهر در که ای از درکات جهنم که می برد این ساکت را هم ببرد چون در سکوتش شریک جرم اوست، شریک ظلم اوست، این گفته رسول خداست، بعد فرمود: الا، به بینید هشیار باشید: «ان هؤلاء» این دستگاه، این حکومت ملازمت شیطان را گزیده و طاعت رحمان را ترک کرده و فساد را ظاهر ساختند و حدود را معطل داشته و سرمایه های عمومی را بخود گزیده حلال خدای احرام می کنند حرام خدای احلال می کند، اگر همه مسلمانها سکوت کردند من اولی واحکم که این وضع را تغییر بدهم، بعد روی ب مردم کرد و فرمود: شما برای من نامه نوشتید، نامه های شما، پیامهای شما رسید نماینده های شما نزد من آمدند، شما تهدید کردید مرا یاری کنید و تنها می نگذارید، اگر بر عهد و بیعت خود پایدارید رشد خود را دریافته اید، من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه دختر پیغمبر خدایم: «نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم»

جان من با جان شما و خاندان من با خاندان شما است. ما خود را از شما جدا نمی دانیم و امتیازی نمی خواهیم، ما با مردم هستیم هر چه برای مردم است برای ما هست هر چه برای ما هست برای مردم هست نفوس و خلق ما با هم است ما نمی خواهیم بر مردم حاکم ممتاز باشیم مابک فردی خودمان را می دانیم زن و بچه ما مثل زن و بچه شماها هستند: مگر نمونه اش حکومت چندساله امیر المؤمنین نبود؟ مگر اگر علی را کسی در کوچه و بازار می دید از یک فرد عادی ممتاز می دیدید؟ اگر کسی بخانه اش می رفت خانه و دستگاهش ممتاز از دیگران بود؟ مگر زن و بچه و دخترش از دیگر مردم ممتاز بودند؟ این نمونه است، این نمونه حکومت و حاکم عالی اسلامی است، این حکومت حکومت فرد نیست حکومت خدا است، اساساً در اسلام حکومت نیست: «ان الحکم لله» حکومت مال خدا است، پیغمبر و امام پس از آن مجتهد و عامه مسلمانها هم مجری قوانین الهی هستند اینست که فرمود: نفسی مع انفسکم اهلی مع اهلیکم، گمان نکنید من می خواهم جان خودم و کسانم محفوظ باشد دیگران

را بکشتن بدهم، فرق ظاهری بین علی و معاویه همین بود، معاویه در پشت جبهه نشسته تکیه داده، زیرپایش تشکهای نرم، اینطرفش، آنطرفش متکا و جل- ویش همه جور شیرینی گذاشته میخورد و میخندید، مردم بدبخت را جلوشمشیر میفرستاد، میگفت بروید کشته بشوید، او اینجور فرمان می دهد، علی هم فرمان می دهد خ-ودش هم می آید جلو جبهه جنگ بر همه مقدم، مقابل شمشیرها و نیزه های جان خراش، نصیحت میکند، راهنمایی میکند، فریاد میزند، فرمان میدهد.

این میدان صفین را چون مجسم کنیم معاویه را مینگریم که در جایگاه خود نشسته و بریش همه مردم می خندد، شاد است که چطور اینها را به بازی گرفته ام من روی احساسات دروغ و تبلیغات دروغ همه را دارم بکشتن می دهم تا خودم آسوده بر اینها حکومت کنم، علی وقتی فرمان می دهد خودش اول بجلو می آید این است نمونه و معنای نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم.

بعد فرمود اگر نقض بیعت کردید، اگر پشیمان شدید و از عهدهای خود بر گشتید از شما دور نیست با پدرم و برادرم و پسرعمویم مسلم چنین کردید، مغرور کسیکه بشما مغرور گردد، اگر بتعهداتتان وفا نمی کنید رشد خود و بهره خود را از میان برده اید، سود خودتان را از دست داده بر ما تنها زیان نرسانده اید: «ومن نکث فانما ینکث علی نفسه» خداوند همین زودی مرا از شما بیناز میگرداند: «فیسیفنی الله منکم» همانوقت که مراد جوار رحمت جای داد. در بحار از مناقب نقل میکند، همینکه حربن یزید بدستور عبیدالله آنحضرت را در سرزمین کر بلا پیاده کرد و خود با هزار سوار مقابلش فرود آمد، آنحضرت قلم و کاغذ خواست برای سران شیعه و اشراف کوفه همین مضمون را نوشت: «نامه ایست از حسین بن علی بسوی سلیمان ابن سرد و بمسیب بن نجیه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و جماعتی از مؤمنین» نوشت برای سران شیعه که یا در زندان بودند و یا تبعید گاه بودند نتوانستند خودشان را برسانند یا موانعی داشتند. باین عبارت نامه شروع شده: (و لقد علمتم شمامی دانید، معلوم میشود مطلب محرز است) ان رسول الله. قال من رأى سلطاناً... تا آخر) شاید

همین خطابه را بعنوان دوباره نوشته و برای این مردم کوفه فرستاده باشد.

متمم این بحث راجع به شهید است این هم از جهت شرائط و آثار فقهی يك بحث مفصلی است، كه وقت هم گذشته. كسیكه این حقیقت و هدف الهی را درك كرد و برای این حقیقت پایداری كرد و جان داد در اصطلاح قرآن و آئین اسلامی اسمش شهید است، شهید یعنی كسیكه حق را شهود کرده، كشته شدن او روی اشتباه و عواطف و تحريك احساسات نباشد، حق و هدف آنرا مشاهده کرده و در این راه در خاك و خون غلطیده، این كسیست كه بقصد قربت نه روی اوهام و آمال شخصی بلکه از اینها اینگونه آمال و آرزوها برتر آمده، و آن طوری كه حق ارزش دارد ارزش حق را احراز کرده است، و از این جهت خودش را فانی در حق کرده، این حقیقت فناء است نه چون صوفی بنشیند در خانقاه هو بکشد و خود را واصل بحق داند، معنای واصل بحق اینست:

از پای تاسرت همه نور خدا شود گرد رده خدای تویی باوسر شوی

اگر این جور شد كه همه اش فانی در حق شد و خودش را در راه حق و یا برای حق فراموش كرد و خود را با شهود حق و برای اقامه حق بكشتن داد، اسمش شهید است، پس هر كسی اسمش شهید نیست، اگر كسی اشتباهاً یا برای امری كه جنبه دنیائی ابهام انگیز دارد رفت و كشته شد، خسر الدنیا والاخره است، شهید آنست كه دین را احراز كند، خدا را بشناسد، با آخرت معتقد باشد، ببقاء معتقد باشد، هدف را تشخیص دهد آنوقت از علائق رسته میشود چون حق را مشاهده کرده، دیگر پاکی از مرگ ندارد، مرگ برایش آسانست، بعضی از صوفیه میگویند در نماز باید متوجه به قطب بود كه مظهر است و برای اینکه انسان مادی صوری نمیتواند بمطلق متوجه بشود مگر از راه مظهر، این اشتباه است آری میتواند بمطلق متوجه بشود گرچه بتدریج و با سلب حدود. ولی در این جمله ای كه همیشه در نمازی گوئیم ضمناً متوجه باین دسته می شویم وقتی میگوئیم: ایاك نعبد و ایاك نستعین اهدنا الصراط المستقیم بعد می گوئیم: صراط الذین انعمت علیهم، راه آن كسانی كه خدا یا با آنها نعمت دادی، چه دادی مال دادی ثروت دادی. قدرت دادی، در آیه دیگر میفرماید: ومن یطع الله فاولئك مع الذین

انعم الله عليهم اول «النبیین» در درجه دوم «الصدیقین» آنهایی که با جان و دل و فطرت و عقلشان حق را مشاهده و تصدیق میکنند .

«والشهداء» آنهایی که در راه خدا شهید می شوند ، مقامشان بسیار عالی است «والصالحین» آنهایی که دنباله اینها هستند نقشه آنها را در زندگی تنظیم میکنند این چهار دسته هستند که خدای بر آنها نعمت را کامل کرده و کسانی که اطاعت کنند خدای را همراه و همقدم با اینها هستند .

شهداء چون تحول باطنی یافتند و حق را مشاهده میکنند و کشته میشوند خدا هم ضمانت کرده است آنها را وجودشان را بیمه کند و باقی میدارد ، واقعاً تعجب نمی کنید یکدسته از مردم در یک گوشه از دنیا ، دور هم جمع شدند صدایشان را هم دشمنان نگذاشتند بجائی برسد ، اطرافشان را گرفته محاصره شان کردند آنها را کشتند قطعه قطعه کردند، کسانی را هم از اینها باقی نگذاشتند که بروند در شهرها اعلام بکنند که مطلب چه بوده ، و این جور دستگاه خلقت نام و اثر و کارشان را نگهداشت آیا معجزه نیست ؟ این شهود حق نیست ؟ که حق را ما مشاهده بکنیم که اینقدر تاریخ دنیا تاریخ اینها زنده باشد ، اسم پدرشان و مادرشان و اسبشان و زیشان و حرفهایی که گفتند بماند، از کجا مانده ، برای چی مانده ؟ برای اینست که اینها از جنبه فناء رو بقاء رفتند و بهترین سیر و حرکت و تکامل روی همین اصل است، سبزه است می پوسد و می رود ، می رود در شکم گوسفند تبدیل به گوشت و پوست و استخوان می شود، می رود بشکم آدم تبدیل بفکر و نیرو و ایمان می شود اگر در وجود یک انسان عالی بود تبدیل می شود باراده و قدرت و ایمان و ملکات ثابت و باقی پس قربانی شدن در راه تکامل است .

از جمادی مردم و نامی شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
اگر همین آدم در راه یک حقیقت علیائی خودش را قربانی کرد البته باقی می ماند ،

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم .

باردیگر تا بمیرم ازبشر پس بر آرم با ملائک بال و پر

اینهاروز عاشورا پر در آورده بودند مثل اینکه قالبهایشان سنگین شده بود- او میگفت
یا عبدالله اجازه بده من بمیدان بروم دیگری می گفت من، آن می گفت من را اجازه
ده تا کشته شوم، و لقد ضاق صدی من الحیات، سینہام از زندگی تنگ شده، اینم با
چه جور مردمی بودند، زن و بچه داشتند، کسان داشتند، علاقه‌ها داشتند، زهر بن
غین بجلی است تا پریروز این مرد طرفدار خون عثمان بوده است تبایغات معاویه و
دستگاههای او در وی تأثیر کرده بود بانظر دیگر بآل علی نگاه می کرد، اتفاقاً بین
راه بر خورده، رفته در میان سرا پرده حسین بن علی علیه السلام چه کلمه‌ای می‌پارده شده،
چه گفته و شنیده، چه برقی در او زده که همه علاقه‌هایش را سوزانده، یک ساعت پیش از این
زهر دارای گاو و گوسفند و شتر بوده زهر شتر دار، زهر گاو دار، زهر قبیله دار، زهر مال
دار میمیرد با همه اینها دفن می‌شد الان برگشته می گوید دیدم قیافه‌اش هم تغییر کرده،
آخر برای چی این همه قیافه افسرده، برای همین که هدفی نداریم، چون هدف
نداریم خیال می‌کنیم همه‌اش مال و قدرت است بهر وسیله که میخواهد باشد، چون
نمیرسیم کایمان تلخ است چهره‌ها گرفته است تاجر است کاسب است اداریست عصر
بتخانه‌اش بر می‌گردد چنان کوفته و عبوس است که زن و بچه‌اش با او نمی‌توانند حرف
بزنند برای آنکه آنچه میخواسته نرسیده، چه میخواسته نظامی است اداریست
می گوید آقا امروز، امسال رفقای ما همه درجه گرفته‌اند من، نگر فتم رتبه گرفتند،
من نگر فتم، فلان دخلش این جور شد، من چنینم اوضاع اقتصادی بد است همه افسرده
همه کسل، همه پزمرده، برای اینکه محکوم دنیا ایم، بی‌ایند شهید یعنی حاکم بردنیا،
یعنی فوق دنیا شویم، مؤمن معنایش همین است، این زهری که میرفت عبوس
بود دچار شك بود، دچار تردید بود، نمیدانست زندگی یعنی چه حق با علی است،
حق با معاویه است؟ این اشتباهات در خیالش بود.

در حال تردید و شك بسر می‌برد آمال و علاقه‌ها و او را می‌شرد، حال رفت و برگشت
برقی زد این اشتباهات از او بر طرف شد علاقه‌ها برید و شهید شد، همانجا شهید شد،

پیش از اینکه کشته بشود این را میگویند شهید قیافه اش هم از هم باز شدند گی آسان گردید حالا دیگر حق را فهمیده است اکنون دیگر مهم نیست، کشته بشود بشود زنده بماند بماند، تا رسید بسرا پرده اش زنش هم در تاریخ دشمن را ثبت کرده دختر عمرو، و بزین گفت بلند شو برو کار من تمام شد بروید دنبال کار خودتان گاو و گوسفند و شتر زنده گی مال شما من حق را پیدا کرده ام حق مال من وقتی حق آمد اینها دیگر ارزش ندارد رفت رفت چه جور رفت آن شب عاشورا است، آن صبح عاشورا است بعد از ظهر عاشورا است از بدنش خون میریزد لبش تشنه است آمد مقابل حسین دست میزند روی شانه ابا عبد الله باوهمی نگاه میکند چشم میدوزد چه مشاهده کرده نمیدانم ما که ندیدیم بفهمیم چی بوده مطلب، دیوانه بوده؟ میشود اینها را دیوانه گفت؟ هی دست میزند روی شانه ابا عبد الله فدتك نفسي هادياً مهدياً ... ای جانم قربانت تو مرا نجاتم دادی تو مرا آزاد، کردی از دنیا آزادم کردی از شهوات دنیا آزادم کردی هیچ غصه ندارم از بدنش خون میریزد میگوید غصه ندارم زنش دارد بیوه میشود میگوید غصه ندارم بچه هایش دارد یتیم میشود میگوید غصه ندارم این قدرت است، ها، بعد میگوید چه غصه دارم اليوم القى جدك النبیوا حسنا المرضى علیا الانها این فاصله از بین برود این بدن من بخاک و خون بیفتد این جور معتقد به بقاء حقیقت و سر انسانیت است، بملاقات جدت میرسم برادر و پدرت را ملاقات میکنم جلو ابا عبد الله میافتد کشته میشود معروف است که زنش رفت در کوفه ولی چشم براه است که از زهیر چه خبر میرسد يك وقت خبر آوردند که همه کشته شده اند حسین کشته شد بچه هایش کشته شد برادر هایش کشته شدند اصحابش کشته شدند کفنی میدهد بدست غلامش که برو آقای خودت را دفن کن کفن کن میگویند وقتی غلام آمد خجالت کشید دفن نکرد کفن نکرد آیا برگشت آیا چنین گفتگو کرد وقتی خانم و خاتون از او پرسید که تو چه کردی آقای خودت را دفن کردی یا نکردی کفن پوشاندی یا نه شاید گفته باشد چطور دفن کرده باشم وقتی رفتم دیدم بدنهای جگر گوشه های پیغمبر بدنه های فرزندان فاطمه قطعه قطعه میان خاک و خون دوی زمین گرم کربلا افتاده چطور من

میتوانستم این بدنها را اینطور بنگرم و بدن آقای خودمرا کفن کنم و دفن کنم (۱)
لا حول ولا قوة الا....

پایان



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

(۱) در تذکره ابن جوزی است: «چون زهیر بن القین باحسین علیه السلام شهید شد همسرش بغلامش گفت برومولای خود را دفن کن غلام آمد دید حسین علیه السلام برهنه روی زمین افتاده. گفت آیا مولای خود را دفن کنم و حسین را این چنین روی زمین گذارم آنحضرت را کفن پوشاند آنگاه مولای خود را در کفن دیگر پوشانده فقهاء میگویند شهید را باید با جامه خون آلودش دفن کرد و کفن ندارد:»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، بارى الخلاق اجمعين ، والصلوة والسلام على خاتم النبيين محمد وآله الطاهرين . اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم . ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله واثابوا حياء عند ربهم يرزقون ، فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون ، يستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا يضيع اجر المؤمنين (١)

از شنوندگان محترمی که ایستاده اند یا روی فرش یا احیاناً روی زمین نشسته اند بسیار معذرت میخواهم ' در شب هشتم تحت عنوان « م- وجباتی که امام حسین علیه السلام را وادار بقیام کرد » مطالبی بعرض شما رسید دنباله همان مطالب و تتمیم همان موضوع امشب تحت عنوان « انگیزه قیام امام حسین علیه السلام » بعرض شما میرسد ، این تذکر شاید لازم است که موضوع سخنرانی بنده در آن شب و امشب یکی است و اینکه بدو عبارت در اعلانیها منعکس شده است جهتش این بود که خودم عبارت را ندادم ، بلکه مطلب را گفتم و حتی گفتم بهر عبارتی که شایسته دانستید اعلان کنید ، لذا در اعلان مربوط به « مکتب توحید » عنوان سخنرانی آن شد : و در اعلان مربوط به « انجمن مهندسين اسلامي » این ، و این جا باید گفت :

١ - سوره آل عمران (٣) ، آیه ١٦٩-١٧١

عبارت ناشتی و حسنک واحد و کل الی ذالک الجمال یثیر

امیدوارم ما در همه مراحل اینطور باشیم و امت اسلامی مصداق این شعر باشند (در همه اقدامها و قیامها و نهضتهای خود) که : (عبارت ناشتی و حسنک واحد و کل الی ذالک الجمال یثیر)

در شب هشتم عرض کردم مطلبی را که از تکرار آن مطلب باجمال و اختصار ناگزیریم و شایسته نمیدانم که مستمعین امشب که آن شب نبوده‌اند، آن نکته حساس (بنظر خودم) عرض مرا توجه نکنند و نشنوند و آن این بود که عرض شد بعضی اذنانهمندان و مردان علم و نویسندگان توانا که راستی از آنها جای تعجب است اینجور مطلبی نوشته‌اند که اگر سؤال شود که چرا امام حسین علیه السلام با یزیدین معاویه بیعت نکرد و قیام کرد، آنها اینجور قیامتند و شدیدی که منتهی بشهادت او و رادمردان و یاران بزرگوارش، و اسارت اهل بیتش گردید، چرا حاصل اینگونه قیامی کرد و بیعت نکرد و تسلیم نشد؟ آن دانشمند و آن نویسنده توانامی گوید حق در جواب اینست که حسین بن علی علیه السلام بر حسب تجربه‌ای که داشت از شان دستگاه حکومت بنی سفیان و دیگران نسبت به پدرش امیر المؤمنین علیه السلام و نسبت به پدرش امام حسن علیه السلام، میدانست و تشخیص داده بود که اگر تسلیم شود و بیعت کند هم سرانجام کشته خواهد شد و اگر تسلیم نشود هم از کشته شدن بالاتر نیست برای اینکه ناچار کشته می‌شد و حاصل برای اینکه (حیلی از این تعبیر شرم‌نده‌ام) برای اینکه راهی بزنده ماندن نداشت از بی راهی و بیچارگی تن بکشته شدن داد، آن شب بتفصیل پیشری عرض کردم این سخن بسیار سخن سست و بی مبنا و غیر لایق مقام نهضت مقدس ابی عبدالله سلام الله علیه است، گوینده هر که باشد سخن سست است و بی مبنا است، اگر واقع مطلب این می‌بود که حسین بن علی (ع) چون راهی بزنده ماندن نداشت و میدانست که اگر هم تسلیم شود باز بهر وسیله‌ای باشد او را مسموم میکنند یا می‌کشند، یا از بین می‌بردند روی حساب بیچارگی و ناچاری و راه پیدا نکردن بزندگی تن بشهادت داد، اگر این بود عمل سیدالشهداء چه ارزشی داشت و کجا میتوانست

دنیا روی این قیام مقدس و این نهضتی که چنانکه خدا بخواهد و مجالی پیدا شد
 خواهم عرض کرد نقطه اوج تمام نهضت‌های مقدس تاریخ اسلام است و در حقیقت
 مرکز و کانون همه نهضت‌های مقدس دینی است، چه نهضتهائی که پیش از حسین
 ابن علی (ع) بوده است و چه نهضت‌ها و قیام‌های مقدسی که بدنبال نهضت او آمده
 است، مطلب این نیست و عرض کردیم و حاصل سخن آن شد که حسین بن علی (ع)
 در سال شصتم از هجرت و در اوائل سال شصت و یکم وضع موجود جامعه اسلامی
 و امت اسلامی را چنان تشخیص داد و مسلمین را چنان با انحراف شدید خطرناکی
 مواجه دید که راهی به جبران این انحراف، و راهی باصلاح آن وضع موجود
 و آن فساد اجتماعی دامنگیر خطرناک نمیدید و ندانست و در واقع راهی نبود جز
 اینگونه قیامی و اینگونه نهضت مقدسی، و حسین بن علی نه تنها مطلب اینست که
 راهی یزندی نداشت بلکه باید گفت حسین بن علی دید راهی یزندی دین‌ورزندی
 امت اسلامی نیست جز این قیام خونین و اگر بخواهد این امت اسلامی زنده بماند
 بنام امت اسلامی، ناچار باید تحت دو عنوان ان الله شاء ان یراک قتیلا او کشته
 شود و تحت عنوان ان الله شاء ان یراهن سبا یا عزیزان او و خواهران او و بزرگ-
 ترین سخنوران توانای عالم اسلام که یکی نامش زینب است و یکی نامش ام کلثوم
 است و یکی نامش فاطمه بنت‌الحسین است و دیگری نامش علی بن‌الحسین است
 اینان بروند و در سر بازارها امت اسلامی را بآن وضع موجود رسوای ننگین شرم-
 آوری که دارند توجه دهند و امت اسلامی را از خطر مرگ و نابودی برای همیشه
 رهایی دهند و نهضت‌های مقدسی را که قبل از حسین بن علی بوده است و دلم می‌خواهد
 اشاره کنم اجمالاً (اگر برسم)، آنها را زنده نگه دارند و راهی برای قیامها و
 نهضت‌های مقدس آینده اسلامی باز کنند، بعد از این مقدمه عرض کردم بهتر آنست
 که ما «موجبات قیام حسین بن علی را» یا «انگیزه قیام سیدالشهداء علیه‌السلام»
 را از خود نوشته‌ها و گفته‌های او استنباط کنیم و تقریباً از اواخر خلافت عثمان
 چنانکه عرض کردم مقدمات قیام حسین بن علی تدریجاً فراهم میشدو تا حدی اشاره

بشواهد تاریخی متقن و محکمی با ذکر مدارک شد و قسمتی از گفته‌ها و نوشته‌های حسین بن علی (ع) بعنوان شرح و بیان موجباتی که حسین بن علی (ع) را وادار به قیام کرد گفته شد و بر حسب ترتیب آمدمیم و بآنجا رسیدیم که حسین بن علی (ع) در روز هفتم ذی الحجة الحرام سال شصتم از هجرت در میان حجاج و زوار خانه خدا خطبه‌ای خواند و تاحدی پرده را از روی کار سر این قیام و نهضت برداشت و سخن را بآنجا رسانید که این قیام، قیامی نیست که بتوان با بذل مال و سخن گفتن و منبر رفتن و روزنامه یا مجله دینی بدست مردم دادن با این قیام همکاری کرد بلکه همکاری با این قیام تنها بشهادت است و تنها بجان بازی است و این جمله را گفتم و باینجا تقریباً سخن منتهی شد که حسین بن علی در آخر خطبه‌اش گفت:

من کان باذلاً فینا مهجته و موطاً علی لقاء الله نفسه فلیر حل معنا ، فانی را حل مصححاً ان شاء الله .

یعنی از تجار و بازرگانان پول خرج کن کمک نمی‌خواهم، از نویسندگان توانا کمک نمی‌گیرم تنها میتوانم کمک بگیرم از مردان فداکار مبارزان جان گذشته صمیمی کسه راستی از خون دل خود در این راه بگذرند ، بنا بر این ما تا مکه و تا روز هفتم ذی الحجة در آن سیر تاریخی که شب هشتم شروع کردیم رسیده‌ایم و با اجازه شونندگان محترم قدمی بعقب برگردم، منتها از آن قدمهایی که می‌گویند «یک قدم عقب نشینی برای دو قدم پیش روی» انشاءالله و بمدینه برگردم و آنجا هم جمله‌ای از حسین بن علی (ع) باز گفته شود که سیدالشهداء در این جمله هم موجب قیام خود را شاید صریحتر و روشن‌تر از آن جمله‌هایی که تا کنون گفته شد بیان کرد میدانید که والی مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان بر حسب فرمان یزید بن معاویه، حسین بن علی را در فشار تسلیم شدن و بیعت کردن گذاشت و شب بیست و هفتم ماه رجب این جریان در خانه ولید بود و سیدالشهداء بیعت نکرد و وعده اظهار نظر قطعی را بفردا و بعد از آن کرد و گفت تا ببینیم ، فردا شد ، فردا عبداللہ بن زبیر ترسید و از مدینه گریخت ، اما حسین بن علی در مدینه هنوز ماند تا

شب آینده که شب بیست و هشتم رجب سال شصتم از هجرت است، روز امام حسین از خانه بیرون آمد بطوریکه مرحوم سید بن طاووس در کتاب خود لطف و مینویسد بیرون آمد برای شنیدن اخبار تا ببیند وضع سیاسی چیست و حاصل این که خبر مرگ معاویه و زمامداری یزید و اصرار او بر بیعت حسین بن علی (ع) چه انعکاسی در وضع روحی مردم کرده است ، فلقیه مروان ، مروان بن الحکم در کوچۀ مدینه روز بیست و هفتم ماه رجب به حسین بن علی بر خورد فقال له یا ابا عبد الله انی بک ناصح فاطعنی ترشد گفت یا ابا عبد الله من خیر خواه توام مرا اطاعت کن ، عجب لحن جسارت آمیزی حرف مرا بشنو ای حسین بن علی تا براه آئی ، فقال الحسین (ع) و ماذا ؟ حسین ابن علی گفت چه حرفی و چه نصیحی داری تا بشنوم قل حتی اسمع بگو تا راستی اگر سخنی به خیر من باشد بشنوم قال مروان : انی آمرک ببيعة یزید بن معاویه فانه خیر لك فی دینک و دنیاک عجیب لحن جسارت آمیزی است گفت : حسین بن علی ، من که مروان بن الحکم هستم تورا امر میکنم که بایزید بن معاویه بیعت کن ، او را بعنوان خلافت و امامت و پیشوائی امت اسلامی جهان بشناس ، رهبری او را برای امت اسلامی امضاء کن ، حاصل فانه خیر لك فی دینک و دنیاک برای اینکه بعقیده من که مروان حکم هستم این هم برای دینت بهتر است و هم برای دنیایت ، اگر با یزید بیعت نکنی ، باین مرد شارب الخمر تسلیم نشوی ، دینت را هم تباه کرده ای و دنیای خود را هم تباه ساخته ای ! فقال الحسین علیه السلام ، حسین بن علی سلام الله علیه گفت : انا لله و انا الیه راجعون این کلمه استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه میگیرند ، عجیب فاجعه ای است .

بنظر من سیدالشهدا آن فاجعه ای را که برای آن فاجعه بزرگ این کلمه را بر زبان جاری کرد همان انحراف فکری مسلمین است که روزی ملت اسلامی و امت مسلمان از مجرای صحیح و مسیر فکری خویش چنان منحرف شود که بگوید: حسین بن علی اگر با یزید بیعت کند دین و دنیای او تأمین است ، بعد حضرت فرمود: و علی الاسلام ، السلام . اینجا جمله ایست که سر قیام و نهضت حسین بن علی را

روشنتر از آنچه تا کنون در جمله‌های شب هشتم عرض کرده‌ام بیان میکند، گفتم
 امام حسین میگفت میخواهم بروم امر بمعروف کنم، نهی از منکر کنم، شاید
 کسی گمان میکرد که حسین بن علی میخواهد برود به بقالهای کوفه بگوید دروغ
 نگوئید به بازرگانان کوفه بگوید ربا نخورید، به منبری‌های کوفه بگوید روی
 منبر دروغ نخوانید، از این و آن تملق نکنید، وقت مردم را به سخنان بی‌منا و بی-
 اساس نگیرید، این کار کار حسین بن علی نبود، مطلب از این بزرگتر بود، عرض
 کردیم این کار را مسأله گوه‌های شهر کوفه هم میتوانستند عهده‌دار شوند کار حسین بن
 علی این بود که با وضع موجود اسفناک اسلامی و امت اسلامی مبارزه کند و حاصل،
 آن فساد اجتماعی فوق‌العاده تندوشدید را با یک قیام تندوشدید باصلاح آورد، این
 جمله تاحدی نشان دهنده «انگیزه قیام حسین بن علی» است: و علی الاسلام
 السلام اذ قد بليت الامة براع مثل یزید، و لقد سمعت جسدی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یقول: الخِلافة محرمة علی آل ابی سفیان
 فرمود بر اسلام سلام، یعنی با اسلام باید خدا حافظی کرد، باید فاتحه اسلام را
 گرفت، اگر واقعاً کار امت اسلامی بآنجا برسد که رهبر امت اسلامی و زمامدار
 مسلمین جهان و قائم مسلمین و به تعبیر دیگر امام مسلمین مردی مانند یزید بن
 معاویه باشد، با اینکه من از جدم خاتم‌انبیاء شنیدم که میفرمود خلافت بر آل
 ابی‌سفیان حرام است اینان مردمی نیستند که آنانرا شأن حکومت و خلافت و
 زمامداری بر مسلمین باشد، و طال‌الحديث بینة و بین مروان، آنگاه سخن میان
 حسین بن علی و مروان بن‌الحکم بطول کشید حتی انصرف مروان وهو غضبان
 تا آنجا که تندی کردند با هم و مروان‌الحکم با خشم و غضب از حسین بن علی (ع)
 جدا شد، در جای دیگر باز به سخنی، به نامهای از حسین بن علی (ع) بر میخوریم
 پس از آنی که اهل کوفه در سه نوبت تمام نامه‌های خود را از کوفه، به مکه معظمه
 حضور مقدس امام فرستادند، این هم مطلبی است که تذکرش باین صورت خوبست
 تمام نامه‌هایی که مردم کوفه فرستادند به پیشگاه امامت سیدالشهداء عینی بر

آماده گی برای نصرت و یاری آن حضرت و پشتیبانی از قیام و نهضت مقدس او در سه نوبت رسیده است متفرقه نبوده است ، يك سری از نامه های روز دهم ماه رمضان رسید ، يك سری نامه روز دوازدهم رسید ، سری سوم را من ندیده ام کی رسید ولی تصریح کرده اند که دو روز بعد از سری دوم نامه ها از کوفه فرستاده شد ، علی القاعده دو روز بعد از رسیدن سری دوم هم باید به مکه رسیده باشد و شاهد دیگری هم دارم که مجال عرض نیست و علی القاعده باید این سری سوم نامه های اهل کوفه روز چهاردهم رمضان سال شصتم رسیده باشد ، در سه نوبت و در فاصله شش روز همه نامه ها و پیمان نامه ها و قطعنامه های مردم کوفه رسید و امام حسین هم تصمیم خود را برای فرستادن مسلم بن عقیل بجانب عراق اتخاذ کرد و چنانکه تاریخ قطعی معین شده است روز نیمه ماه رمضان یعنی یکروز بعد از رسیدن آخرین سری نامه های اهل کوفه ، مسلم را به کوفه فرستاد ، حالا اینجا نامه ایست که امام حسین پیش از فرستادن مسلم از مکه بجانب عراق این نامه را در جواب مردم کوفه با سعید بن عبدالله حنفی که از شهدای روز عاشورا است ، و هانی بن هانی سبیعی همدانی فرستاد و در آن نامه حسین بن علی چنین می نویسد و باز سر قیام و نهضت خود را بیان میکند :

فلعمری ما الامام الاحکام بالکتاب یعنی این قیام و نهضت برای مسأله گفتن برای کاتب های عراق نیست ، حساب جز اینها است وضع موجود حکومت اسلامی و مسلمین جهان و امت اسلامی چنان از مجرای مستقیم خود منحرف شده است که جز با قیام شخصیتی مانند حسین بن علی (ع) علاج پذیر نیست . بعد این جمله ها را نوشت : « فلعمری ما الامام الاحکام بالکتاب القائم بالسطح » اگر تعبیر بامام شود اگر تعبیر برای معنی شبان شود اگر تعبیر به ولی امر شود اگر تعبیر به مولی شود مانند : « من کنت مولاه فهذا علی مولاه » اگر در لسان دین تعبیر به سلطان شود ، مراد آن کسی است که بجانشینی رسول اکرم بر امت اسلامی حکومت میکند و رهبر جامعه اسلامی است و حاصل

پیشوای امت اسلامی بشمار میآید ، نوشت : بجان خودم قسم که امام و پیشوا و رهبر مسلمین نمی شود مگر آن کسی که به قرآن خدا حکم کند ، میزان حکم او قرآن مجید باشد «**القائم بالقسط**» در میان مردم بعدل و داد قیام کننده الدائن بدین الحق « خودش ملتزم بدین حق و ملتزم بدین حق باشد بهر يك از دو معنی شاید بشود از این تعبیر استفاده کرد «**الحابس نفسه على ذات الله**» آن کسی شایسته امامت و پیشوائی و رهبری امت اسلامی است که خود را در راه خدا و بر خدا حبس کند ، و به تعبیر روشن تر و مفهوم تر ، خود را وقف کند بر خدا یعنی او را جز خدا منظوری نباشد ، و خدای اینجامثل کلمه «**فی سبیل الله**» قرآن است يك معنی وسیعی يك معنی پر دامنه در راه مصالح و منافع دین و دنیای امت اسلامی ، اینها همه راه خدا است ، راه خدا منحصر بنماز خواندن یا روزه گرفتن یا حج خانه خدا رفتن نیست ، هر قدمی که در طریق مصالح و پیشرفت و ترقی و تعالی و تکامل امت اسلامی باشد و مسلمین جهان را يك قدم بمقاعد عالیة اسلامی و قدرتهائی که شایسته يك امت اسلامی است و وضعی که در خور يك امت پیرو قرآن است پیش ببرد این راه خدا است و از آن راههای خیلی خوب خدا ، «**الحابس نفسه على ذات الله والسلام**» .

باز سید الشهداء با نقل محمد بن جریر طبری مورخ در کتاب تاریخ معروفش «**تاریخ الامم والملوک**» خطبه ای یعنی يك سخنرانی کوتاهی از حسین بن علی علیه السلام در منزل ذی حسم نقل میکند (در ضبط این کلمه اختلاف است و شاید قول راجح همین است که بنده تلفظ کردم) آنجا جایی است که طلیمه دشمن رسیده است و امام حسین علیه السلام در خطر محاصره لشکریان عراق قرار میگیرد آنجا سخنرانی کرد ، خطبه خواند امام علیه السلام و ضمن خطبه اش باز سر قیام خود را بیان کرد : «**الاترون ان الحق لا يعمل به وان الباطل لا يتناهي عنه**» یعنی وضع موجود مردم این طور است و هر گاه وضع امت اسلامی باین صورت برسد بر شخصیتی آماده و لایق مانند سید الشهداء لازم و واجب است که قیام کننده مگر نمی بینید ، حاصل چرا از من می پرسید که چرا تسلیم نمی شوی و چرا بیعت نه میکنی و چرا این حکومت

اسلامی را نمی‌پذیری و چرا فرزند معاویه بن ابی سفیان را بعنوان رهبر و قائداً امت اسلامی نمی‌شناسی؟ حاصل جای این سؤال نیست مگر وضع موجود امت اسلامی را نمی‌بینید «الاترون ان الحق لایعمل به» مگر نمی‌بینید که بحق عمل نمی‌شود عرض کردم هیچ مراد این نیست که مردم دروغ می‌گویند یا مردم توی خانه‌ها خیالی غیبت میکنند؛ این سنخ معصیت‌ها همیشه در بین مردم بوده است مگر نمی‌بینید که چرخ امامت و پیشوائی و رهبری امت اسلامی از مسیر و جریان استوار بودن در اجرای حق و عدل منحرف شده است و حاصل برمدار تأیید ظلم و تأیید ظالمان و پیشرفت دادن ستمکاران استوار گشته است مگر نمی‌بینید که بحق عمل نمی‌شود و سگر نمی‌بینید مردم از باطل دست نمی‌کشند، «لیرغب المؤمن» ممکن است جمله خبریه باشد و لیرغب المؤمن فی لقاء الله بخوانیم ولی آنطور هم محتمل است و شاید اظهر، باید مرد با ایمان در چنین وضع اسفناکی بآرزوی شهادت ابرخیزد و عاشق شهادت و فداکاری باشد و براستی بدیدار خدا شائق گردد. «فانی لاری الموت الا شهاده» اینهم همان مطلبی است که در مسجد الحرام به نقل سید در لوف و علی بن عیسی در کشف الغمه گفت: آنجاهم گفت سخن از شهادت است، و سخن از جان بازی و فداکاری است اینجاهم فرمود مرگ را در این راه جز شهادت نمی‌بینم «ولا الحیوة مع الظالمین الا برما» زندگی در این وضع موجود راجز خستگی و کسالت و بیروحی برای خودم و برای مؤمن چیزی نمی‌شناسم.

برای آنکه برسم بخلاصه آنچه منظور دارم و تاحدی رعایت کنم آن سندی را که صاحبان مجلس بشما دادند که آخر مجلس ساعت ده است، اگر چه میتوانم عرض کنم اقرار العقلاء علی انقسام جائز، آنها گفتند ساعت ده، من که نگفتم و چرا من ملتزم باشم در عین حال امیدوارم آبروی گفته آنها را حفظ کنم و رعایت کنم، در کامل ابن اثیر (الکامل فی التاریخ) کتابی است ابن اثیر جزری صاحب کتاب «اسد الغابه» که انصافاً هر دو از کتابهای بسیار نفیس و ممتع اسلامی است. او می‌گوید: پس از آنی که امام حسین با خربن یزید ریاحی روبرو شد آنجا حضرت

دو خطبه دارد يك خطبه پيش از نماز ظهر است و يك خطبه بعد از نماز عصر است
 می گوید بعد از نماز عصر حسين بن علی عليه السلام بلند شد و خطابه ای ایراد کرد و رو
 کرد به حرمین یزید ریاحی و یارانش و چنین گفت : « اما بعد ایها الناس فانکم
 ان تتقوا الله وتعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله » ای مردم! اگر شما از خدا حساب
 ببرید و مردمی با تقوی شوید و حق را برای اهل حق بشناسید این بیشتر خدارا از شما
 خشنود میکند، باز مراد حضرت این حق این نیست مثلاً که یعنی تو دیواره خانه
 همسایه را تراشیده ای یا نوبت اتوبوس را از آن مسافر دیگر گرفته ای، این آن
 حقی است که تمام حقه بر پایه آن استوار است و آن حقی است که اگر آن حق تباه شد
 هر حقی تباه است و اگر آن حق محفوظ ماند راه محفوظ ماندن همه حقوق بازو
 گشاده است، یعنی حق پیشوائی و حق رهبری و حق زمامداری امت اسلامی
 « فانکم ان تتقوا الله وتعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله » بدمه روشن تر گفت
 « ونحن اهل البيت اولی بولاية هذا الامر » مردم! ما خاندان پیغمبر، ما
 وارثان خاتم انبیا سزاوارتریم که بر شما حکومت کنیم و زمامدار دین و دنیای شما
 باشیم « من هؤلاء المدعین مالیس لهم » از اینان که زور گویند و مقامی بس
 مقدس و بس حساس را مدعی شده اند که چنان مقامی برای آنها نیست
 « و الاثرین فیکم بالجوور والعدوان » از اینان که در میان شما بجور و ستم و
 بیداد عمل میکنند و حاصل نمی توان اینان را جانشینان پیغمبر و زمامداران يك
 امت اسلامی و مروجان قرآن مجید شناخت « و الاثرین فیکم بالجوور والعدوان »
 باز محمد بن جریر طبری مورخ، خطبه ای از امام حسین علیه السلام در منزل « بیضه »
 نقل میکند، بیضه یکی از منازل بین حجاز و عراق است و شاید جزء خاک عراق
 در آنجا امام حسین بر حسب نقل طبری در مقابل اصحاب خود و اصحاب حرمین
 یزید ریاحی این جمله را و این خطبه را خواند که بعد ما هم دیگران نقل کرده اند
 ایها الناس، اینجا می توانم عرض کنم سیدالشهدا پرده را بیش از پیش از روی مدعای
 خود برداشت و از روی آن تشخیصی که داده بود آنچه برای آن قیام میکرد :

« ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال : من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهدهم مخالفاً لسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ؛ يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فام یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله ، الا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله و انا حق من غیر »

فرمود: مردم ، جدم ، نیای بزرگوارم پیغمبر شما امت اسلامی چنین گفت هر کسی که سلطان جائری ، امامی ، پیشوائی ، رهبر بیدادگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال میشمارد و حرمتهای خدا را در هم میشکند و پیمان خدا را نقض کرده است و با سنت رسول اکرم مخالفت میکند ، مراد حضرت در اینجا همان یزید بن معاویه است که اینچور بود و امام جائری بود از آن ائمه ای که در قرآن مجید میخوانید و منهم ائمة یدعون الی النار همه پیشوایان و رهبران ، امت خود را بسوی بهشت نمیرند ، بعضی پیشوایان ، رهبران امت خویشند و جمعیت خویش بسوی بهشت و سعادت و آنهم بهشت بمعنی عمومی ، پیشرفت و خوشبختی و اوج و عظمت در دنیا و آخرت ، ولی بحکم قرآن برخی پیشوایان و رهبران که یزید بن معاویه مثال بارز ما است در اینجا و سخن ما زاجع باو است در سال شصت و یکم از هجرت ، اینان ملت خود را بسوی آتش و عذاب و سقوط حتمی می کشانند فرمود کسی که اینچور امامی را ببیند که عهد خدا را بهم زده است و با سنت رسول خدا مخالفت میورزد و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند ، مبنای کار او گناه است ، مبنای کار او تجاوز ، و از حقوق این و آن ، بآن و این دادن و سپردن است « فلم یغیر علیه بفعل و لا قول » پس این مسلمانانی که ، چنین وضعی دید و من که حسین بن علی هستم و امروز یزید بن معاویه را می بینم ، اگر این مسلمان تغییر ندهد یعنی انتقاد نکند حاصل ، قیام نکند ، بپا نخیزد جلوراه این سلطان جائر را نگیرد ، یا با عملی و اقدامی ، یا هم با سخنی لا اقل ، بر خدا واجب و لازم

است که این مسلمان را بجای همان سلطان جائز ببرد و او را در يك حکم قرار دهد؛ بعد حضرت بیان کرد که وضع موجود امت اسلامی در این سال ششم از هجرت همین جور است «الا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان» فرمود، مردم بدانید که اینان یعنی یزید و دستگاه او و کارگردانان او، دنبال پیروی شیطان میروند، طاعت شیطان را بر خود لازم کرده اند به تعبیر دیگر (که در ترجمه مرا نسبت به غلط ندهید) «لزموا طاعة الشيطان» همراه طاعت شیطان شده اند، از طاعت شیطان جدا نمیشوند، «و ترکوا طاعة الرحمن» از طاعت پروردگار کنار رفته اند و رها کرده اند حرف شنوی از خدا را «واظهروا الفساد» فساد را در میان امت اسلامی آشکار کرده اند «وعطلوا الحدود» حدود را تعطیل کرده اند اگر طلبه ای کاربندی؛ کاسبی کاربندی؛ يك فرد عادی عملی موجب حد انجام دهد او را حد میزنند محکم هم میزنند؛ اما اگر از کسانی که طرفدار مصالح و منافعشان است کسی صد کار موجب حد ارتکاب کند يك شلاق هم بدگردد او نمی زنند که این مبنا چنانکه عرض کردم از نیمه دوم خلافت عثمان شروع شد و قیام هم از همانجا شروع شد که فهرست وار اشاره خواهیم کرد «وعطلوا الحدود» معنی تعطیل حدود اینست نه اینکه حد جاری نمیکند؛ چرا در زمان خلافت یزید هم دستها را می بریدند، مردمان زناکار را حد میزدند؛ نمی دانم خلاصه دزدهای مسلح را گردان میزدند یا بانواع عقوبت ها عقوبت میکردند ولی همه حسابها بر محور منافع آنها میچرخید نفیاً و اثباتاً؛ «واستأثروا بالفیء» فیهی یعنی آنچه باید در مصالح مسلمین بمصرف برسد؛ فیهی یعنی آن پولی که در صندوق دارائی مسلمانها جمع آوری میشود و باید برسد بمصالح مردم و بآن طرقي که در راه زندگی مردم گشایشی ایجاد کند سیدالشهداء میگوید یکی از کارهای اینان که درست تأمل کنید سر قیام حضرت مجموع این انحرافها است یکی از نقطه های انحراف این دستگاه در این تاریخ اینست که «واستأثروا بالفیء» مال مردم؛ بودجه مردم را؛ آنچه را که باید بمصرف مصالح و منافع و رفع مشکلات و رفع مزاحمت و موانع سلامت

و سعادت مردم برسانند آنها را بخود اختصاص دادند « و استأثر بالفی و اهلوا حرام الله » ، حرام خدا را حلال شمرده اند « و حرموا حلاله » و حلال خدا را حرام شمرده اند « و انا احق من غیر » بعد امام حسین علیه السلام فرمود حالا که اینجور است و پیغمبر اینجور دستوری داده است ، که بهتر از من و سزاوارتر از من که حسین بن علی هستم ، فرزند فاطمه ام ، اهل کسایم ، اهل آیه تطهیرم ، اهل آیه مباحلهام ، شاگرد امیر المؤمنین و فرزند اویم ، که بهتر از من و سزاوارتر از من است که تغییر دهد و این وضع موجودی را که این همه نقطه های ضعف و عوامل سقوط امت درش متراکم شده است ، این وضع را عوض کند ؟ بهتر از حسین کیست که بیاید و قیام کند ؟ ابن عباس مانند او نیست ، محمد بن حنفیه مانند او نیست ، جبیب مظهر مردی است صحابی اما او کار حسین را نمیتواند بکند ، مسلم بن عوسجه همین طور . هانی بن عروه مرادی همینطور ، پسر عموی حسین بن علی یعنی مسلم بن عقیل ، برادر او عباس بن امیر المؤمنین اینها همه مردانی هستند که در راه این قیام میتوانند با دادن همان خون دل همکاری کنند اما نمی توانند نقطه و کانون مرکزی این قیام مقدس باشند ، کانون این قیام شخصیت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است .

روز عاشورا امام حسین با اینکه میدید او را میکشند و میدید (چنانکه عرض میکنم در این مجال کوتاه) که نزدیک است بآن مقصدی و مرادی و هدفی که دارد برسد و راستی فکر او آسوده شود که آنچه میخواست بکند شد ، در عین حال باز یکی از خطبه های روز عاشورای خود آغاز سخن میکند ؛ چنانکه میدانید امام حسین روز عاشورا چندین خطبه خواند و چندین خطابه ایراد کرد همایش در نهایت فصاحت و بلاغت و رسائی سخن و عجب اینست يك خطیب و سخنرانی که میداند که نه تنها بعد از سخنرانی او را مؤاخذه میکنند ؛ بلکه او را باسی هزار سرنیزه مؤاخذه میکنند ، خطیبی که تشنه است و قطره آبی در اختیار او نیست که لب ، تر کند . خطیبی که زنان و فرزندان او ساعتی بعد بدست دشمنان گستاخ و بی عاطفه اسیر

میشوند ، خطیبی که قطعاً غذای کافی نخورده است و گرسنه است اگر چه روی حمیت و فتوت سیدالشهداء روز عاشورا اظهار تشنگی کرد اما اظهار گرسنگی نکرد ، اما قطعاً گرسنه بود ، امام سجاد گفت پسر دختر پیغمبر را کشتند در حالیکه لبش تشنه و شکمش گرسنه بود ، خطیبی تشنه ، خطیبی گرسنه ، سخنرانی در مقابل سی هزار دشمن و سر نیزه ای که برای کشتن او آماده اند ، سخنرانی در مقابل اسبهایی که ساعتی بعد بدنش رازیر سم خود لگد کوب میکنند سخن بگویند ، فصیح بگویند محکم بگویند ، متقن بگویند ، کمتر اظهار ذل و شکستگی و فروتنی نکنند و هر چه اطراف او خالی تر شود اوج سخنش بالاتر رود و سخن اوج بیشتری بگیرد و سخن بی پرده تر گفته شود در کجای تاریخ بشر میتوان اینجور خطیبی را و اینجور گوینده بال و پر شکسته ای را دید که هیچ وضع موجود در وضع سخنرانی او تغییر ندهد و او را هیچ نگران و پزیشان نکند و مطلب خود را بگویند ، در یکی از خطبه ها چنین گفت : « تَبَا لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَا » ای گروه ، هلاکت باد شما را ، مرده باد این جمعیت که در اینجا فراهم شده اند برای کشتن من ، و بدبختی و رسوائی خویش ، حین استصرختموننا و الهین فاصرخناکم موحفین مگر نه شما همان مردمی هستید که یکماه پیش از این ناله های شما از محیط عراق و کانون عراق یعنی کوفه بلند بود که ما میزدین معاویه را بعنوان رهبر نمیشناسیم ، و ما آمدیم و بناله شما پاسخ مساعد دادیم ، حالا چه میکنید ؟! سلّتم علینا این نکته را توجه کنید عجیب جمله ایست سلّتم علینا سیفاً لنا فی ایمانکم و حشتم علینا ناراً اقتدخناها علی عدونا و عدوکم میدانید حسین بن علی را با چه قدرتی میکشید ، میدانید راد مردان و تربیت شدگان و بزرگترین سر بازان فداکار صمیمی اسلام را با چه شمشیر هائی پاره پاره میکنید ؟ با همان شمشیر هائی که پیغمبر بدست شما داده است ، همان شمشیر هائی را که ما بدست شما دادیم بر شما کشیده آید ، و همان آتشی را که ما برافروخته ایم برای دشمن خود و دشمن شما ، همان آتش را اکنون برای سوزانیدن و از میان بردن ما بکار می برید ! شاهدیم بیشتر این جمله است فاصحبتتم البأ لاعدائکم علی

اولیاً **لکم سخن** حسین بن علی این است که این یزید بن معاویه ای که امروز خلیفه شما مسلمین است ، این شخص دشمن شما است نه دوست شما ، و شما مردمی که تشخیص را از شما گرفته اند و نمی توانید دوست و دشمن خود را از هم جدا کنید ، نمیتوانید حافظ منافع و مضیع منافع خود را بشناسید همه تان یکدست و یکدستان شده اید علیه دوستان و بنفع دشمنان خود ، **بغیر عدل افشوه فیکم** ، بی آنکه عدلی بی آنکه دادی در میان شما اظهار کرده باشند ، **ولا امل اصبح لکم فیهم** و بی آنکه راستی امیدی و آرزویی بآنها داشته باشید . باز در یکی از خطبه های روز عاشورا چنین گفت .

الا وان الدعی بن الدعی قدر کزنی بین اثنتین آنچه را گفتم فراموش نکنید که این خطیب روز عاشورا در مقابل آن همه دشمن خونخوار سخن میگفت ، و یک نفر دوست صمیمی نبود که سخن او را بشنود جز همان عده محدود اصحاب و یاران او که آنها هم بیشترشان در همان تیر باران و حمله سخت صبح عاشورا از میان رفتند ، آنها هم که مانده بودند بابدنهای زخمی و باهمه مشکلات رو برو بودند ، در عین حال این مرد بزرگ دنیا در مقابل آن دشمنان این چنین گفت :

الا وان الدعی بن الدعی قدر کزنی بین اثنتین بخدا قسم اگر حسین بن علی را هیچ ملاکی نبود که بشر آزاد باو عشق بورزد جز این منطقی در روز قیام و نهضت همین بس بود که او سرور کسانی باشد که تا روز قیامت برای حق ، و برای طرفداری از عدل ، و برای سرکوبی ظلم قیام کرده اند ، فرمود :

الا ان الدعی بن الدعی قدر کزنی بین اثنتین بین ائمتین **والذلة** و **الذلة** مردم کوفه بدانند که من خودم اوضاع اجتماعی را نیک بررسی کرده ام و می فهمم مطلب چیست ، این مرد بی پدر یعنی ابن زیاد ، پسر آن مرد بی پدر یعنی زیاد بن ابیه ، مرا میان دو کار میخکوب کرده است ، بنده ترجمه ای برای کلمه « ر کزنی » در اینجا جز این تعبیر شایسته نمیدانم ، مرا چنان مستأصل کرده است که ناچار باید یکی از این دو راه را برگزینم ، یکی از این دو راه بروم **الا وان الدعی بن الدعی**

قدر کزنی بین اثنتین بین السلة والذلة یاشمشیرها از نیامها کشیده شود و جنگ آغاز گردد و بیایان برسد و یامن هم تن بخواری بدهم ، بنده میخوام عرض کنم که معنی ذلت اینجا تنها این نیست که من تن بخواری بدهم ، بلکه یعنی راه خواری و سرشکستگی و زبونی را بروی امت عزیز اسلامی باز کنم ، امتی که خدا آن امت را عزیز بنیان نهاد ، پیغمبر آن امت را عزیز و سر بلند بنیان گزاری کرد .

این است عزیز و سر بلند نباید بدست حسین بن علی و در زمان پیشوائی وی بدست خواری سپرده شود و هیهات من الذلة اما بدانید که من رأی خود را اختیار کردم و تصمیم من قطعی است و همان راه جنگ را انتخاب میکنم ؛ برای اینکه ما اهل خواری نیستیم و به تعبیر دیگر امت اسلامی از خواری بدور است ، این امت را خدا عزیز آفرید و هیهات من الذلة یا بی الله ذلك لنا ورسوله و المؤمنون هم خدا راضی نیست و بخواری ما تن نمیدهد ، هم پیغمبر و هم مردم با ایمان و حچور طابت و طهرت و هم دامنهای مادرانی باشاهت و فضیلت که ما را پرورش داده اند آن دامنهای ما راضی نیستند که ما باب ذلت و سرشکستگی را بروی خود و امت اسلامی باز کنیم و انوف حمیه و نفوس ایبه من ان توثر طاعة المنام علی مصارع الکرام این نکته طاعت لئام عجیب است ، فرمود این راد مردانی که همراه منند ؛ این جوانان که همراه من آمده و پیرامون من صفزده اند ؛ اینان هم تن بخواری خود و امت اسلامی نمیدهند ، و اینان مردمی نیستند که اطاعت از مردم پست فرمایند بی سرمایه را بر کشته شدن و شهادت و جانبازی ترجیح دهند ؛ علی بن الحسین یعنی علی اکبر علیه السلام وقتی که رجز میخواند روز عاشورا ، همین سخن پدر را عنوان رجز قرارداد :

انا علی بن الحسین بن علی	نحن و بیت الله اولی بالنبی
اطعنکم بالرمح حتی یتثنی	اضر بکم بالسيف احمی عن ابی
ضرب غلام هاشمی عربی	والله لا یحکم فینا ابن الدعی

در خاتمه فصلی که از فرمایشات و گفتار و نوشتههای سیدالشهدا علیه السلام

در آن شب و امشب عرض کردم ، باینجا این قسمت را خاتمه بدهم که امام حسین در ضمن یکی از خطبه‌های روز عاشورای خود چند شعری هم خواند و این مطلع يك نکته‌ایست که عرض میکنم که حسین بن علی این قیام و این نهضت مقدس را روی این موجبات و انگیزه‌هایی که کم و بیش روشن شد شروع کرد و در تمام مراحل به پیروزی خود یقین داشت و مطمئن بود که در این قیام و در این نهضت پیروزی با او است و به نتیجه خواهد رسید و سعی او و کوشش یاران او و فداکاری همراهان او بی نتیجه قطعی نخواهد ماند. سیدالشهدا علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود شعرهای فروة بن مسیك مرادی صحابی را که یکی از بزرگان صحابه پیغمبر است ، انشاد کرد و این شعرهای عجیب بلند و پرروح و پر معنی را خواند در مقابل دشمن و سند قطعی داد که من پیروزم و در این قیام مقدس به نتیجه میرسم :

فان نهزم فهزم امون قدماً و ان نهزم فقير مغلبینا

مردم اگر ما امروز شما را درهم شکستیم این شأن و عادت ما است ، و همیشه دشمنان خود را سر کوب کرده‌ایم ، و اگر هم مادر هم شکسته شدیم و حاصل ، ما کشته شدیم و شما بظاهر بر ما پیروز شدید ، باز ما درهم شکسته شده نیستیم و مغلوب نیستیم و اگر بکشیم پیروزی از آن ما است و اگر کشته شدیم پیروزی از آن ما است .

و ما ان طیناه جبین ولكن طالقانی منایانا و دولة آخرینا

ما مردمی ترسو و بددل و جبان نیستیم ، ما سروران شجاعت جهان هستیم و اگر هم کشته شدیم نه برای آنست که مردمی ترسو بوده‌ایم ، بلکه برای اینست که اجل ما رسیده است و روز شهادت و فداکاری ما است .

اذا ما الموت رفع عن اناس کلا کله اناخ با خسرینا

روزگار چنین است وقتی سطوت خود و حمله خود را از مردمی برداشت بمردم دیگر باز حمله میکند ، و حاصل امروز روزی است که روزگار ما فشار آورده است .

فافنی ذلکم سروات قومی کما افنی القرون الاولینا

چنانکه گذشتگان جهان گذشته‌اند ، امروز هم روز گذشتن ما و یاران ما است

بعد شعر عجیبی است، فوق العاده است

قلو خلد الملوك اذا خلدنا ولو بقي الكرام اذا بقينا

اگر پادشاهان جهان زنده میمانندند ما هم بحکم اینکه پادشاه ملک و ملوک و تیم زنده میماندیم ، و اگر راد مردان جهان راهی بحیات و ابدیت داشتند راه ابدیت بحکم راد مردی و جوان مردی پیش از همه کس بروی ما باز بود . غرض حسین ابن علی تحقیقاً در تمام مراحل اطمینان به نتیجه داشت ، نکته ای که اینجاد ر خاتمه عرائض خودم باید تذکر بدهم ، چون شاید از این بیان یا بیانهای دیگر که در اطراف نهضت و قیام مقدس حسین بن علی میشود مردمی چنان تصور کنند که قیامی که در اسلام بوده است و خواهد بود و تا روز قیامت همان قیام حسین بن علی است و همان نهضت سیدالشهداء است . اینجور نیست قیام حسین بن علی سابقه داشت و لاحقته داشت ، یعنی سیدالشهداء علیه السلام چنانکه گفتم کانون قیامهای مقدس اسلامی بود که آن چه سابق بود با قیام حسین بن علی تأیید شد و آن چه پس از آن بود و خواهد بود سرمشق گرفت از قیام حسین بن علی ، اگر کسی این جور معنی کند قیام حسین بن علی را که امام حسین قیام کرد و دیگر ملت مسلمان جهان را آسوده کرد از هر نهضتی و از هر تکلیفی و از هر قیامی ، بعد هم امام زمان فرزند نهم او روزی خواهد آمد و یک قیام دیگر هم او خواهد کرد و دیگر مسلمین جهان آسوده اند و تکلیفی نداشته اند و ندارند و نخواهند داشت ، این بس اشتباه است ، این طرز فکر درست نقطه مقابل هدف حسین بن علی علیه السلام است ، در شب هشتم گفتم ، در نیمه دوم خلافت عثمان انحراف شدید مسلمین از مجرای درست حکومت اسلامی آشکار شد ، از همانجا قیام شروع شد بنده چون بعنوان « موجداتی که امام حسین را وادار بقیام کرد » یا به تعبیر دیگر تحت عنوان « انگیزه قیام حسین بن علی » را یا امام حسین (ع) سخن گفته ام و میگویم بسیار برای خودم ناروا میدانم که این مطلب را توضیح ندهم که قیام و نهضت بهمین منظور حسین بن علی بادست مردمی بس بزرگوار ، در سابقه تاریخ اسلام آغاز شد و در لاحقته تاریخ اسلام هم دنبال شد

مثنیٰ اگر مردمی نتوانند یا نخواهند ارزش این قیام‌ها را بشناسند عذرهم جهلهم
 عذرشان همان نادانی و کم‌خردی آنها است ، ابوذرغفاری يك مرد فوق‌العاده‌ایست
 و به‌محض اینکه احساس کرد که دستگاه حکومت عثمان از مجرای صحیحش
 دارد منحرف میشود این پیرمرد قیام کرد ، عجیب قیام شدیدی ، عجیب قیام تندی
 انتقاد کرد ، سخن گفت ، حدیث خاتم‌انبیا خواند ، درحضور عثمان ، درغیاب عثمان ،
 در کوجه و بازار زبان بانتقاد گشود و راستی میتوان گفت مؤسس تمام این قیام‌ها و این
 نهضت‌ها از نظر سیرتاریخی ابوذرغفاری صحابی پیغمبر است ، البته تبعیدها شد ،
 رنج‌ها دید ، در غربت و کربت و بی‌کسی در ربنده‌جان داد ، اما در عین حال این درس
 را داد به ملت اسلامی و شروع کرد پس از ابی‌ذر و پس از عثمان و پس از خلافت
 امیرالمؤمنین و پس از روی کار آمدن معاویه بن ابی‌سفیان ، باز مردمی پی کار او
 را گرفتند ، داستان شهادت حجر بن عدی کندی را بخوانید . در زمان خلافت
 معاویه باز مطلب همان است ، ابوذرغفاری رفت ولی حجر بن کندی بجای او سب‌شد
 اگر ابوذر يك نفر بود حجر بن عدی با ۱۳ نفر یعنی ۱۴ نفر از وجوه مسلمین شدیداً
 قیام کردند در مقابل انحراف‌های معاویه بن ابی‌سفیان ، و این چهارده نفر را بزنجیر
 کشیدند و از عراق بشام بردند و دو نفرشان آزاد شدند و دوازده نفرشان بمرج‌عندرا
 رسانیدند آنجاشش نفر را گردن زدند از این دوازده نفر ، و چهار نفر را بشقاعت
 این و آن آزاد کردند و دو نفر دیگر گفتند ما را نزد معاویه ببرید تا آنجا آنچه او میخواهد
 بگوئیم و توبه کنیم و آنها را آوردند نزد معاویه ، یکی سخنانی گفت و ه‌عذرتهائی
 خواست و آزاد شد اما دیگری سخن را و انتقاد را و قیام خود را شدیدتر از آنچه بود
 در حضور معاویه آغاز کرد ، معاویه گفت این از همه‌شان بدتر است چرا این را زنده
 آورده‌اید ؟ و نوشت باستاندار عراق یعنی زیاده‌بن ابیه ، این مرد بزرگ شهید
 عبدالرحمن بن حسان عنزی است ، او را فرستاد دست‌بسته بعراق و زیاد نوشت که
 !قتله شرقتله این یکی را هم بکش اما بیک‌صورتی که بدترین کشتنها باشد ، وقتی
 فرمان معاویه به ابن‌زیاد رسید ، گفت امیرالمؤمنین بمن امر کرده است که تو را

بکشم بدترین کشتنها و بعقیده من بدترین کشتنها اینست که قبری و گوری بکنم
 و تورازنده در گور بگذارم و روی ترا از خاک انباشته کنم و این مرد بزرگ را که
 یکی از شهدای اسلام است و از دوستان امیر المؤمنین بود و گناهِش فقط انتقاد از
 وضع موجود رسوای زمان خودش بود ، بردند و قبری کردند و او را زنده در میان
 آن گور نهادند و روی او را از خاک انباشتند و این سخن افسانه نیست، به کامل این اثر
 و دیگر مدارک بنگرید ، تا رسید زمان سیدالشهداء علیه السلام و امام حسین سابقه را
 گرفت و همان عمل را دنبال کرد منتها البته بیک صورتی که شایسته شخص او بود
 و شایسته زمان او بود ، قیام کرد و بشهادت رسید خودش و بستگانش و از جهاتی
 قیام او مرکزیت پیدا کرد و تکیه گاه تمام قیامها و نهضت های مقدسیکه در سابقه
 تاریخ اسلام و لاحقاً تاریخ اسلام بوده است گردید ، این جمله را هم عرض کنم مراد
 من از قیام و نهضت در این منبر و در این مجلس محترم هر داد و بیدادی نیست ،
 هر غوغائی و ایجاد هر آشفتگی نیست ، بلکه قیام های مقدس و نهضت های مقدسی
 که با کمال بی عرضی و با مطالعه صحیح در طول تاریخ اسلام از مردان لایق
 و شایسته ای فقط روی تأمین سعادت مردم مسلمان ، و روی انتقادهای صحیح از وضع
 های موجود نابسامان گذشته اسلام پدید آمده است حسین بن علی قیام را مهر و موم
 نکرد و دفتر قیام و نهضت را نه بست ، چنانکه میدانید روزی همانطور که حسین بن
 علی در مقابل یزید قیام کرد زید بن علی بن الحسین یعنی نوۀ امام حسین در مقام
 هشام بن عبدالملک قیام کرد ، او هم کشته شد ؛ بدن او هم بدار رفت ، اگر چه شبانه
 شیعیانش بدنش را دفن کردند و پنهان کردند و آبی را روی قبر او جاری کردند ولی
 جاسوسان خبر دادند و فردا قبر او را شکافتند ، بدن زید را از قبر در آوردند و لباسهای
 او را از تن او کردند و او را برهنه در کناسۀ کوفه بدار زدند و چهار سال این بدن در
 کناسۀ کوفه روی دار بود و چنان تصور میکردند که این چهار سال روی دار بودن
 بدن زید بن علی به نفع هشام بن عبدالملک است ، و بزریان آل محمد ، و
 و بزریان حسین بن علی ، ولی تاریخ قضاوت قطعی کرد که اینها همه

بنتفع حق بود ، وبتفع اهل حق ، بعد از زید بن علی پسرش یحیی بن زید قیام کرد و او هفت سال بدنش روی دار بود ، عرض کردم اگر کسانی نخواهند ارزش این قیام‌های ممتد تاریخ اسلام در زمان خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس را که از ابوزر غفاری شروع شد و روزی حجر بن عدی پرچمدار آن بود و روزی حسین بن علی کانون همه قیام‌های مقدس اسلامی گردید ، و روزی زید بن علی و روزی یحیی بن زید و روزی حسین بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب رهبر شهدای فتح بود ، و روزی موسی بن جعفر و روزی دیگران و دیگران ، اگر کسی بخواهد ارزش این قیام‌ها را نشناسد و نداند و نفهمد و با کمال تأسف احیاناً در بعضی از آنها اشکال شرعی کند ، واقعاً خیلی مسخره است .

کار زید بن علی و قیامش شرعی بود ، یا نبود ؟ آیا یحیی بن زید که قیام کرد مطابق شرع بود یا نبود ؟ قیامی را که امام صادق امضاء کرده است ، تصویب کرده است ، قیامی که بعد از شهادت زید بن علی امام صادق فرمود عمومی من زید بن علی بهمان راهی رفت که شهدای بدر پیغمبر رفته‌اند ، هدف همان است همان هدفی را که شهدای بدر دنبال می‌کرده‌اند زید بن علی همان هدف را دنبال کرده است ، اجتهاد در مقابل نص ؛ آن هم اینقدر بی‌خبری از نیازمندی شدید هر امتی به فداکاری و این گونه قیام‌ها ! این مردم عذر هم چه لهم بنده جز در تاریخ اسلام که مختصری مطالعه دارم ، در تاریخ بقیه‌مملت مطالعه درستی ندارم تا بتوانم بگویم ولی اجمالاً شبهه‌ای نیست که نه تنها مسلمین جهان ، بلکه مسیحیان جهان ، یهودیان جهان و هر امتی و ملتی که در دنیای زنده مانده است در سایه قیامها و نهضت‌های مقدس بوده است ، منتها در تاریخ اسلام باین صورت پیش آمده است ، نکته راهم عرض کنم و دعا کنم ، اگر چه شاید عرض این نکته خیلی بستگی مستقیم و ضروری با موضوع سخنرانی من نداشته باشد ولی حیقم می‌آید ، و آن اینست که چطور شد که فاجعه شهادت امام حسین کانون و مرکز تمام حوادث تاریخ اسلام و تمام قیام هاشد و هیچ قیامی و نهضتی و شهادت دسته‌جمعی دیگری نتوانست مانند

قیام سیدالشهداء در دنیا نمود کند ، و این فاجعه از همه فاجعه‌های اسلامی پیش افتاد . در غزوه احد بیش از هشتاد نفر تاجائی که من دارم می‌شمارم (۱) بشهادت رسیدند ، سخت با وضع فجیعی روبرو شدند ، بدنهای شهدای احد را بعد از شهادت مثله کردند ، گوشها و بینی ها و لب‌های شهیدان را بریدند چنان وضعی پیدا کرد این بدنها که خواهران سر نعش برادران می‌آمدند و برادران خود را نمی‌شناختند ، در عین حال فاجعه احد فاجعه کربلا نیست ، فاجعه فح ، فاجعه کربلا نیست ، فاجعه شانزده نفر سادات حسنی که در زندان هاشمیه کوفه بامر منصور دوانیقی زندانی شدند و یکی بعد از دیگری در آنجا مردند و منصور حق ندارد که بدنها را بیرون بیاورند تا همه تدریجاً مردند و مرده اینان در مقابل چشم آنان بود تا همه از دنیا رفتند آنگاه امر کرد که سقف زندان را بر سر شانزده نفر شهدا و فرزندان پیغمبر خدا بکوبند و بدنها را غسل ندادند و کفن نکردند و بخاک نسپردند . این فاجعه هم باز فاجعه کربلا نیست لایوم کیومک یا ابا عبدالله سخنی است محکم ، سخنی است مستدل ، قطعاً این جور است ، اما چرا این جور است ؟ جواب این چرا با اینکه وقت من تمام است و وقت سخن منقضی شده است از عهده گوینده ساخته نیست جز اینکه بگویم قطعاً و مسلماً یکی از مهمترین عوامل و علل پیش افتادن قیام حسینی و نهضت مقدس عاشورای سیدالشهداء فصلی است که پس از شهادت امام و یارانش بدان ضمیمه گشت و بوسیله اسرای اهل بیت علیهم السلام از طرفی ، و کشندگان ابا عبدالله از طرفی دیگر ، این قیام دنیا معرفی گردید ؛ دشمنان تا توانستند پس از شهادت امام و تمام شدن کار ، هرزگی کردند ، بدنهای شهدا را لخت کردند ، لباسها را بغارت بردند ، دست بغارت خیام دراز کردند ، خیمه هارا آتش زدند ، بدنها را زیر سم اسبها کوبیدند سرها را بالای نیزه‌ها برافراشتند ، با اسیران داغ‌دیده تندی و درشتی کردند ، بر لبهای خشکیده چوب زدند . این هرزگیها از کربلا شروع شد و تا شام ادامه یافت و شخص یزید در این هرزگیها شرکت نمود ، اما اسیران اهل بیت با کمال بزرگی

۱ - در کتاب «شهداء الاسلام» که امیداست بزودی جلد اول آن منتشر شود .



و برزگواری و چنانکه گویا هیچ مصیبتی ندیده‌اند ، بهر جا رفتند سخن از پیروزی خویش و رسوائی دشمن گفتند ، و روزی که همه مردم آنها را شکست خورده ، و از میان رفته ، و دشمنان را پیروز و پیشرفته میدیدند ؛ آنان خود را سرفراز و کامیاب و دشمن مغرور خویش را بدبخت و رسوای تاریخ معرفی میکردند .

علی بن الحسین در کنار شهر کوفه ، زینب و ام کلثوم و فاطمه بنت الحسین در بازار کوفه سخن گفتند ، و برخلاف پیش بینی مردم انقراض بنی امیه را اعلام کردند ، زینب کبری دیگر بار در مجلس یزید سخن گفت و او را سه بار صریحاً تکفیر کرد ، علی بن الحسین در شام خطبه خواند و خود را نیک شناساند و کار یزید را دشوار ساخت در بازار شام که علی بن الحسین علیه السلام بصورت اسیر و گرفتار بود ، ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله پیش آمد و از راه شامت بامام سجاد گفت : ای علی بن الحسین ! پیشرفت پیروزی برای که بود ؟ امام سجاد در پاسخ وی گفت : هر گاه وقت نماز در آید ، اذان و اقامه بگو تا بدانی که پیروز کیست . یعنی تو هم که از طایفه تیم ؛ و هم دشمن بنی هاشمی ، بحکم اسلام (تا از اسلام نگذشته‌ای) باید هم در اذان و هم در اقامه بگوئی اشهدان محمداً رسول الله و ما ئیم فرزندان محمد ندیگران و تا روزی که نام اسلام برقرار است عزت ما آل محمد پایدار خواهد بود .

گوینده معتقد است که اگر (برای مصلحت خویش هم شده) ابن سعد و ابن زیاد ، پس از شهادت امام و یارانش ، نسبت باهل بیت احترام و اظهار ادب میکردند ، و از دفن شهدا مانع نمیشدند ، و اهل بیت را از همان کربلا با احترام فراوان بمدینه میفرستادند ، و هرزگیهای دستگاه خلافت ، و تبلیغات تکان دهنده ، اهل بیت پیش نمی‌آمد ، البته شهادت امام حسین و یاران بزرگوارش باین صورت در دنیا منعکس نمی‌شد و دشمنانش تا این پایه زبون و رسوا نمی‌گشتند .

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

دکتر محمد ابراهیم آیتی



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شرکت سهامی انتشار

ثبت شده به شماره ۷۷۰۸ در اسفندماه ۱۳۳۹

هدف :

تشویق و طبع و توزیع کتب و نشریات مفید اعم از
دینی-اجتماعی-علمی و ادبی در برابر سبیل روز افزون
مطبوعات مضر.

سرمایه پولی : ۵۰۰۰۰۰۰ ریال تمام پرداخت شده
در حال افزایش به ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال

سرمایه اجتماعی : ۲۵۰ نفر شریک (بی سابقه در ایران)

هیئت مدیره : در سال ۱۳۴۱ : آقایان مهندس مهدی بازرگان-
ابراهیم رمضانی- دکتر کاظم یزدی (مدیرعامل)-
حسن محبوب - محمد ثباتی

تعداد نشریات : ۱۶ جلد در مدت ۱۸ ماهی که از تاریخ شروع بکار
آن میگذرد.

دعوت به همکاری:

اگر علاقه مند به هدف این شرکت میباشید و آنرا
وظیفه دینی و ملی خود دانسته با ملاحظه نمونه نشریات
گذشته با ما همفکری دارید و میخواهید از طریق
تشویق و توزیع مطبوعات مفید در مبارزه با جهل و
فساد و کومک به رشد و اصلاح افراد و اجتماع عمل
مؤثری کرده باشید با ما همکاری فرمائید :

- ۱- از سهام شرکت (سهمی ۱۰۰۰ ریال) خریداری نمائید
- ۲- در استفاده و اشاعه نشریات شرکت اقدام فرمائید.

نشانی : تهران - باب همایون - سرای سبا - تلفن ۳۰۳۹۱۱

SAL 577

طرح روی جلد از آقای حسین مظفری

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



10007500506341